

الحروف ترجمة

سید بن طاووس

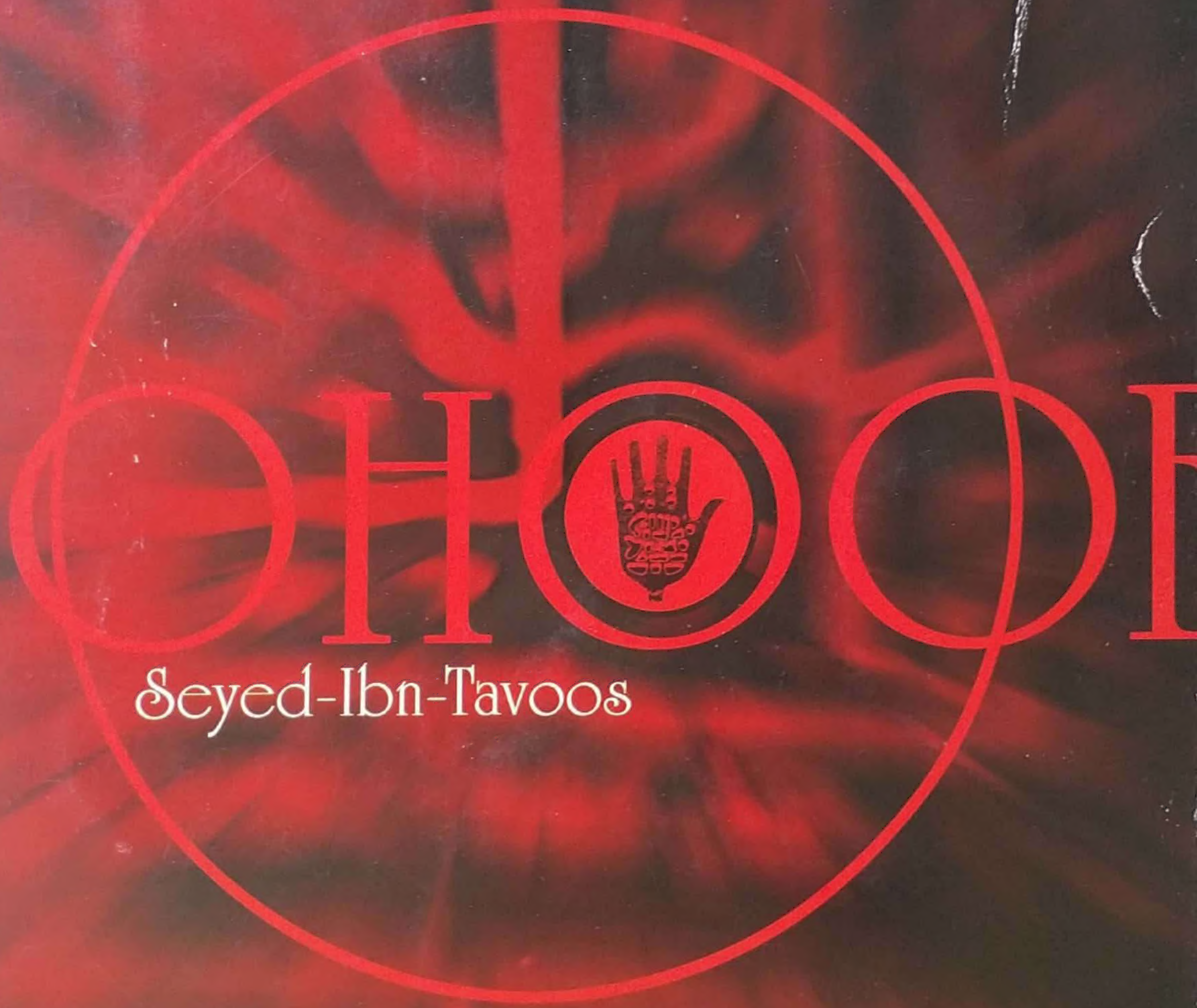
تحقیق: شیخ فارس تبریزیان (حسون)
ترجمہ: سید ابوالحسن میر ابوطالبی (حسینی)

مخوف

مختار

مختار

مختار



Seyed-Ibn-Tavoos

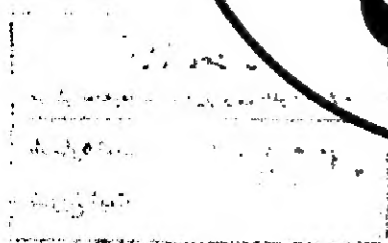
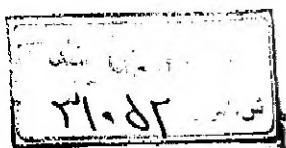


انتشارات دلیل ما

ق.م. صندوق پستی: ۱۱۵۳ - ۳۷۱۳۵
تلفن و نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۳۴۴۱۳-۳۷۷۴۴۹۸۸



مکتبہ صوفیہ



نگاشتہ

سیدالعارفین والسالکین رضی الدین ابی القاسم

علی بن موسی بن جعفر بن طاووس

متوفی بہ سال ۶۶۴ھ ق.

برگردان

سید ابوالحسن میرابوطالبی «حسینی»

تحقیق

شیخ فارس تبریزیان «حسن»

ابن طاووس، علی بن موسی ۵۸۹ - ۶۶۴ ق

[لهوف . فارسی]

ترجمه الملهوف علی قتلی الطفوف / نگاشته رضی الدین ابی
القاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس؛ برگردان ابوالحسن میر
ابوطالبی (حسینی)؛ تحقیق فارس تبریزیان حسون؛ ویراستار
حمید رضا آذیر. - قم: دلیل ما، ۱۳۸۰.

۲۲۴ ص.

ISBN 964-7528-59-0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. ۲. واقعه کربلا،
۶۱ ق. الف. تبریزیان، فارس، ۱۳۴۷. - محقق. ب. میرابوطالبی،
ابوالحسن، ۱۳۱۱. - مترجم. ج. عنوان. د. عنوان: اللهوف علی
قتلی الطفوف. فارسی.

۲۹۷/ ۹۵۳۴

BP۴۱/۵/ الف ۲ ل ۹.۴۱

کتابخانه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۰۲۴۸۵۳

شماره ثبت:

تاریخ ثبت:

ترجمه الملهوف علی قتلی الطفوف

تألیف سید بن طاووس

تحقیق: شیخ فارس تبریزیان (حسون)

برگردان: سید ابوالحسن میرابوطالبی (حسینی)

ویراستار: حمیدرضا آذیر

انتشارات دلیل ما

چاپ نگارش

چاپ اول: ۵۰۰۰ نسخه

۱۳۸۰ هـ = ۱۴۲۲

شابک: ۵۹ - ۷۵۲۸ - ۹۶۴ ISBN

آدرس: قم، خیابان معلم، معلم ۲۹، پلاک ۴۴۸

تلفن و نمابر: ۷۷۳۳۴۱۳، ۷۷۴۲۹۸۸

قیمت: گالینگور ۱۲۵۰ تومان، شومیز ۹۵۰ تومان

فهرست موضوعات

پیشنوشت ویراستار.....	۵
پیشنوشت مترجم.....	۷
اهداء کتاب.....	۹
نشانه‌ها و حوادثی که پس از شهادت امام حسین <small>علیه السلام</small> آشکار گردید.....	۱۱
نویسندگان مقتل تا زمان سیدبن طاووس.....	۳۱
شرح حال موجز سیدبن طاووس.....	۴۱
سیدبن طاووس در آثار دانشمندان.....	۵۱
دانشمندانی که در کتب خود از سیدبن طاووس سخن به میان آورده‌اند.....	۵۳
پیرامون این کتاب.....	۵۹
تعلق این کتاب به سیدبن طاووس.....	۶۱
متن کتاب الملهوف علی قتلی الطوفوف.....	۷۱
مسلك اول: در امور مربوط به پیش از جنگ.....	۷۹
ميلاد حسين <small>علیه السلام</small>	۸۱
مسلك دوم: در شرح حال جنگ و اموری که نزدیک و مربوط بدان است.....	۱۲۷
مسلك سوم: پیرامون امور پس از شهادت حسین <small>علیه السلام</small>	۱۶۵
فهرستها.....	۲۰۷

کلیه هزینہ های علمی و حرفه چینی این اثر از محل ثلث
مرحومه مغفوره حاجیه خانم سکینه ماشاء اللہی رحمة
اللہ علیہا تأمین شده است . خدای متعال ایشان را با
موالیانش محشور فرماید.

پیشنوشت ویراستار

حماسه کربلا و فاجعه خونفشانی کروبیان ارض که هم بی مانند زیستند و هم غریبانه از این خاکدان رخت بر بستند و هم یگانه و بی عدیل برانگیخته خواهند شد لگه‌ای است بر دامن بشریت در گستره تاریخ، که همواره در شرابین هر آزاده‌ای جوش و خروش دارد و هرگز به آرامی نگراید.

لایه‌های پنهان این فاجعه، چنان دست نیافتنی است که ژرفای آن جز با علم شهودی از قلمرو کاوش بیرون می‌نماید، زیرا بر عزیزترین آفریده‌های آفرینش سترگترین ستم تاریخ به کار زده شده تا جایی که امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: «حتی اگر پیامبر دستور ستم به ما را می‌داد باز این همه ستم بر ما نمی‌رفت».

کتاب حاضر بیانی است از یک واقعیت بدور از حقیقت که با دقتی علمی و آمیخته به احساس و عاطفه نهفته در نهانگاه همه انسانها ارائه شده است و می‌کوشد رویکردی داشته باشد راستین به صحنه‌های این روز عطشناک، خونبار، فرساینده و ننگ آلود.

مقتلی که هم اینک در پیش روی خوانندگان قرار دارد از آن جا که بر تراویده قلم ابن طاووس است چنان فصاحتی را در خود جای داده که باز تاباندن آن به فارسی - با همان پرتوانی و پرتوفشانی - نه کاری است که پُر توان زد، و این تلاش، نیست مگر از باب «ما لا یُدرک کله لا یتَرَک کله».

خواننده نازک اندیش با ژرف‌کاوی در بندبند این مقتل و با دریافت واقعیت تاریخی این رویداد، وظیفه خود را در روزگار خویش درمی‌یابد، زیرا جز این نیست

که در هر عصر و مصری هم یزید حضور جنایت بار خویش را دارد و هم حسین بار امانت بر دوش همچنان درگیر پاسداشت ارزشها؛ باری که به حقیقت، آسمانها و زمین هم تاب تحمل آن را در خود ندیدند.

چهره نگاری عاشورای حسینی که در این کتاب نقش دارد صورتی از آن را در ذهن صورتگر آدمی پدید می آورد که نسیان آن باسانی امکان پذیر نیست و در سویدای وجود آدمی حضوری کاملاً دیرپا می یابد.

پی نوشتهای آمده در این کتاب که حاصل کار محقق آن «حسن» است پرده از هرگونه ابهام یا نارسایی تاریخی برمی گیرد و جاینامها یا اشخاص کمتر بشناخته را به قدر کفایت تعریف یا معرفی می کند و همین ویژگیهای جغرافیای تاریخ وضعیت جغرافیای سیاسی منطقه آن روزگار را بیش از پیش می نمایاند و بدین ترتیب باورهای احتمالاً ناراست جای خود را به ایمانی می سپارد که ریشه در بینش، آگاهی و دیده وری دارد. پر پیداست که پیامدهای چنین ایمانی گذشته از واقعی تر بودن، از استواری، سازش ناپذیری و موضعگیریهای خردمندانه تر، برخوردار خواهد بود. بدین سان تلاشی که روزگاران بر آن گذشته رنگی روزآمد می یابد که برای هم روزگاران ما راهکارهای کاملاً نوین به ارمغان می آورد و مقاتل امام حسین علیه السلام با تحقیقات، «حسن» زندگی یک رسالتمند مکلف را در قرن آهن زده بیست و یکم رقم می زند. رحمت و رضوان الهی بر گردآورندگان قصه غصه بشریت و هر آن که در راه شناساندن آن، راه را بر رهروان هموار سازد.

حمیدرضا آذیر

سوم صفر ۱۴۲۱ قمری

بوابر با نوزدهم اردیبهشت ۱۳۷۹

پیشنوشت مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدَبَّرَ الْحَقُّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَاللَّهُنَّ الْأَبَدُ عَلَى مَنْ غَاثَهُمْ وَغَضَبَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

و بعد: باورم نبود که این بنده ناچیز روسیاه را روزی فرارسد، و اجازت صادر گردد تا در زمره عرض ارادت کنندگان به ساحت قدس صاحبان ولایت عظمای الهیه (اهل البیت) علیهم السلام درآمده، با سلاح بیان و قلم در سنگر پاسداران دفاع از حریم ولایت قرار گیرم، و این توفیق ربانی خیر رفیقم گردد که مجلدات کتاب فَاذُنُنَا كَيْفَ نَعْرِفُهُمْ اثر ارزنده علامه فقیه حضرت آیه الله العظمی آقا سید محمد هادی میلانی «اعلی الله مقامه» را در ۱۴ مجلد ترجمه نموده، در اختیار ارباب اخلاص به پیشگاه معصومین علیهم السلام قرار دهم، و امیدوارم که مورد قبول پیشوای مظلومان تاریخ مولانا امیرالمؤمنین و سیده النساء فاطمه زهرا و حضرات ائمه طاهرین بویژه مهدی مستظر صاحب الامر «صلوات الله علیهم» افتد.

اینک از مسؤولان محترم که دامن همت را به توفیق پروردگار برای احیای آثار بزرگان و دانشمندان گرانقدر اسلامی به کمر زده اند تا دین خود را به ساحت صاحب شریعت و ائمه معصومین علیهم السلام ادا کنند «شکرا لله مساعیهم الجمیلة» سپاسگزارم،

بویژه از برادر فاضل و دانشمند نویسنده و محقق در مبحث ولایت جناب حاج حسین درگاهی دامت توفیقاته که این بنده ناتوان را مأمور ترجمه کتاب شریف «المهوف» اثر علم الاعلام صاحب نفس قدسیه، والکرامات الباهره، سید بن طاووس «قده» فرمودند.

امتیازات این کتاب اختصاراً به شرح زیر است:

- ۱- طلاق و بلاغت که بر صاحب نظران پوشیده نیست.
- ۲- رعایت چکیدگی همراه با رسایی.
- ۳- نفوذ کتاب به دل خواننده که بازگوکننده اخلاص مؤلف بزرگوار است.
- ۴- بی نیازی خواننده از مراجعه به کتب مرجع از ترجمه رجال و جغرافیای امکانه که در پاورقی آمده.

اینک که این مقدمه را می نویسم روز میلاد مسعود حضرت زینب کبری سلام الله علیهاست و این اثر را به عمه بزرگوارم زینب کبری سلام الله علیها هدیه می کنم، تا والدینم بویژه مادر مکرمه ام را از برکات شفاعتش بهره مند فرماید. آمین.

۵ جمادی الاولی ۱۴۱۷ هـ. ق.

برابر با ۱۳۷۵/۶/۲۹

ابن السید حسین.

العبد الفقیر سید ابوالحسن میرابوطالبی «حسینی»

اهداء کتاب

تقدیم به عبدالله بن عقیف ازدی که نزد سلطان جائر کلمه حق را به رخ کشید، و این هنگامی بود که ابن زیاد به منبر برآمد و نسبت به امام حسین علیه السلام لب به دشنام گشود و او را کذاب فرزند کذاب خواند!!! و او برخاست و در پاسخ چنین گفت: فرزند مرجانه! همانا کذاب فرزند کذاب تو و کس و پدر کسی است که تو را بر سر کار گمارد.

ای دشمن خدا! فرزندان پیامبران را می‌کشی، و بر فراز منابر مسلمین چنین سخن می‌گویی؟! ابن زیاد فرمان قتلش را بداد.

او چون مردان رزم جهاد کرد و با ایمان ثابت، شربت شهادت در کام کشید.

نشانہ ہا و حوادثی
کہ پیش از شہادت
امام حسین (ع)
اشکار گردید



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله النبي المنذر الأمين و على آله السادة
الميامين واللعن على أعدائهم أجمعين.

ستمگر هر قدر بازوانی نیرومند و یارانی فراوان داشته و مدت حکومتش به درازا
کشد باز هم ناتوان است. زیرا که خدای متعالی صاحب قدرت مطلقه در برابر اوست.
پس خدای عزوجل همواره در کمینگاه ستمکاران و گنهکاران است. کیفرشان دهد و
انواع بلا را در دنیا و آخرت بر آنان می فرستد، و چنین است حکم خدا درباره آنان که
در حق امام حسین علیه السلام ستم روا داشته، شهیدش کردند و به حریم حرمتش تاختند.
خداوند آنان را در دنیا به انواع عذاب مبتلا و طعم تلخ بلاها را بدیشان چشانید، و البته
عذاب و کیفرشان در روز قیامت شدیدتر و سخت تر است.

خدای سبحان پیوسته در پی یاری مظلومانی بوده که برای دفاع از حریم حق و
برافراختن کلمه حق مورد ستم قرار گرفته اند. و از همین روی مظلومیت و حقانیت
آنان را در دنیا آشکار کرده و البته دشمنانشان جاودانه در ژرفنای دوزخ خواهند بود
که چه سرنوشت شومی است!

پس خدای جل جلاله بعد از شهادت امام حسین صلوات الله علیه آیات و
نشانه های فراوانی را نمودار کرد که همه دلالت بر حقانیت حسین علیه السلام و مقام والا و
جایگاه ارجمندش نزد خدا دارد. او و همه شهدای همراهش از این ارجمندی

بهره‌مندند. و بدین دلیل یاد و نام و راهشان باقی و جاودان خواهد بود و هماره آزاد مردان در طئی قرون و اعصار از آنان پیروی کرده، آیندگان نیز آن را تا قیام قائم آل محمد «عجل الله فرجه الشریف» ادامه خواهند داد، و او «صلوات الله علیه» است که با قیام خود انتقام خون مقدّسش را خواهد گرفت.

اینک ما بعضی از آیات بیّنات را که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام نمودار شده از منابع همه مسلمانان یاد می‌کنیم:

۱ - سر امام حسین علیه السلام در حالی که بر سر نیزه بود دعا و قرآن می‌خواند.

مفتاح النجاة فی مناقب آل العبا: ۱۴۵؛ الخصائص الکبری
۱۲۷/۲؛ الکواکب الدریة: ۵۷؛ إسعاف الراغبین: ۲۱۸؛
نورالابصار: ۱۲۵؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۵۲-۴۵۳.

۲ - امام حسین علیه السلام خون مقدّسش را به سوی آسمان پرتاب کرد و قطره‌ای از آن بر زمین باز نیامد.

کفاية الطالب: ۲۸۴؛ إحقاق الحق: ۴۵۴.

۳ - در روز شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و مردم هرچه داشتند خون آلود گردید و اثر خون در لباسها باقی ماند تا هنگام کهنگی آنها و این سرخی که در آسمان به چشم می‌خورد در روز شهادت حضرتش نمایان شد و قبل از آن دیده نشده بود.

مقتل الحسين ۸۹/۲؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰. تاریخ دمشق - آن گونه که در منتخب آن است - ۳۳۹/۲؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶، ۱۹۲؛ الخصائص الکبری: ۱۲۶؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ ینابیع المودة: ۳۲۰، ۳۵۶؛ نورالابصار: ۱۲۳؛ الإتحاف بحب الأشراف: ۱۲؛ تاریخ الإسلام ۲/ ۳۴۹؛ تذکرة الخواص: ۲۸۴؛ نظم درالسمطین: ۲۲۰؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۵۸، ۴۶۲.

۴ - در روز شهادت امام حسین (ع) در دنیا، سنگی برداشته نشد جز آن که خون تازه از زیرش می جوشید.

تذکرة الخواص: ۲۸۴؛ نظم درالسمطين: ۲۲۰؛ ينابيع المودة: ۳۲۰، ۳۵۶؛ تاريخ الاسلام ۳۳۹/۲؛ كفاية الطالب: ۲۹۵؛ الاتحاف بحب الاشراف: ۱۲؛ اسعاف الراغبين: ۲۱۵؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶ و ۱۹۲؛ مفتاح النجا خطي؛ تفسير ابن كثير ۱۶۲/۹؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۶۲ و ۴۸۱، ۴۸۳.

۵ - چون سر مبارک امام حسین (ع) به دارالامارة آورده شد، دیدند که از دیوارها خون سیلان دارد.

ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ تاريخ دمشق - آن گونه که در منتخب آن آمد - ۳۳۹/۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ وسيلة المآل: ۱۹۷؛ ينابيع المودة: ۳۲۲؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۶۳.

۶ - در وقت شهادت امام حسین (ع) آسمان سرخ فام گردید، و چند روز چون خون بسته بپائید، و آسمان گویا بیمار بود.

المعجم الكبير: ۱۴۵؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۶؛ الخصائص الكبرى ۲/۱۲۷؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۶۴.

۷ - بعد از شهادت حسین (ع) تا هفت روز، مردم بعد از گزاردن نماز عصر چون به خورشید می نگریستند از شدت سرخی دیوارها را چون جامه‌ها و چادرهای سرخ می دیدند و ستارگان را می نگریستند که به یکدیگر می خورند.

المعجم الكبير: ۱۴۶؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۷؛ تاريخ الاسلام ۳۴۸۲؛ سير اعلام النبلاء ۳/۲۱۰؛ تاريخ الخلفاء: ۸۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ اسعاف الراغبين: ۲۵۱؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۶۵-۴۶۶.

۸ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام دو یا سه ماه از بامداد تا غروب آفتاب، مردم می دیدند که گویا دیوارها به خون آغشته اند.

تذکرة الخواص: ۲۸۴؛ الکامل فی التاریخ ۳/۳۰۱؛ البدایة و
النهاية ۸/۱۷۱؛ الفصول المهمة: ۱۷۹؛ اخبار الدول: ۱۰۹؛
إحقاق الحق ۱۱/۴۶۶-۴۶۷.

۹ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام اطراف آسمان سرخ فام گردید، و آن سرخی، اشک آسمان (در عزای آن حضرت) بود: کاسه ای زرین از اموال آن حضرت به ینما رفت که به خاکستر بدل گردید، و ناچه ای از اموال او را نحر کرده، گشتند و دیدند که در گوشت آن آتش بود - گوشش تلخ بود -.

مقتل الحسين ۲/۹۰؛ تاریخ الاسلام ۲/۳۴۸؛ سیر اعلام
النبلاء ۳/۳۱۱؛ تفسیر القرآن ابن کثیر ۹/۱۶۲؛ تهذیب
التهذیب ۲/۳۵۳؛ تاریخ دمشق ۴/۳۳۹؛ المحاسن و
المساوی: ۶۲ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۶۷-
۴۶۹.

۱۰ - تاشش ماه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام آفاق آسمان سرخ فام بود، و چیزی چون خون در آن پدیدار بود.

تاریخ الاسلام ۲/۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳/۲۱۰؛ الصواعق
المحرقة: ۱۹۲؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۷؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛
مفتاح النجا خطی، ینایع المودة: ۳۲۲؛ اسماعف الراغبین:
۲۱۵؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۶۹-۴۷۰.

۱۱ - پیش از شهادت امام حسین علیه السلام هیچ سرخی در آسمان نبود، و بعد از شهادت ایشان چهار ماه هیچ زنی در روم حیض نمی دید مگر آن که به بیماری پیسی گرفتار می گردید، سلطان روم به سلطان عرب نوشت: شما باید پیامبر یا پیامبرزاده ای را کشته باشید.

المعجم الكبير: ۱۴۶؛ مقتل الحسين ۹۰/۲؛ المحاسن و
المساوی: ۶۲؛ تاریخ دمشق ۳۳۹/۴؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸۲؛
سير اعلام النبلاء ۲۱۱/۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مجمع
الزوائد ۹/۱۹۷؛ منتخب كنز العمال، حاشیه مسند ۱۱۲۵؛
ینایع المودة: ۳۲۲ و ۳۵۶؛ مفتاح النجا خطی؛ إحقاق الحق
۴۷۱/۱۱ - ۴۷۳.

۱۲ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام سه روز دنیا تیره و تار بود و آنگاه ابن سرخی
مودار شد، و هیچ کس به پیکر بیجان حضرت دست نزد مگر آنکه آتش گرفت.

تذکرة الخواص: ۲۸۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ نظم
در التسمطين: ۲۲۰؛ مفتاح النجا خطی؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛
تاریخ دمشق ۳۳۹/۴؛ إحقاق الحق ۴۷۴/۱۱ - ۴۷۵.

۱۳ - آسمان جز بر دو کس نگریست: یحیی بن زکریا و امام حسین علیه السلام، گریه
آسمان چنین است که سرخ می شود چونان روغن.

تاریخ دمشق ۳۳۹/۴؛ کفاية الطالب: ۲۸۹؛ سير اعلام النبلاء
۲۱۰/۳؛ تذکرة الخواص: ۲۸۳؛ نظم در التسمطين: ۲۲۰؛
الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مفتاح النجا خطی؛ ینایع المودة:
۳۲۲؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ تفسير القرآن ابن كثير ۹/۱۶۲؛
إحقاق الحق ۴۷۶/۱۱ - ۴۷۸.

۱۴ - به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آفتاب چنان بگرفت، که در نیمه روز اختران به
چشم آمده، نمایان گردیدند، مردم را این گمان آمد که قیامت بر پا شده است!!

المعجم الكبير: ۱۴۵، کفاية الطالب: ۲۹۶؛ مقتل الحسين
۸۹/۲؛ نظم در التسمطين: ۲۲۰؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۷؛
الاتحاف بحب الاشراف: ۱۲؛ اسعاف الراغبين: ۱۱۱؛
ینایع المودة: ۳۲۱؛ إحقاق الحق ۴۷۹/۱۱ - ۴۸۰.

۱۵ - به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آسمان بشدت تیره و تار شد و در روز ستارگان

نمودار شدند، تا آن جاکه در وقت عصر ستاره جوزا، دیده شد، خاک سرخ بارید و هفت شبانه روز آسمان چون قطعه خون بسته بنظر میآمد.

تاریخ دمشق ۴/۳۳۹؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶.

۱۶ - در روز شهادت امام حسین علیه السلام در شام و بیت المقدس سنگی برداشته نشد جز آن که در زیرش خون تازه یافت شد.

المعجم الكبير: ۱۴۵؛ ذخائر العقبی: ۱۴۵؛ الانس الجلیل: ۲۵۲؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ تهذیب التهذیب ۲/۳۵۳؛ کفایة الطالب: ۲۹۶؛ تاریخ الاسلام ۲/۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳/۲۱۲؛ مقتل الحسین ۲/۸۹ و ۹۰؛ العقد الفريد ۲۲۰۲؛ الخصائص الكبرى ۲/۱۲۶؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۶؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ مفتاح النجا، خطی؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ یسایع المودة: ۳۲۱؛ إسعاف الراغبین: ۲۱۵؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۸۴ - ۴۸۸.

۱۷ - در روز عاشوراء گنجشکها از غذا خوردن امتناع ورزیدند.

مقتل الحسین ۲/۹۱؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۹۰.

۱۸ - از آن تنور که سر مبارک امام حسین علیه السلام در آن بود نور به آسمان برخاست و پیرامونش مرغانی سپید ره پرواز در آمدند.

مقتل الحسین ۲/۱۰۱؛ الكامل فی التاريخ ۳/۲۹۶؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۹۱.

۱۹ - چون حسین علیه السلام به شهادت رسید، کلاغی خود را در خونش انداخت و خود را بدان آغشت و در مدینه بر فراز دیوار خانه فاطمه دخت حسین نشست.

مقتل الحسین ۲/۹۲؛ إحقاق الحق ۱۱/۴۹۲ - ۴۹۳.

۲۰ - چون حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، جمعی بسیار از مردم نوحه جن را بر آن

حضرت شنیدند:

إِلَّا يَا عَيْنٌ فَأَخْطَلِي بِجَهْدٍ وَمَنْ يَكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي

ای دیده هر چه در توان داری گریه کن، چه بعد از من چه کسی بر شهدا می‌گرید

عَلَى رَهْطٍ تَقُودُ هُمُ الْمَنَائَا إِلَى مُسْتَحْيَرٍ فِي مَلِكٍ عَبْدٍ

بر آن گروه که مرگ آنان را به جای نامعلوم در حکومت عبدی می‌برد

أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالْتَكْمِيلِ

ای کسانانی که حسین را از سر نادانی کشتید، شما را به عذاب کیفر بشارت باد

كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ وَ نَسَبِي مُرْسَلٌ وَقَبِيلٌ

همه آسمانیان و پیامبران و طوایف شما را تفرین کنند

قَدْ لَعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ وَ مُوسَى وَ صَاحِبِ الْإِنْجِيلِ

حقا که از زبان فرزندان داود (سلیمان) و موسی و عیسی بر شما نفرین فرستاده شد

خَيْرَ نَسَاءِ الْجَنِّ يَبْكِينَ شَجِيَّاتٍ وَيَلْطَمُنَ خُدُوداً كَالدَّنَائِيرِ نَقِيَّاتٍ

و بلبس ثياب السُّود الْقَصِيَّاتِ

بهترین زنان جن می‌گریند و بر صورت‌های زیبایشان سیلی می‌زنند

* * *

وَاللَّهِ مَا جَشْتُكُمْ حَتَّى بَصَرْتُ بِهِ بِالطُّفِّ مَنَعَفَرِ الْحَدَّيْنِ مُنْخَوْرًا

سوگند به خدا نزد شما نیامدم تا آن که حسین را در کربلا دیدم که جبین بر خاک می‌سایید

وَ حَوْلَهُ قَشِيَّةٌ تَدْمِي نُحُورَهُمْ مِثْلُ الْمَضَابِيحِ يَغْشَوْنَ الدَّجَى نُورًا

در پیرامون جوانانی که خون از گلوهایشان می‌جھید چونان چراغ‌هایی که تاریکی‌ها را روشن می‌نمود

كَانَ الْحُسَيْنِ سِرَاجًا يُسْتَضَاءُ بِهِ اللَّهُ يَغْلَمُ إِنِّي لَمْ أَقْلُ زُورًا

حسین چراغ تابانی است که از نورش بهره گیرند، خدا می‌داند که سخنی باطل نگفتم

ماتَ الحُسَيْنُ غَرِيبَ الدَّارِ مَنْفَرْدًا ظامِي الحَشَاشَةِ صَادِي الْقَلْبِ مَظْهُورًا

حسین دور از خانه و تنها شهید شد، او را نل و وجود از تشنگی سخت می سوخت

مَسَّحَ النَّبِيُّ جَبِينَهُ قَلَهُ بِرِيقٍ فِي الْخُدُودِ

پیامبر ﷺ بر چهره تابناکش دست کشیده بود و لذا گونه ای تابناک داشت

أَبَوَاهُ مِنْ عَلِيٍّ قُرَيْشٍ جَسَدُهُ خَيْرُ الْجُودِ

پدر و مادرش از طبقه والای قریش و نیایش بهترین نیاکان است

فَتَلَّوْكَ يَا هِنَ الرُّسُولِ فَأَشْكُتُوا نَارَ الْخُلُودِ

تو را ای فرزند رسول گشتند و جاودانه در آتش جای گزیدند

عَفَرَتْ ثَمُودُ نَاقَةَ فَاسْتَوَصِلُوا وَ جَرَتْ سَوَانُهُمْ بِغَيْرِ الْأَسْعَدِ

قوم ثمود بایی کردن ناقه ریشه کن شد، و اقبال آنان به ایدبار گرائید

فَبَتُّوْ رَسُولَ اللَّهِ أَغْظَمَ حُرْمَةً وَ أَجَلَ مِنْ أَمِّ الْقَصِيلِ الْمُثْعَدِ

حرمت آل رسول برتر و بالاتر از ناقه صالح است

عَجِبًا لَهُمْ لَمَّا آتَوْا لَمْ يَمْسُحُوا وَاللَّهُ يُمْلِي لِطَغَاةِ الْجَهْدِ

شگفتا که با کشتن فرزند پیامبر مسح نشدند و خدا به طاغیان مهلت می دهد

المعجم الكبير: ۱۴۷؛ ذخائر العقبی: ۱۵۰؛ تاریخ الاسلام

۳۴۹/۲؛ اسماء الرجال ۱۴۱/۲؛ سیر اعلام النبلاء ۳/۲۱۴؛

آکام المرجان: ۱۴۷؛ نظم دور السمطين: ۲۱۷ و ۲۲۳ و ۲۲۴؛

الإصابة ۱/۳۳۴؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۹؛ البداية والنهاية

۲۳۱۶، ۸/۱۹۷ و ۲۰۰؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ الصواعق المحرقة:

۱۹۴؛ وسيلة المآل: ۱۹۷؛ مفتاح النجا: ۱۴۴؛ ينابيع المودة:

۳۲۰، ۳۲۳، ۳۵۱، ۳۵۲؛ الشرف المويد: ۶۸ کفاية الطالب:

۲۹۴ و ۲۹۵؛ المقتل ۲/۹۵؛ التذكرة: ۲۷۹ و ۲۸۰؛ تاریخ ابن

عساكر ۴/۳۴۱؛ الخصائص الكبرى ۲/۱۲۶ و ۱۲۷؛

محاضرات الایار ۲/۱۶۰؛ تاریخ الامم والملوك ۴/۳۵۷؛

الکامل فی التاریخ ۳/۳۰۱؛ تهذیب التهذیب ۲/۳۵۳؛ البدء

والتاریخ ۶/۱۰؛ اخبار الدول: ۱۰۹؛ نور القبس المستخصر من

المقتبس: ۲۶۳؛ تاج العروس ۳/۱۹۶؛ حقائق الحق ۱۱/۵۸۹-۵۷۰.

۲۱ - بعد از شهادت امام حسین (ع) بر سنگی این نوشته به دست آمد:

لَا بُدَّ أَنْ تَرِدَ الْقِيَامَةَ فَاطِمَةُ وَ قَمِيصُهَا بِدَمِ الْحُسَيْنِ مَلَطَخَ

ناگزیر باید فاطمه (ع) با پیراهن آغشته به خون حسین به قیامت وارد شود

وَيَلْ لِمَنْ شَفَعَاؤُهُ خَصْمَاؤُهُ وَالصُّورُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَنْفَعُ

وای بر آن کس که به گاه قیامت و دمیدن در صور شفیعیانش دشمنانش باشند

التذكرة: ۲۸۳؛ نظم دروالتسطين: ۲۱۹؛ ينابيع المودة: ۳۳۱؛
إحقاق الحق ۱۱/۵۶۹.

۲۲ - بر دیوار دیری مکتوب بود:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلُوا حُسَيْنًا شَفَاعَةُ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

آیا امتی که حسین را کشتند شفاعت جدش در روز حساب را امید می‌برند

از راهب پیرامون شعر و نویسنده‌اش پرسیدند، او گفت: پانصد سال قبل از بعثت پیامبران این شعر در آن‌جا نوشته شده بود.

تاریخ الاسلام والرجال: ۳۸۶؛ الاخبار الطوال: ۱۰۹؛ حیاة
الحيوان ۱/۶۰؛ نور الأبصار: ۱۳۲؛ کفاية الطالب: ۲۹۰؛ إحقاق
الحق ۱۱/۵۶۷-۵۶۸.

۲۳ - مردی از اهالی نجران حفره‌ای کند و در آن لوحی از طلا را یافت که بر آن

مکتوب بود:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةُ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

مفتاح النجا: ۱۳۵؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۶۶.

۲۴ - دیواری شکافته شد و کفّی نمایان گردید و بر آن با خون مکتوب بود:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةُ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

تاریخ الخميس ۲/۲۹۹؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۶۷.

۲۵ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و بریدن سر مبارکش، در منزل اول که برای نوشیدن شراب نشستند، کفی و دستی از دیوار بیرون آمده و با قلمی آهنین با خون نوشت:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

المعجم الكبير: ۱۴۷؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ مقتل الحسين ۹۳/۲؛ محاضر الابرار: ۱۶۰/۲؛ كفاية الطالب: ۲۹۱؛ تاريخ دمشق ۳۴۲/۴؛ تاريخ الاسلام ۱۳/۳؛ جمع الزوائد: ۱۹۹/۹؛ البداية والنهاية ۲۰۰/۸؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶؛ الخصائص الكبرى ۱۲۷/۲؛ الطبقات الكبرى ۲۳/۱؛ مجمع الفوائد ۲۱۷/۲؛ وسيلة المال: ۱۹۷؛ المرائس الواضحة: ۱۹۰؛ اسعاف الراغبين: ۲۱۷؛ ينابيع المودة: ۲۳۰ و ۳۵۱؛ جالية الكدر: ۱۹۸؛ احقاق الحق ۱۱/۵۶۱-۵۶۵.

۲۶ - بر سنگی که تاریخ کتابتش به هزار سال قبل از بعثت می رسید نگاشته شده بود: (در یکی از کلیساهای روم یا ششصد سال پیش از بعثت چنین مکتوب بود):

أَيَرْجُو مَغْشَرٌ قَتَلُوا حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

المعجم الكبير: ۱۴۷؛ مقتل الحسين ۹۳/۲؛ كفاية الطالب: ۲۹۰؛ البداية والنهاية ۲۰۰/۸؛ مجمع الزوائد ۱۹۹/۹؛ تاريخ دمشق ۳۴۲/۴؛ التذكرة: ۲۸۳؛ نظم درر التمطين: ۲۹۱؛ مآثر الانافة في معالم الخلافة: ۱۱۷؛ ينابيع المودة: ۳۳۱؛ مختصر تذكرة القرطبي: ۱۹۴؛ احقاق الحق ۱۱/۵۵۷-۵۶۰.

۲۷ - یکی از سپاهیان ابن زیاد در کربلا را پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب از خون حسین در چشمش کشید که کور شد.

نور الأبصار: ۱۲۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۷ و ۱۹۴؛ اسعاف الراغبين: ۱۹۲؛ التذكرة: ۲۹۱؛ مقتل الحسين ۱۰۴/۲؛ رسالة الصادي: ۲۹۱؛ ينابيع المودة: ۳۳۰؛ احقاق الحق: ۱۱/۵۵۲-۵۵۵.

۲۸ - ابو رجاء گوید: علی و اهل بیت را ناسزا نگوئید، همانا مردی از بنی الهجیم (همسایه‌ای از بله‌جیم) به کوفه آمد و گفت: آیا این فاسق فرزند فاسق را نمی‌بینید که خدا او را کشت !!! و منظورش حسین بن علی علیه السلام بود و خدای او را با سپیدی در سیاهی چشمش کیفر داد و او نابینا گردانید.

المناقب احمد بن حنبل (خطی)؛ المعجم الكبير: ۱۴۵؛
تاریخ دمشق ۴/ ۴۳۰؛ کفایة الطالب: ۲۹۶؛ الصواعق
المحرقة: ۱۹۴؛ مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۶؛ اخبار الدول: ۱۰۹؛
المختار: ۲۲؛ تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۳؛ سیر اعلام النبء
۲۱۱۳؛ تاریخ الاسلام ۲/ ۳۴۸؛ نظم درر التسمطین: ۲۲۰؛
مفتاح النجا: ۱۵۱؛ رشفة الصادی: ۶۳؛ ینایع المودة: ۲۲۰؛
وسيلة المآل: ۱۹۷؛ احقاق الحق ۱۱/ ۵۴۷-۵۵۰.

۲۹ - از کشندگان حسین علیه السلام کسی بجا نماند مگر آن که به کیفری در دنیا چون کشته شدن، یا کوری، یا سیه رویی، یا زوال قدرت و سلطنت در مدتی کوتاه گرفتار شد.
التذکرة: ۲۹۰؛ نورالابصار: ۱۳۳؛ اسعاف الراحین: ۱۹۲؛ ینایع
المودة: ۳۲۲؛ احقاق الحق ۱۱/ ۵۱۳.

۳۰ - مردی که بین حسین علیه السلام و آب حائل شده بود و امام با جمله: «خدایا تشنه کامش فرما، خدایا تشنه‌اش دار»، نفرینش کرد، به حرارت در شکم و برودت در پشت مبتلا گردید و همچنان فریاد می‌کشید تا آن که شکمش چون شتر شکافته شد.
مقتل الحسین ۲/ ۹۱؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ الصواعق المحرقة:
۱۹۵؛ معجایب الدعوة: ۳۸؛ احقاق الحق ۱۱/ ۵۱۳-۵۱۵.

۳۱ - آنگاه که مردی به حسین علیه السلام گفت: به آتش بشارت باد، امام وی را نفرین کرد و گفت: پروردگارا به آتش دراندازش، اسب آن مرد به جنبش درآمد و در خندقی در افتاد و پای او در رکاب گیر کرد و سرازیر شد و اسب رم کرد و سر آن نگون‌بخت را آن قدر به زمین و سنگ و درخت کوفت تا هلاک گردید.

تاریخ الأمم والملوک ۴/ ۳۲۷؛ المعجم الكبير: ۱۴۶؛ مقتل
الحسین ۲/ ۹۴؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ الکامل فی التاریخ
۲۸۹۳؛ کفایة الطالب: ۲۸۷؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ ینابیع
المودة: ۳۳۲؛ إحقاق الحق: ۱۱/ ۵۱۶-۵۱۹.

۳۲ - چون آب را از حسین علیه السلام دریغ داشتند، مردی به امام گفت: آب را بنگر چون
دل آسمان است و تو قطره‌ای از آن نخواهی چشید تا از عطش از پای درآیی، امام
گفت: خدایا وی را با عطش هلاک فرما، او هر چه آب می‌نوشت سیراب نمی‌شد تا
هلاک گردید.

الصواعق المحرقة: ۱۹۵؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۲۰.

۳۳ - اشخاصی که حسین علیه السلام را از آب بازداشتند با نفرین امام با تشنگی هلاک
گردیدند.

۳۴ - کور شدن و سقوط دست و پای مردی که می‌خواست بند شلوار امام
حسین علیه السلام را درآورد و این پس از زمانی بود که فاطمه علیها السلام را در خواب دید و حضرت
او را نفرین کرد.

۳۵ - قطع شدن دست مردی از آرنج که عمامه امام حسین علیه السلام را ربوده بود، او
همواره با فقر و نگون‌بختی زیست تا هلاک گردید.

۳۶ - زائل شدن عقل و بسته شدن زبان مردی که می‌خواست بگوید: من قاتل
حسین‌ام.

البدایة والنهاية ۸/ ۱۷۴؛ ینابیع المودة: ۳۴۸؛ مقتل الحسین
۲/ ۳۴-۹۴-۱۰۳؛ تاریخ دمشق ۴/ ۳۴۰؛ الکامل فی التاریخ ۳
/ ۲۸۳؛ المعجم الكبير: ۱۴۶؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ کفایة
الطالب: ۲۸۷؛ وسیلة المآل: ۱۹۶؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۲۲،
۵۲۵، ۵۲۸ و ۵۳۰.

۳۷ - کسی که شلوارِ امام حسین (ع) را ربود زمینگیر، و آن که عمامه‌اش را برد مجذوم و آن که زره‌اش را برد دیوانه گردید، غباری سخت و تیره بآباد سرخ در فضا برخاست که چیزی دیده نمی‌شد تا آن جاکه مردم گمان بردند عذاب بر آنان نازل شد. *مقتل الحسین ۲/۳۷؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۲۶.*

۳۸ - آنگاه که سر مبارک حسین (ع) نزد یزید برده و پیش رویش نهاده شد، کفِ دستی از دیوار بدر آمد و روی آن چنین نگاشت:

أَتَرْجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

فرر الخصائص الواضحة: ۲۷۶؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۴۶.

۳۹ - چون سرِ منحوس ابن‌زیاد و یارانش نزد مختار انداخته شد، ماری در بین سرها نمودار شد و از همه سرها گذشت تا آن‌که در دهان ابن‌زیاد داخل و از سوراخ بینی وی بیرون شد، و از سوراخ بینی او داخلِ سر و از دهانش بدر آمد و این کار را تکرار می‌کرد، و مردم می‌گفتند: عیدالله ابن‌زیاد و یارانش در دنیا و آخرت خائب و خاسر و زیانکار شدند تا آن‌که ضجّه ایشان از گریه بر حسین و فرزندان و یارانش برخاست.

صحیح الترمذی ۱۳/۹۷؛ مقتل الحسین ۲/۸۴؛ اسد الغابة ۲/۲۲؛ المعجم الكبير: ۱۴۵؛ ذخائر العقبی: ۱۲۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳/۳۵۹؛ مختصر تذکرة القرطبی: ۱۹۲؛ جامع الاصول ۱۰/۲۵؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۶؛ نظم در التسمطين: ۲۲۰؛ عمدة القاری ۱۶/۲۴۱؛ ينابيع المودة: ۳۲۱؛ اسعاف الراغبين: ۱۸۵؛ نور الأبصار: ۱۲۶؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۴۲-۵۴۵.

۴۰ - حمله به زشت‌ترین و سیاه‌ترین چهره درآمد، و شبی بر وی نگذشت مگر آن‌که وی را در میان آتش شعله‌ور فرو می‌افکندند.

التذكرة: ۲۹۱؛ ينابيع المودة: ۳۳۰؛ اسعاف الراغبين: ۱۹۲؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ إحقاق الحق ۱۱/۵۳۱-۵۳۲.

۴۱ - مردی گفت: هیچ کس بر قتل امام حسین علیه السلام یاری ننمود مگر آن که قبل از مرگ به بلایی گرفتار آمد. در این هنگام پیری سالخورده گفت: من در کربلا (جزء سپاه کفر) بودم، و تا این ساعت با حادثه‌ای ناروا برنخوردم، در همان آن چراغ خاموش شد، پیرمرد برای تعمیر چراغ برخاست و در حین تعمیر، آتش او را فرا گرفت، و او به سوی فرات دوید و خود را در آن افکند، ولی بیشتر شعله‌ور شد تا آن که ذغال گردید.

مقتل الحسین: ۶۲؛ تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۳؛ المختار: ۲۲؛ تاریخ دمشق ۴/ ۳۴۰؛ کفایة الطالب: ۲۷۹؛ التذکره: ۲۹۲؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ نظم درالسمطین: ۲۲۰؛ سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۱؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۳؛ ینایع المودة: ۳۲۲؛ مفتاح النجاء (خطی)؛ إسماعف الراغبین: ۱۹۱؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۳۶-۵۳۹.

۴۲ - درختی که به اعجاز پیامبر صلی الله علیه و آله بارور شده بود، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از ساقه‌اش خون تازه جوشیدن گرفت و برگهایش پژمرده و خشکید و از آن چون خونا به‌ای فرو می‌چکید.

ربیع الأبرار: ۴۴؛ التحفة العلیة والأدب العلمیة: ۱۶؛ مقتل الحسین ۲/ ۹۸؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۹۴-۴۹۷.

۴۳ - کاسه‌ای که از لشکرگاه امام حسین علیه السلام به غارت رفته بود به خاکستر تبدیل شد.

المعجم الكبير: ۱۴۷؛ سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۱؛ تاریخ الاسلام ۲/ ۳۴۸؛ تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۳؛ مقتل الحسین ۲/ ۹۰؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ مجمع الزوائد: ۱۹۷/ ۹؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ نظم درالسمطین: ۲۲۰؛ الخصائص ۲/ ۱۲۶؛ ینایع المودة: ۳۲۱؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۰۳-۵۰۵.

۴۴ - گوشت شتری از لشکرگاه امام را در قبیله‌ای تقسیم کردند، ولی دیگ آتش گرفت.

چیزی از تَرکَة امام حسین (ع) را بر دیگی نهادند، دیگ به آتش بدل شد.
گوشت شتری از لشکر امام که به غارت رفته بود چون حفظ تلخ گردید.

نظم در السمطين: ۲۲۰؛ المحاسن والمساوی: ۶۲؛ المعجم
الكبير: ۱۴۷؛ مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۶؛ تاريخ دمشق ۴/ ۳۴۰؛
تاريخ الاسلام ۲/ ۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۱؛ تهذيب
التهذيب ۲/ ۳۵۳؛ الخصائص الكبرى ۲/ ۱۲۶؛ تاريخ
الخلفاء: ۸۰؛ مقتل الحسين ۲/ ۹۰؛ التذكرة: ۲۷۷؛
نور الأبصار: ۱۲۳؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۰۶-۵۱۰.

۴۵ - بعد از شهادت حسین (ع) سر مبارکش نزد ابن زیاد آورده شد، پرسید: قاتلِ او کیست؟ مردی برخاست و گفت: من، و در همین هنگام چهره‌اش سیاه شد.
ذخائر العقبی: ۱۴۹؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۴۰.

۴۶ - در دلِ شب از جایگاه سرِ مبارک امام نور به آسمان ساطع شد و بدین جهت راهبی اسلام آورد.

التذكرة: ۲۷۳؛ مقتل الحسين ۲/ ۱۰۲؛ الصواعق المحرقة:
۱۱۹؛ رشقة المادی: ۱۶۴؛ ينابيع المودة: ۳۲۵؛ إحقاق الحق ۱۱
/ ۴۹۸-۵۰۲.

۴۷ - صبح روز پس از شهادت امام حسین (ع) غذای مطبوخ در دیگها به خون و آب در ظروف به خون تبدیل گردید.

نظم در السمطين: ۲۲۰؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۵۰۲.

۴۸ - هیچ زنی در عطریات به یغما رفته از لشکر امام بهره نگرفت، مگر آن که به پیسی گرفتار شد.

العقد الفرید ۲/۲۲۰؛ عیون الأخبار ۱/۲۱۲؛ إحقاق الحق ۵۱۱۱.

آنچه تاکنون در این نوشتار آمد، اندکی است از بسیار که از کتب اهل سنت روایت شد و اما از مصادر شیعه روایات زیاد از آیات یتنات که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام متحقق شد به میان آمده که اندکی از آن را یادآور می‌شویم.

۴۹ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جغد، سوگند یاد که دیگر در آبادی مسکن نگزیند و جز در خرابه جای نگیرد، همواره روزها را روزه دار بوده تا سیاهی شب دامن گسترَد. و آنگاه برای امام ناله سر می‌دهد، و قبل از شهادت امام جایگاه جغد در منازل و قصرها و خانه‌های آباد بود و بگاه غذا خوردن مردم به پرواز در آمده و پیش روی مردم نشسته و از آب و غذای آنان می‌خورد و می‌آشامید و به جایگاهش باز می‌گشت.

۵۰ - بعد از شهادت امام، کبوتر خوش آهنگ همواره بر فاتلان حسین علیه السلام نفرین می‌کنند.

۵۱ - بعد از شهادت امام، آسمان خون و خاکستر بارید.

۵۲ - بعد از شهادت امام، از آسمان خاک سرخ بارید.

۵۳ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام مردم بیت المقدس سنگی و یا کلوخی و یا صخره‌ای را برنداشتند، مگر آن که دیدند که از زیرش خون می‌چکد. دیوارها چون خون بسته سرخ بود، و سه روز از آسمان خون تازه بارید.

۵۴ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام چهار هزار فرشته فرود آمدند. آنان غبار آلوده و زولیده تا روز قیامت - قیام قائم «عج» - بر او می‌گریند، و رئیس آنان فرشته‌ای منصور نام است.

- ۵۵ - بعد از شهادت امام حسین (ع) «سرخ‌ای» از سوی باختر و سرخی‌ای از جانب خاور برخاسته و بالا آمد، تا آن جاکه نزدیک بود در میانه آسمان به هم برسند.
- ۵۶ - بعد از شهادت امام حسین (ع) تا چهل روز مردم درنگ کرده (می‌دیدند که) خورشید بگاہ طلوع و غروب سرخ فام بود و این گریه آن بود.
- ۵۷ - بعد از شهادت امام حسین (ع) از آسمان خون بارید و شبنم آکنده از خون شد و هنگامی که شتران برای خوردن آب راهی جویبارها شدند آن را خون یافتند.
- ۵۸ - آسمان جز بر یحیی بن زکریا و حسین (ع) نگریست و گریه‌اش چنین بود که چون به لباسی می‌رسید اثری چون اثر کک (کیک) از خون می‌گذاشت.
- ۵۹ - بعد از شهادت امام حسین (ع) هفت آسمان و هفت زمین با هرچه در آنهاست و بهشتیان و دوزخیان و آنچه دیده می‌شد یا قابل رؤیت نبود بر او گریستند.
- ۶۰ - بعد از شهادت امام حسین (ع) همه چیز بر او گریست، حتی وحوش بیابان و ماهیان دریا، و پرندگان آسمان، آفتاب و ماهتاب و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن و همه فرشتگان آسمان و زمین و رضوان و مالک و حاملان عرش.
- ۶۱ - بعد از شهادت امام حسین (ع) شبانگاه تا بامداد وحوش بر قبر مبارکش گردن کشیده، نوحه سروده بر وی همی گریستند.
- ۶۲ - بعد از شهادت امام حسین (ع) تا چهل بامداد آسمان با خون و زمین با سیاهی و تیرگی و آفتاب با حمزه گریستند، و کوهها پاره پاره و پراکنده، و دریاها منفجر گردیده، و آن فرشتگان در کنار قبر مبارک می‌گریند و از گریه آنان تمام فرشتگان آسمان و زمین و هوا می‌نالند.
- ۶۳ - امیرالمؤمنین (ع) چون این آیه را خواند: «فما بکت علیهم السماء والأرض و ماکانوا منظرین»^۱ حسین (ع) نزدش رسید، امیرالمؤمنین فرمود: حسین بزودی مقتول گردد و آسمان و زمین بر وی بگریند.

۱ - دخان/ ۲۹؛ آسمان و زمین بر آنان نگریست و آنان از مهلت یافتگانند.

۶۴ - فاطمه علیها السلام بر حسین علیه السلام با ناله گریست.

۶۵ - بگاهِ شهادت حسین علیه السلام جَنَّتِیان بر وی نوحه سرایی کردند:

أَنَّ الرَّماحَ الْوَارِدَاتِ صُدُورَهَا نَحْوَ الْحُسَيْنِ، تَقَاتِلُ التَّنْزِيلَا

حقا که تیرهای پرتاب شده به سوی حسین در واقع قرآن را هدف گرفتند

و يُهْلَلُونَ بِأَن قَتَلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا

با کشتنت تهلیل گفتند و همانا با قتل تو آنان تکبیر و تهلیل را کشتند

فَكَأَنَّمَا قَتَلُوا أَبَاكَ مُحَمَّدًا صَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ أَوْ جِبْرِيلًا

پس گویا پدرت محمّد علیه السلام را کشتند که خدا و جبرئیل بر او درود فرستاده‌اند

يَا بَنَ الشَّهِيدِ وَيَا شَهِيداً عَمَّه خَيْرَ الْعُمُومَةِ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ

ای شهیدی که بهترین عمویت جعفر طیار نیز شهید شده است

عَجَبًا لِمَصْقُولِ أَصَابِكَ وَحَدَّه فِي الْوَجْهِ مِنْكَ وَ قَدْ عَلَاكَ غُبَارُ

عجبا از شمشیری که به گاه برخاستن غبار تیزیش بر تو فرود آمد

أَيَا عَيْنَ جُودِي وَلَا تَجْمُدِي وَجُودِي عَلَى الْهَالِكِ السَّيِّدِ

ای دیده از گریه دریغ مکن و بر سید (سیدالشهداء) گریه سرده

فَبِالطَّفِّ أَمْسَى صَرِيعاً فَقَدْ رَزَّائِلُ الْغَدَاةِ بِأَمْرِ بَدِي

در کربلا او شهید و ما عزادار اویم

نِسَاءَ الْجَنِّ يَبْكِينَ مِنَ الْحُزْنِ شَجِيَّاتٍ وَأُسْعِدْنَ بِنُوحٍ لِلنِّسَاءِ الْهَاشِمِيَّاتِ

زنان جن با اندوه می‌گریند و با زنان هاشمیه در نوحه سرایی، همانک

و يَنْدَبْنَ حُسَيْنًا عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَاتِ وَيَلْطَفُنَّ خُدُوداً كَالدَّنَائِرِ نَقِيَّاتِ

و یلبَسْنَ ثِيَابَ السُّودِ بَعْدَ الْقَصِيَّاتِ

و در لباس سیاه بر حسین از سر مصیبتی بزرگ نوحه سرایند و بر چهره‌های زیبایشان سیلی می‌زنند

المناقب ابن شهر آشوب ۴/ ۷۵۴ به بعد، کامل الزیارة: از ۷۵ به بعد، امالی صدوق

مجلس ۲۷؛ علل الشرایع ۱/ ۲۱۷، امالی مفید؛ بحار الانوار ۴۵/ ۲۰۱ - ۲۴۱ و مصادر دیگر

که جداً زیادند.

نویسنندگان مقتل
تار زمان
سیل بن طاووس



فقط یزید و همپالکیهایش نبودند که با حسین علیه السلام جنگیدند، بلکه همه حاکمان پس از یزید نیز در مقابل ارادتمندان ساحت قدس حسین شهید علیه السلام ایستادند و کوشیدند بر روی واقعه کربلا پرده کشیده، یا آن را مخدوش سازند. لیکن پروردگار ایا دارد جز آن که نورش را به اتمام برد، اگر چه مشرکان آن را نپسندند، ولی از زمان وقوع واقعه کربلا تا این هنگام بسیاری از افراد با آیینهای گونه گون و زبانهای ناهمگون درباره کربلا کتابها نوشته اند.

سومندان از بیشتر کتب مقاتل کهن جز اسمی برجای نمانده است و یا به آتش کشیده شده و یا به سرقت رفته، و یا دستخوش تلف و نابودی گردیده است. و این از آن روست که از حسین علیه السلام و قیامش نامی و نشانی بجای نماند تا مبادا آزاد مردان و آزادیخواهان از آن راه بگذرند و درس حریت بیاموزند و آنچه از مقاتل کهن به دست ما رسیده بسیار ناچیز است یا تاریخ از آنها نامی به میان آورده بسیار اندک است. در این فصل نام کسانی برده می شود که از زمان واقعه کربلا تا زمان سید بن طاووس و زمان تالیف این کتاب مقتل نوشته اند.

(۱) أبو القاسم أصبغ بن نباتة مجاشعی تعیمی حنظلی.

او از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و از جمله شرطة الخميس است که بعد از علی علیه السلام عمری دراز یافت و بعد از ۱۰۰ هجری درگذشت.
او مقتل حسین علیه السلام را نگاشته است، و ظاهراً باید نخستین کسی باشد که مقتل

حسین را نگاشته، والله اعلم.

الفهرست: ۳۷-۳۸ ش ۱۰۸؛ الذریعة: ۲۲/۲۳-۲۴ ش ۵۸۳۸.

(۲) أبو مخنف لوطن بن یحیی بن سعید بن محنف بن سالم آزدی غامدی.

او چهره شناخته شده و شیخ اصحاب اخبار در کوفه است، و از جعفر بن محمد علیه السلام، روایت می کند، و این سخن که: او از ابو جعفر علیه السلام روایت دارد، صحیح به نظر نمی رسد.

به نظر کشی او از اصحاب امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیه السلام است، لیکن صحیح آنست که پدرش از اصحاب علی علیه السلام است و خود، حضرت را ملاقات نکرده است.

او مقتل الحسین - قتل الحسین علیه السلام - را نگاشته است.

کتاب مقتل الحسین که اخیراً به نام ابی مخنف چاپ شده، بی تردید از او نیست. بلکه از آن متأخران می باشد. بعضی از متأخران این احتمال را می دهند که به قلم سید بن طاووس باشد و او آن را از مقتل ابی مخنف گرفته در آن کاهش و یا افزایش داده است. از مقتل ابی مخنف جز آنچه طبری در تاریخش آورده است چیزی در دست ما نیست.

رجال نجاشی: ۳۲۰ ش ۸۷۵، الفهرست: ۱۲۹ ش ۵۷۳؛
المعالم: ۹۳-۹۴، ش ۶۴۹؛ الذریعة: ۲۲/۲۷ ش ۵۸۵۹.

(۳) أبو أحمد عبدالعزیز بن یحیی بن أحمد بن عیسی الجلودی.

از اصحاب ابو جعفر علیه السلام استاد جعفر بن قولویه است. صاحب کتاب مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام است.

رجال نجاشی: ۲۴۰-۲۴۴ ش ۶۴۰؛ الذریعة: ۲۲/۲۵ ش ۵۸۵۱.

(۴) ابو عبدالله - ابو محمد - جابر بن یزید جعفی .

عربی نژاد بوده، ابو جعفر و ابو عبدالله علیه السلام را زیارت کرده و در سال ۱۲۸ وفات یافت. او مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام را نوشته است.
رجال نجاشی: ۱۲۸ ش ۳۳۲، الذریعة ۲۲/۲۴ ش ۵۸۴۰.

(۵) عبدالله ابن أحمد - محمد - بن ابی الدنيا.

از اهل تسنن است و در سال ۲۸۱ هـ. ق. درگذشت. او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است.

الفهرست: ۱۰۴ ش ۴۳۸؛ المعالم: ۷۶ ش ۵۰۶؛ سیر اعلام النبلاء ۱۳/۴۰۳.

(۶) أبو الفضل سلمة بن الخطاب البراوستانی الأزدرقانی.

او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۱۸۷، ش ۴۹۸؛ الفهرست: ۷۹، ش ۳۲۴؛
المعالم: ۵۷، ش ۳۷۸؛ الذریعة ۲۲/۲۵، ش ۵۸۴۷.

(۷) ابو الحسن علی بن محمد المدائنی.

عاقی مذهب بوده، کتابهایش نیکوست، وفاتش سال ۲۲۴ هـ. ق. است. او «مقتل الحسین علیه السلام» یا «سیره در مقتل الحسین علیه السلام» را نگاشته است.
الفهرست: ۹۵، ش ۳۹۵؛ المعالم: ۷۲، ش ۴۸۶.

(۸) ابو زید عمارة بن زید خَیوانی همدانی.

او کتاب مقتل الحسین بن علی علیه السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۳۰۳، ش ۸۲۷؛ الذریعة ۲۲/۲۶، ش ۵۸۵۵.

(۹) احمد بن عبدالله بکری

صاحب کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین» علیه السلام.

نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه قزوین در شهر فایس مغرب ضمن مجموعه ۵۷۵/۳ با نام «حدیث وفات سیدنا الحسین» موجود است.

(۱۰) ابو جعفر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری قمی، معروف به دبة شیب.

او کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین» علیه السلام را نوشته است.

رجال النجاشی: ۳۳۸-۳۴۹، ش ۹۳۹؛ الذریعة ۲۲/۲۷، ش ۵۸۶۱.

(۱۱) ابو عبیده معمر بن المثنی التیمی.

سید بن طاووس در این کتاب از او روایت می‌کند، وفاتش ۲۱۰ هـ. ق. است. او کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین» علیه السلام را نگاشته است.

الذریعة ۲۲/۲۸، ش ۵۸۷۳.

(۱۲) هشام بن محمد بن السائب بن بشر بن زید.

عالم به ایام مشهور به فضل و علم و اختصاصی ویژه به مذهب ما دارد. او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۴۳۴-۴۳۵، ش ۱۱۶۶.

(۱۳) ابو الفضل نصر بن مزاحم منقری عطار.

کوفی است و مستقیم الطریقة (شیعه)، وفاتش ۲۱۲ هـ. ق. است. او صاحب کتاب مقتل الحسین علیه السلام است.

رجال النجاشی: ۴۲۷-۴۲۸، ش ۱۱۴۸؛ الفهرست: ۱۷۱-۱۷۲،

ش ۷۵۱؛ المعالم: ۱۲۶، ش ۸۵۱؛ الذریعة ۲۲/۲۹، ش ۵۸۷۴؛ فهرست ابن النديم: ۱۰۶

(۱۴) ابو عبدالله محمد بن عمر واقدي مدنی بغدادی.

صاحب کتاب الآداب وفاتش ۲۰۷ هـ. ق. کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» از اوست.

الذریعة: ۲۲/۲۸ ش ۵۸۶۹؛ فهرست ابن النديم: ۱۱۱؛ الوافی بالوفیات ۴/۲۳۸.

(۱۵) أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی.

صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام».

الفهرست: ۱۵۶-۱۵۷، ش ۶۹۵؛ المعالم: ۱۱۱-۱۱۲، ش ۷۶۴؛ الذریعة ۲۲/۲۸، ش ۵۸۶۷.

(۱۶) محمد بن علی بن فضل بن تمام بن سکین.

استاد ابن الغضائری و در طبقه صدوق است، او ثقة، شریف، صحیح الاعتقاد و دارای تألیفات نیکو است. او صاحب کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» است. رجال النجاشی: ۳۸۵، ش ۹۰۴۶؛ الذریعة ۲۲/۲۸، ش ۵۸۶۸.

(۱۷) أبو عبدالله محمد بن زکریا بن دنیار الفلابی.

مولای بنی غلا، او چهره‌ای شناخته شده از وجود اصحاب ما در بصره است. وفاتش در سال ۲۹۸ هـ. ق. اتفاق افتاد. او صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» است. رجال النجاشی: ۳۴۶-۳۴۷، ش ۹۶۳؛ فهرست ابن النديم: ۱۲۱.

(۱۸) أبو جعفر محمد بن يحيى الطيّار قمی .

شیخ اصحاب مادر عصرش ثقة و عین و کثیر الحدیث بود. کتاب مقتل الحسین (علیه السلام) از اوست .

رجال النجاشی: ۳۵۳، ش ۹۴۶.

(۱۹) ابن واضح الیعقوبی أحمد بن إسحاق .

اخباری شهیر، صاحب تاریخ یعقوبی، متوفای بعد از ۲۹۲ یا سال ۲۸۴. او متأخر بر آبی مخنف است. کتاب «مقتل الحسین (علیه السلام)» از اوست .
الذریعة ۲۲/۲۳، ش ۵۸۳۳.

(۲۰) أبو إسحق إبراهيم بن إسحاق أحمري نهاوندی .

او شخصیتی پر تلاش بود و کتب او در کمال استواری است، قاسم بن محمد بن همدانی از وی حدیث استماع نمود. وی متوفای سال ۲۶۹ هـ. ق. می باشد. کتاب «مقتل الحسین بن علی (علیه السلام)» از اوست .

الفهرست: ۷، ش ۹؛ المعالم: ۷، ش ۲۷؛ رجال النجاشی:
۱۹، ش ۲۱؛ الذریعة ۲۲/۲۳، ش ۵۸۳۴.

(۲۱) إبراهيم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود ثقفی .

زادگاهش کوفه و سکونتش در اصفهان بود، زیدی مذهب بود و بعد اثناعشری شد، وفاتش سال ۲۸۳ هـ. ق. اتفاق افتاد. مؤلف کتاب مقتل الحسین (علیه السلام) است .

الفهرست: ۴-۵، ش ۷؛ المعالم: ۳، ش ۱؛ رجال النجاشی:
۱۶-۱۷، ش ۱۹؛ الذریعة ۲۲/۲۳، ش ۵۸۳۵.

(۲۲) أبو الحسين الشافعی .

صاحب مفید در حدیث، نجاشی بواسطه استادش أحمد بن عبد الواحد بن عبدون

از او روایت می‌کند. کتاب المقتل از اوست.

الذریعة ۲۲/۲۱-۲۲، ش ۵۸۲۵.

(۲۳) ابن شهر آشوب.

أبو جعفر الحسینی در شرح شافیه از او روایت می‌کند. کتاب المقتل نگاشته اوست.

الذریعة ۲۲/۲۲، ش ۵۸۲۷.

(۲۴) محمد بن حسن بن علی طوسی.

مصنف کتاب مقتل الحسین (علیه السلام) است.

الفهرست: ۱۵۹-۱۶۱، ش ۶۹۹؛ المعالم: ۱۱۴-۱۱۵، ش ۷۶۶،

الذریعة ۲۲: ۲۷، ش ۵۸۶۳.

(۲۵) نجم الدین جعفر بن نجیب الدین محمد بن جعفر بن أبي البقاء هبة الله بن نما حلی.

متوفایه سال ۶۴۵ هـ. ق. کتاب «مثیر الاحزان و منیر سبل الاشجان» در مقتل از

اوست.

الذریعة ۱۹/۳۴۹، ش ۱۵۵۹-۲۲/۲۲.

(۲۶) ابو عبید القاسم بن سلال - سلام - الهروی.

متوفایه سال ۲۲۴ هـ. ق.

التحییر ذمبی ۱/۱۸۵.

(۲۷) عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی.

متوفایه سال ۳۱۷ هـ. ق. کتاب «مقتل الحسین (علیه السلام)» از اوست.

كشف الظنون ۲/۱۷۹۴.

(۲۸) عمر بن حسن بن علي بن مالک شيباني .

متوفاً به سال ۳۳۹ هـ . ق . کتاب « مقتل الحسين بن علي » نگاشته اوست .

معجم المؤلفين ۷/ ۲۸۲ .

(۲۹) ضياء الدين ابوالمؤيد الموفق بن أحمد خوارزمي .

متوفاً به سال ۵۶۸ هـ . ق . دارای کتاب « مقتل الحسين » است که در دو جلد قطور

جای گرفته .

(۳۰) ابوالقاسم محمود بن مبارک واسطی .

متوفاً به سال ۵۹۲ هـ . ق . مؤلف کتاب « مقتل الحسين » است .

= إيضاح المكنون ۲/ ۵۴۰ .

(۳۱) عزالدین عبدالرزاق جزري .

متوفاً به سال ۶۶۱ هـ . ق . کتاب « مقتل الشهيد الحسين » از اوست .

(۳۲) سليمان بن أحمد طبرانی .

متوفاً به سال ۳۶۰ هـ . ق . او مؤلف کتاب « مقتل الحسين » است .

ابن مندة در نهاية المعجم الكبير جزوه ای رسا در ترجمه حال طبرانی آورده و در صفحه ۳۶۲ شماره ۳۹ همین کتاب ، کتاب مقتل الحسين را به نام طبرانی ثبت کرده است .

(۳۳) علي بن موسى بن جعفر بن طاووس .

متوفاً به سال ۶۶۴ هـ . ق . همین کتاب « ملهوف علي قتل الطغوف » از اوست . و

کتاب « المصراع الشين في قتل الحسين » نیز نگاشته اوست .

شرح حال موجز
سیک بن طاووس



او سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن سعد الدین ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن طاووس است.

نسب و الایش از پدر به امام مجتبی علیه السلام و از مادر به امام حسین علیه السلام می رسد و از همین رو به ذوالحسین ملقب گردیده است.

او به ابن طاووس معروف شد زیرا که یکی از نیاکانش به نام ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن الحسن خوش منظر با پاهایی نازیا بود و از همین رو طاووسش خواندند و اولاد و احفادش بدین عنوان ملقب شدند.

او در نیمه محرم سال ۵۸۹ در حله له متولد شد، این قول که تولدش در رجب سال ۵۸۷ بوده سخنی ضعیف است. رحم

ابن طاووس در حله نشو و نما یافت و مقدمات را در آن جا فرا گرفت. او تا سال ۶۰۲ در حله بود و نزد اساتید زیادی تلمذ نمود و از جمعی دیگر اجازه گرفت، که از جمله ایشانند:

پدرش سعد الدین موسی.

جدش ورام بن ابی فراس نخعی. آن گونه که ابن طاووس می گوید پدر و جدش ورام در تربیت وی بیشترین اهتمام را نموده، تقوی و تواضع را بدو آموختند.

ابوالحسن علی بن یحیی الخياط - الحنات - سوراوی حلی

حسین بن احمد سوراوی

اسعد بن عبدالقادر

محمد بن جعفر بن هبة الله

حسن بن علی الدرابي

محمد السورای

محمد بن معد الموسوی

فخار بن معد الموسوی

حیدر بن محمد بن زید الحسینی

سالم بن محفوظ بن عزیزة الحلبي

جبرئیل بن احمد السورای

علی بن الحسین بن احمد الجواني

حسین بن عبدالکریم الغروی

محمد بن عبدالله بن علی بن زهرة الحلبي

ابن طاووس نزد اساتیدی غیر شیعه تلمذ کرد و از آنان اجازت گرفت و فضیلت شیعه را در روایت از آنان توجیه فرمود، که از جمله آنانند:

محمد بن محمود النجار .

مؤید الدین محمد بن محمد قمی .

ابن طاووس با زهرا خاتون دخت وزیر شیعی ناصر بن مهدی ازدواج فرمود، و بدین ازدواج راغب نبود، چه وصلت با چنین خانواده ها گرایش به دنیا را در پی دارد. و ما از حال مشارالیه اطلاع کافی نداریم. ما نمی دانیم آیا او برای سید فرزندی آورد یا خیر. فرزندان معروف سید همگی از ام و لدها بودند.

سید ارتباط نیکویی با متصدیان حکومت چون وزیر علقمی محمد بن احمد و برادران وی و پسرش داشت.

سید روابط حسنه ای با خلیفه مستنصر عباسی داشت، تا آن جا که خلیفه در جانب شرقی شهر خانه ای برای سید مهیا ساخته بود.

خلیفه تلاش ورزید که سید بن طاووس را به مسائل سیاسی کشانده و نقابت تمام

طالبیین را به عهده وی گزارد که سید بشدت امتناع ورزید.

مستنصر کوشید سید را به عنوان سفیر نزد حاکم مغول گسیل دارد که این را هم نپذیرفت.

نخستین فرزند سید در ۹ محرم ۶۴۳ ه. ق. در حله متولد گردید، و فرزند دوم سید در ۸ محرم سنه ۶۴۷ در نجف به دنیا آمد.

آنچه از کتب سیر و تراجم به دست می آید این است که سید در ۶۴۱ ه. ق. به حله بازگشت و در ۶۴۵ ه. ق. به نجف رفت و از آن جا در ۶۴۹ به کربلا رفت و در ۶۵۲ به عزم سامره بار سفر برپست و هنگام رسیدن به بغداد در همان جا رحل اقامت افکند، و هنگام سقوط بغداد به دست مغول، سید در بغداد بود.

چون هلاکو خان وارد مستنصریه شد از علماء این مسأله را پرسید که: آیا حاکم مسلمان ظالم افضل است یا حاکم کافر عادل؟ کسی به این پرسش پاسخی نداد جز سید که فرمود: حاکم کافر عادل افضل است و در این فتوی بقیه علماء از سید تبعیت کردند.

روشن است که این فتوای سید از باب تقیه برای حفظ جان مسلمانان بود، چه خدا می داند اگر این فتوی نبود معلوم نیست آیا در بغداد مسلمانی جان سالم بدر می برد یا نه.

در ۱۰ ماه صفر سال ۶۵۶ بود که هلاکو سیدین طاووس را احضار کرده و به وی امان داد و سید به حله رفت.

در ۹ محرم ۶۵۸ سید در نجف در خانه اش بود.

و در ۱۴ ربیع الاول سال ۶۵۸ در بغداد در خانه اش بود.

آمده است که: هلاکو نقابت علویان را در سال ۶۵۶ - ۶۶۱ به سید داد و ظاهر آن است که در ۶۵۶ نقابت بغداد و در ۶۶۱ نقابت همه طالبیان را بدو داد.

سید در ابتداء از پذیرفتن نقابت سرباز زد لیکن شیخ نصیرالدین طوسی بدو اعلام کرد که نپذیرفتن آن موجب مرگش می گردد و بدین ترتیب سید بناچار پذیرفت.

در بامداد روز دوشنبه ۵ ذی القعدة ۶۶۴ هـ. ق. در بغداد رحلت نمود، و آرزوی دیرینش که دفن در نجف بود با دفن در نجف تحقق یافت.

راهیابی به زندگی سیدبن طاووس در دوران پایانی زندگی او بسیار دشوار است. برخی گویند: در سمت نقابت وفات نمود، چنان که گفته شده: در اواخر عمر از نقابت عزل گردیده بود، یا او و برادرش را شهید کردند.

سید قسمت اول کتاب الملاحم خود را در ۱۵ محرم ۶۶۳ هنگام خروج از بغداد به عزم زیارت نجف و توقفش در حله نوشت.

در جمادی الاولی ۶۶۴ هـ. ق. به بعضی از شاگردانش اجازه داد.

این که ابن طاووس در سال ۶۲۷ هـ. ق. به قصدی جز زیارت خانه خدا از عراق خارج شده باشد به ما نرسیده است.

وضع مالی سیدبن طاووس، خوب بود و در وصیت به فرزندانش یادآور شد که به دلیل تأسی به پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام طلا و نقره به ارث ننهاد، و املاک و باغاتی را به یادگار گذارد.

معروف است که سید صاحب کرامات بوده که بعضی را در نوشته هایش آورده و پاره ای دیگر را شرح حال نویسان او آورده اند، تا آن جا که گفته می شد: او ارتباط مستقیم با حجة المنتظر عجل الله فرجه داشت، و گفته شده که اسم اعظم به وی اعطا گردیده لیکن اجازه نداشت آن را به فرزندانش بیاموزد.

ابن طاووس را سه برادر بود:

شرف الدین أبو الفضل محمد

عز الدین حسن.

جمال الدین أبو الفضائل احمد پدر غیات الدین عبدالکریم.

ابن طاووس چهار دختر داشت که نام دو نفر آنها در کتابها آمده است.

شرف الاشراف.

فاطمه.

سید همواره از دخترانش با مباحثات یاد می‌کرد، زیرا قرآن را از حفظ داشتند. شرف الاشراف در ۱۲ سالگی و فاطمه پایین‌تر از ۹ سالگی قرآن را حفظ نمودند، و سید دو نسخه قرآن برای آن دو وصیت کرد.

سید را وصایای زیادی است که فرزندان خود و شیعیان را به ملازمت تقوی و ورع و عزلت از مردم در حد امکان تشویق می‌کرد، چه اختلاط با مردم موجب دوری از خدای متعال می‌گردد.

سیدبن طاووس دارای کتابخانه‌ی معظمی بود که برایش فهرست تألیف گردید، و از کتابخانه‌های مهمی است که در تاریخ ثبت است.

سیدبن طاووس همواره بر التزام به تقوی و پایبندی به اخبار رسیده از پیامبر و اهل البیت علیهم الصّلاة والسلام تشویق می‌کرد، چه، اخبار منبع اصیل معرفت دین است.

سید تألیفاتی سودمند در علوم گوناگون دارد که از آن جمله است:

الامان من اخطار الأسفار والزمان

أنوار اخبار أبي عمر الزاهد.

الأنوار الباهرة في انتصار العترة الطاهرة.

الأسرار المودعة في ساعات الليل والنهار.

أسرار الصلوة وأنوار الدعوات.

ثمرات المهجة في مهمات الاولاد.

البشارات بقضاء الحاجات على يد الأئمة بعد الممات.

الدروع الواقية من الاخطار.

فلاح السائل و نجاح المسائل في عمل اليوم و الليل.

فرج المهموم في معرفة الحلال و الحرام من علوم النجوم.

فرحة الناظر و بهجة الخواطر.

فتح الأبواب بين ذوى الالباب و ربّ الأرباب في الاستخارة و ما فيها من وجوه

الصّواب.

- فتح الجواب الباهر في خلق الكافر.
- غياث سلطان الورى لسكان الثرى.
- الإبانة في معرفة أسماء كتب الخزانة.
- إغاثة الداعي وإعانة الساعي.
- الإجازات لكشف طرق المقازات.
- الإقبال بالأعمال الحسنة.
- الإصطفاء في أخبار المملوك والخلفاء.
- جمال الأسبوع في العمل المشروع.
- الكرامات.
- كشف المحجة لثمره المهجة.
- لباب المسرة من كتاب ابن أبي قرّة.
- المهوف على قتل الطفوف.
- المنامات الصادقات.
- سالك المحتاج إلى مناسك الحاج.
- المضمار للسباق واللاحق بصوم شهر إطلاق الأرزاق وعتاق الأعناق.
- مصباح الزائر وجناح المسافر.
- مهج الدّعوات و منهج العناية.
- محاسبة النفس.
- المهمات في إصلاح المتعبد وتتمّات لمصباح المتهجّد.
- المجتنب من الدعاء المجتبى.
- مختصر كتاب ابن حبيب.
- المنتقى في العوذ والرّقى.
- المواسعة والمضايقة.

القبس الواضح من كتاب الجليس الصالح.

ربيع الألباب.

رى الظمان من مروى محمد بن عبد الله بن سليمان

روح الأسرار و روح الأسرار.

السعادات بالعبادات التي ليس لها أوقات معينة.

سعد السعود للنفوس.

شفاء العقول من داء الفضول في علم الأصول.

التحصيل من التذيل.

التحصيل من أسرار ما زاد من أخبار كتاب اليقين.

التمام لمهام شهر الصيام.

تقريب السالك إلى خدمة المالك.

الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف.

التراجم فيما ذكره عن الحاكم.

التعريف للمولد الشريف.

التشريف بالمن في التعريف بالفتن.

التشريف بتعريف وقت التكليف.

التوفيق للوفاء بعد تفريق دارالقناء.

طُرْفُ من الأنبياء و المناقب في شرف سيد الأنبياء و عترته الأطايب.

اليقين في اختصاص مولانا علي عليه السلام بإمرة المؤمنين.

زهر الربيع في أدعية الأسابيع

این کوته نوشت، شرحی فشرده از زندگی مبارک و پر بار سید بود که از کتب عدیده

برگزیدیم و اهم آن نوشتار آل یاسین درباره زندگی و تألیفات و کتابخانه سید بن

طاووس و نوشتار دوم از اتان کلبرک پیرامون کتابخانه و احوال و آثار سید به زبان

انگلیسی می باشد که اخیراً به زبان فارسی ترجمه گردیده است.



سیّد بن طاووس
در آثار دانشمندان

دانشمندی که در کتب خود از سید بن طاووس سخن به میان آورده‌اند

- ۱- المیرزا عبدالله: ریاض العلماء ۱۶۱/۴.
- ۲- علی بن انجب بن الساعی: تاریخ ابن الساعی.
- ۳- خوانساری: روضات الجنّات ۳۲۵/۴-۳۳۹.
- ۴- المجلسی: بحار الأنوار ۱۲/۱-۱۳، ۱۰۷/۳۴ و ۳۷-۴۵ و ۶۳ و ۲۰۸.
- ۵- ابن الطقطقی: تاریخ الفخری: ۱۳.
- ۶- مشاركة العراق في نشر التراث: شماره ۵۸.
- ۷- مجلة الزهراء: ۶۳۵/۲.
- ۸- مجلة المجمع العلمي العراقي: ۱۹۲/۱۲.
- ۹- مجلة معهد المخطوطات: ۲۱۶/۴.
- ۱۰- عبدالحسين الأميني: الغدير ۱۸۷/۴.
- ۱۱- محمد هادی الأمینی، معجم رجال الفكر والأدب في النجف ۸۰/۱-۸۲.
- ۱۲- جواد الشهرستانی: مقدمة كتاب الامان: ۴-۸.
- ۱۳- الحرّ العاملي: أمل الآمل ۲۰۵/۲.
- ۱۴- عليّ العدناني: مقدمة كتاب نبأ المقالة الفاطمية: ۱۲-۲۱.
- ۱۵- اتان کلبرک: کتابخانه و آثار و احوال ابن طاووس «که به زبان انگلیسی تألیف و در

سال ١٤١٣ هـ. ق. در قم به فارسی ترجمه و در ٧٧١ صفحه منتشر گردیده است.

١٦- محمد الحسون: مقدمة كتاب كشف المحجة: ١٥-٣٤.

١٧- حامد الخفاف: مقدمة كتاب فتح الأبواب: ٩-٤١.

١٨- كمال الدين عبدالرزاق بن الفوطي: الحوادث الجامعة و التجارب النافقة في المائة

السابقة: ٣٥٠ و ٣٥٦ (در این که این کتاب از ابن الفوطی باشد نظر و تأمل است).

تلخیص مجموع الآداب ٤٨٩/٥ و ٥٤٧.

١٩- ابن عنبه: عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب: ١٩٠-١٩١.

٢٠- الطريحي: مجمع البحرين ٨٣/٤ طوس.

جامع المقال فيما يتعلق بأحوال الحديث و الرجال: ١٤٢.

٢١- الشيخ يوسف البحراني: لؤلؤة البحرين: ٢٣٥.

الكشكول ٣٠٦/١-٣٠٧، ٢/١٩٦.

٢٢- التفريشي: نقد الرجال: ٢٤٤.

٢٣- محمد أمين الكاظمي: هداية المحدثين إلى طريقة المحمّدين: ٣٠٦.

٢٤- سرکيس: معجم المطبوعات ١/١٤٥.

٢٥- الأردبيلي: جامع الرواة ١/٦٠٣.

٢٦- أبوعلی محمد بن اسماعیل: منتهی المقال في أحوال الرجال: ٢٢٥ و ٣٥٧.

٢٧- الوحيد البهبهاني: التعليقة: ٢٣٩.

٢٨- الدزفولي: مقابس الأنوار: ١٢ و ١٦.

٢٩- النوري: مستدرک الوسائل ٣/٤٦٧-٤٧٢.

٣٠- البغدادي: هدية العارفين ٥/٧١٠.

ایضاح المکنون ٣/٧٦ و ٧٧، ٩٠، ١١٠، ٢٠٢، ٣٤٠، ٣٦٥، ٤٧١، ٥٤٨، ١٦/٤،

٨٢، ٨٣، ١٥١، ١٥٨، ١٦٠، ١٨٦، ٣٦٦، ٤١٧، ٤٣٠، ٤٣٩، ٤٩٢، ٤٩٥، ٦٠٩، ٦٧٣

و ٧٣١.

٣١- مامقاني: تنقيح المقال: ٢/٣١٠.

- ۳۲- القمی: الکنی والألقاب ۱/۳۲۷، هدية الأحياب: ۷۰.
- ۳۳- سفينة البحار ۲/۹۶.
- ۳۴- الفوائد الرضوية: ۴۳، ۱۰۹، ۱۹۹، ۳۱۲، ۳۳۴، ۳۳۸ و ۳۸۶.
- ۳۵- الطهراني: الأنوار الساطعة في المائة السابقة (طبقات أعلام الشيعة): ۱۰۷، ۱۱۶ و ۱۶۴.
- ۳۶- مصفى المقال: ۳۰۱.
- ۳۷- الذريعة ۱/۵۸، ۱۲۷، ۲۲۲، ۳۶۶، ۳۹۶ و ۲/۲۰، ۴۵، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۱۲۱، ۲۴۹، ۲۶۴، ۳۹۲، ۴۱۸، ۱۱۱/۳، ۱۱۳، ۱۵۹، ۳۰۳، ۳۹۶، ۳۹۸ و ۴/۱۱۵، ۱۳۰، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۱۵، ۴۵۴، ۵۰۰ و ۵/۱۲۹، ۱۷۰، ۲۳۶ و ۶/۲۶۰ و ۷/۱۰۰ و ۸/۱۴۶، ۱۹۰ و ۱۰/۷۵ و ۱۱/۱۰۹، ۲۶۲ و ۱۲/۷۳، ۱۰۱، ۱۱۹ و ۱۴/۱۴۰، ۲۰۵ و ۱۵/۱۵۴، ۱۶۱، ۲۴۲ و ۱۶/۷۳، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۴۰۷ و ۱۷/۳۶، ۲۸۹ و ۱۸/۵۸، ۶۹، ۷۶، ۹۵، ۲۷۴، ۲۸۱، ۳۲۶، ۳۸۹ و ۱۹/۳ و ۲۰/۶۸، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۹۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۸۰ و ۲۱/۱۲، ۲۰، ۲۳، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۳۵ و ۲۲/۱۸۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۷۶، ۳۳۸ و ۲۳/۸، ۱۶۱، ۲۲۲، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۹ و ۲۴/۶۳، ۱۵۸، ۱۷۷، ۲۷۰ و ۲۵/۸، ۱۰۵، ۲۲۴، ۲۷۹ و ۲۶/۲۱۰، ۲۴۹ و ۲۷۰.
- ۳۸- الأمين: أعيان الشيعة ۸/۳۵۸.
- ۳۹- الخوئي: معجم رجال الحديث ۱۲/۱۸۸.
- ۴۰- الزركلي: الأعلام ۵/۲۶.
- ۴۱- كتحاله: معجم المؤلفين ۷/۲۴۸.
- ۴۲- آل ياسين: السيد علي آل طاووس حياته، مؤلفاته، خزانه كتبه، ۵۸ صفحه.
- ۴۳- عبدالرزاق كمونه: موارد الانحاف في نقباء الأشراف ۱/۱۰۷- ۱۱۰.
- ۴۴- يعقوبى: البابليات ۱/۶۴- ۶۶.
- ۴۵- حاجى خليفة: كشف الظنون: ۱۶۶، ۷۵۲، ۱۶۰۸، ۱۹۱۱.

- ۴۶- الأنصاري: مقدمة كتاب اليقين: ۵۳- ۸۴.
- ۴۷- محمد حسن الزنوزي: رياض الجنة ۱/ ۲۱۹- ۲۲۴.
- ۴۸- المدرس: ریحانة الأدب ۸/ ۷۶- ۷۹.
- ۴۹- مشار: مؤلفين كتب چاپی ۴/ ۴۱۳- ۴۱۷.
- ۵۰- الصدر: تأسيس الشيعة: ۳۳۶.
- ۵۱- افرام: دائرة المعارف ۳/ ۲۹۶.
- ۵۲- مجلة مجمع العلم العربي دمشق: ۲۸/ ۴۶۸.
- ۵۳- ابن داود: الرجال: ۲۲۶- ۲۲۸.
- ۵۴- الشهيد الثاني: حقائق الايمان: ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۰ و ۲۶۷.
- ۵۵- بروكلمان: ذيل ۱/ ۹۱۱- ۹۱۳.
- ۵۶- نامه دانشوران ۱/ ۱۶۱- ۱۶۸.
- منابع فراوان دیگری نیز هست که به همین مقدار بسنده می شود.
- می توان با مطالعه آثار خود ابن طاووس با زندگی او آشنا شد، زیرا او در لابلای کتابهایش به لایه های بسیاری از زندگی خود اشاره کرده است که برخی از آنها را یادآور می شویم:
- ۱- الاقبال: ۳۳۴، ۵۲۷، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸ و ۷۲۸.
- ۲- الأمان: ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۴۳.
- ۳- الإجازات لكشف طرق المفازات، در جلد ۱۰۷/ ۳۷- ۴۵ بحار علامة مجلسی بخشی از آن را آورده است.
- ۴- جمال الأسوع: ۲، ۲۳، ۱۶۹، ۱۷۰ و ۱۷۲.
- ۵- مهج الدعوات: ۲۱۲، ۲۵۶، ۲۹۶ و ۳۴۲.
- ۶- كشف المحجة: ۴، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۲- ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵ و ۱۲۷، ۱۳۰- ۱۳۲، ۱۳۴- ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱ و ۱۹۳.
- ۷- اليقين: ۵، ۴۵، ۷۹- ۸۱، ۱۷۸ و ۱۹۱.

- ۸- فلاح السائل: ۲، ۵، ۶، ۱۴-۱۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۱۹۴، ۲۴۶، ۲۶۴، ۲۶۹ و ۲۷۰.
 - ۹- سعد السعود: ۳، ۲۵-۲۷، ۲۳۲-۲۳۳.
 - ۱۰- الملاحم والفتن: ۸۱، ۸۲ و ۹۲.
 - ۱۱- فتح الأبواب: ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۶۴ و ۳۲۸.
 - ۱۲- فرج المهموم: ۱، ۱۴۶، ۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۸۷.
- به علاوه کتابهای دیگری که سید نگاشته است و در بیشتر آنها زوایای بسیاری از زندگیش را یادآور شده که اگر همه آنها گردآورده شود کتابی مستقل پیرامون زندگی ابن طاووس به قلم خود او فراهم می آید.

پیرامون این کتاب



تعلق این کتاب به سید بن طاووس

سید بن طاووس این کتاب را در الاقبال: ۵۶۲، و کتاب کشف المحجّة: ۱۹۴ از آن خود دانسته است.

او در کشف المحجّة گوید: کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» که درباره شهادت حسین علیه السلام به نگارش درآمده در ترتیب و تلفیق از امور شگفتی بهره‌مند است و آن همان فضل خداوندی است که مرا بر نگارش آن ره نمود.

او در کتاب اجازاتش آن چنان که در بحار ۴۲/۱۰۷ نیز آمده می‌گوید: کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» را در حالی تصنیف کردم که، کسی را نمی‌شناسم در چنین کتابی از من پیشی گرفته باشد، و کسی که بر این کتاب آگاهی داشته باشد بر مفهوم این سخن آگاه است.

از جمله دلایل تعلق این کتاب به سید آن است که نام نویسنده کتاب در مقدمه همین کتاب آمده است. نیز هر کس با شیوة نگارش سید آشنایی داشته باشد درمی‌یابد که این کتاب از آن اوست.

مصنّف در آخر این کتاب می‌گوید: کسی که ترتیب و انسجام این کتاب با همه اختصار و کوچکی حجم آن آگاه باشد می‌داند که این کتاب بر امثال خود امتیاز و فضیلت دارد. شیخ طهرانی در الذریعة ۳۸۹/۱۸ شماره ۵۷۶، ۲۲/۲۲۳ و بروکلمان ذیل ۹۱۲/۱ ش ۵ این کتاب را به سید نسبت داده‌اند.

اتان کلبرک در نوشتار خود کتاب را از سیدبن طاووس دانسته می‌گوید: لهوف از شهر مؤلفات سیدبن طاووس است.

و نیز می‌گوید: این کتاب بارها چاپ و با فارسی نیز ترجمه گردیده است. او گوید: لهوف عبارت از نقل اصل حوادث مربوط به واقعه کربلا و رویدادهای پس از آن است و اکثر داستان را از راوی غیر معروف آورده تا در عاشورا خوانده شود.

کلبرک متذکر گردیده است: از کُتُبِ سید یکی نیز کتاب «المصرع الشین فی قتل الحسین» است و این در جایی گفته نشده است و تنها دلیل آن این است که نسخه خطی آن در لیدن تحت شماره ۷۹۲ موجود می‌باشد.

او احتمالاتی را برمی‌شمرد و مقایساتی بین المصرع الشین و مقتل چاپی منسوب به ابی مخنف می‌نماید که براساس آنها ممکن است این دو از نظر ورود یکی باشند.

اتان کلبرک احتمال می‌دهد که: سیدبن طاووس بر مقتل ابی مخنف اعتماد کرده و بر آن افزوده، مرتبش ساخته و آن را المصرع الشین نامیده است.

بر این اساس مقتل چاپی منسوب به ابی مخنف همان کتابی است که سید مرتب کرده و بر آن افزوده است.

گفته می‌شود: المصرع الشین و لهوف دو کتاب‌اند گرچه در مواردی اتحاد بین آن دو دیده می‌شود.

به نوشتار اتان از سیدبن طاووس ۷۶-۷۸ رجوع گردد.

شیخ محمد حسن آل یاسین در نوشتار خود از ابن طاووس: ۱۸ این کتاب را منسوب به سید دانسته می‌گوید، در ایران و نجف چند بار به چاپ رسید.

به هر حال بی‌تردید ملهوف از آن سید است و غیر از کتاب «المصرع الشین» است که وی از مقتل ابی مخنف گرفته، اگر چه بین آن دو تشابهاتی دیده می‌شود.

نام کتاب

این کتاب با نامهای مختلف آمده و تمام آن به اختلاف نسخه‌ها و خود مؤلف

باز می‌گردد، زیرا مؤلف برای کتب خود اسامی گوناگون، یا نامی واحد را با تغییر برگزیده است. اسامی کتاب حاضر آن گونه که در خطیها و منابع آمده به این شرح است:

- ۱- اللهوف على قتلى الطفوف.
 - ۲- الملهوف على قتلى الطفوف.
 - ۳- الملهوف على قتل الطفوف.
 - ۴- اللهوف في قتلى الطفوف.
 - ۵- الملهوف على أهل الطفوف.
 - ۶- المسالك في مقتل الحسين عليه السلام آن گونه که بر جلد نسخه (ر) آمده، بر این اساس که ابن طاووس در مقدمه‌اش می‌گوید: و آن را بر سه مسلک وضع کردم.
- شیخ طهرانی در الذریعة ۲۲/۲۲۳ اللهوف على قتل الطفوف را اشهر می‌داند.
- ما نام کتاب را بر اساس نسخه معتمد «ر» «الملهوف على قتلى الطفوف» برگزیدیم چنان که در کشف المحجّة: ۱۹۴ و اجازات بحار ۴۲/۱۰۷ و دیگر آثار او همین نام آمده است.

نسخ کتاب

این کتاب به دلیل اهمّیت و بافت آن بر شیوه‌ای لطیف، با استقبال نسخه‌برداران روبرو گردید، زیرا علماء را بدان نیاز بوده و نسخه‌های زیاد از آن را در کتابخانه‌های جهان می‌بینیم، از جمله:

- ۱- کتابخانه بزرگ و عمومی آیه الله مرعشی رحمته الله تحت شماره ۶۰۶۸، رساله سوم کاتب محمد تقی بن آقا محمد صالح، تاریخ کتابت ۱۳۰۳ ه. ق، فهرست کتابخانه ۷۰/۱۶.
- ۲- همان کتابخانه ضمن مجموعه شماره ۷۵۲۰، رساله سوم به خط طالب بن محمد طالب مازندرانی تاریخ کتابت ۱۱۱۹ ه. ق، فهرست کتابخانه ۳۲۷/۱۹.
- ۳- کتابخانه ملک تهران ش ۶۰۶۹ تاریخ کتابت ۱۰۵۲.

- ۴- کتابخانه مجلس تهران ضمن مجموعه شماره ۳۸۱۵ تاریخ کتابت ۱۱۰۱ ه. ق.
- ۵- کتابخانه مجلس ضمن مجموعه شماره ۴۸۲۶ تاریخ نوشتن قرن ۱۱.
- ۶- کتابخانه امام رضا علیه السلام، مشهد شماره ۶۷۱۲ تاریخ تحریر: ۱۰۹۱ ه. ق.
- ۷- کتابخانه رضویّه ایضاً شماره ۱۳۶۷۱ تاریخ کتابت ۱۲۰۲ ه. ق. یا ۱۲۲۰ ه. ق.
- ۸- نیز کتابخانه رضویّه شماره ۲۱۳۲ تاریخ کتابت ۱۲۳۳ ه. ق.
- ۹- نیز کتابخانه رضویّه شماره ۸۸۷۴ بدون تاریخ.
- ۱۰- نیز کتابخانه رضویّه شماره ۸۱۲۴ بدون تاریخ.
- ۱۱- نیز کتابخانه رضویّه شماره ۱۵۳۱۷ خط ابو الحسن اصفهانی تاریخ کتابت ۱۱۱۷ ه. ق.
- ۱۲- نیز کتابخانه برلین شماره ۹۱۲ تاریخ کتابت ۱۰۲۰ ه. ق.

چاپهای کتاب

این کتاب بارها به چاپ رسیده، که بعضی را یادآور می‌شویم:

- ۱- طهران، چاپ سنگی، رحلی، با جلد دهم بحار.
- ۲- طهران، سنه ۱۲۷۱ ه. با رساله اخذ الآثار و قصیده عینیّه سید حمیری.
- ۳- طهران سال ۱۲۸۷ ه. سنگی.
- ۴- طهران سنه ۱۳۱۷ ه. سنگی رقعی تصحیح محمود مدرّس.
- ۵- طهران سال ۱۲۷۵ ه. با کتاب مهیج الأحزان و مقتل أبی مخنف.
- ۶- طهران سال ۱۳۲۲ ه. سنگی، رقعی.
- ۷- طهران سال ۱۳۶۵ ه. سنگی، جیبی.
- ۸- طهران، المكتبة الاسلامیّة، جیبی، با حواشی سید محمد صفحی.
- ۹- صیداء سال ۱۳۲۹ ه. .
- ۱۰- بیروت، رقعی.
- ۱۱- بمبئی، سال ۱۳۲۶ ه. سنگی، رقعی به همراه مقتل أبی مخنف و مشیر الاحزان.

- ۱۲- نجف، رقعی.
- ۱۳- نجف، رقعی، به همراه داستان مختار.
- ۱۴- نجف، سال ۱۳۶۹ هـ. رقعی.
- ۱۵- قم، جیبی، با مقدمه و حاشیه محمد صفحی.
- ۱۶- نجف، سال ۱۳۸۵ هـ. کتابخانه حیدریه با حکایت مختار.
- ۱۷- قم، منشورات شریف رضی سال ۱۳۶۴ شمسی با قصه مختار.
- ۱۸- تبریز، سنگی.

ترجمه کتاب

میرزا رضا قلی خان کتاب را به فارسی ترجمه و لجة الالم و حجة الأمم نام نهاد.
الذریعة ۲۹۶/۱۸.

و نیز شیخ احمد بن سلامه نجفی آن را به فارسی برگرداند.
الذریعة ۲۶/۲۰۱.

نیز محمد ابراهیم بن محمد مهدی نواب این کتاب را به فارسی ترجمه کرده
«فیض الدموع» نامیده است و در تهران به سال ۱۲۸۶ هـ. به چاپ رسیده است.
نیز سید احمد فهری ترجمه اش کرده به نام «آه سوزان بر مزار شهیدان» به چاپ
رسانده است.

روش ما در این کتاب

هدف ما در تحقیق این کتاب این است که نص عبارات را ضبط و بدور از خطا
عرضه داریم و برای تحقق این خواسته اعتماد ما بر نسخ زیر است:
الف: نسخه کتابخانه رضویه در مشهد به شماره ۱۵۳۱۷ به همراه کتاب «الدر
الثمین» و نسخه ای به خط ابوالحسن اصفهانی که در سال ۱۱۱۷ به رشته تحریر
درآمد، و برایش نشانه (ر) را گذارده ایم.

ب: آنچه را مجلسی در بحار از ملهوف نقل کرده و اکثر کتاب را در بحار آورده، با نشانه (ب).

ج: نسخه چاپی در نجف چاپخانه حیدریه به سال ۱۳۶۹ هـ. با نشانه (ع) که تنها اندکی بر آن اعتماد کرده‌ایم.

ما عین عبارت و نص و تصحیح آن را با تطبیق بر این نسخه آورده‌ایم، و اکثر اختلافات که دارای توجیه و معنایی بوده در حاشیه یادآور شده‌ایم.

مرحله دوم تحقیق ما، ضبط اعلام آمده در متن کتاب است، و در تطبیق این اعلام با منابع رجالی و تاریخی با این مشکل روبرو شدیم که اعلام آمده در این نسخه معتمد به تحریف و تصحیف گردیده است، لذا بناچار با کتب صحیح رجالی تطبیق و اصلاح و تصحیح نموده و در ترجمه حال آنان اشارتی کوتاه در حواشی آوردیم، تا خواننده با مطالعه آن با احاطه کامل با واقعه کربلا آشنایی یابد، و قسمتی از منابع تراجم را از کتاب اعلام خیرالدین زرکلی و حاشیه اعلام النبلاء و کتب دیگر بهره گرفتیم. و ترجمه‌ای کوتاه نیز از کتب در متن آورده‌ایم.

نیز شرحی مختصر از بلاد و آبادیهای مذکور در متن آوردیم تا خواننده از آغاز تا انجام از نظر جغرافیا نیز احاطه کامل به واقعه کربلا بیابد.

سخنان امام حسین علیه السلام را در تمام کتاب با حروف درشت آوردیم تا از سخنان دیگران متمایز باشد.

در آخر کتاب فهرستهایی را برای تسهیل در منابع آوردیم.

خشنودم از این که در پایان مقدمه سپاس و تقدیر و افرم را به همسر علویه فاضله‌ام شیماء برای همراهی او در تحقیق این کتاب و دیگر کتب سلف صالح تقدیم دارم، خدایش بهترین پاداش محسنان را به وی عطا کند و با جدش سید المرسلین محشورش فرماید... آمین.

و آخرین سخن ما «الحمد لله رب العالمین» است.

شهر مقدس قم، ۳ شعبان - ۱۴۱۳ هـ

یادواره میلاد مولانا امام حسین علیه السلام

فارس الحسون (تبریزیان)

کتاب السالك في مقبل الخ على
 للسالك طاروس مكر لست
 و اني عذرة و اني حديث ان نيا الانبياء
 بعنه الله الى قومه فاجزوه في الحرف و فقه راسه
 و وجهه فاناه مكر ان لفته بعنه اليك فرفق
 باشت فخال لي لسته باصنع بالحسين و سابر
 و عنده مال ان اسمعيل كان رسولا نبيا سلطانا عليه
 قومه فقتلوا جلده و قومه لفته فاناه
 رسول من عند رب العالمين فقال له بيك برك
 للسلام و قولي ما خلت بك و قد امرني
 بطاعتك فرفق باشت فقال تكون لي يا محبوب
 يسوع و دواه ابر قلوبم و الزار و كذا الذي قبله
 و في الجالس عن موسى خضر عليهم السلام قال اي من صفت
 دنياه فاتهم في دنياه و سابر ذكره في باب الصابر
 على المصائب هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المفضل لجانه من انوار الابواب . للجليل عز وجل
 بطون النسخ والكتاب . الذي أتت اولياته من ديار
 الضرور . وسماهم الى افلاك السور . ولخص من ذلك
 محامدكم من الخلايق . ولا الهامم الى جبال التراقي
 يعرفونهم قبل الاطلاق . واستحقاقا لحياسن
 الاوصاف . فلو يزعم القائل الى الاممال . بكل
 وقتهم الخلق بكل الاممال . فلو تفتقروا من سواه . و
 قرئت ابراهيم من ربه . فله ضرر الصانع فليدبرهم الى
 حلاله . وعلفوا بالعلم بهم كصبر فضله . فزى لايم
 فوجع المصدق بداره . وتزليهم من الشفق من
 اعطاهم الله . ولا الى السواقم تضاعفة الى ما قرئت
 من انهم . وارتفعت من رافعة اصدادهم ولبادهم . و

ر

والهم وذهب جسد من البكاء وداوم في جوارها
 والارواح والروح وسبعة عشر من اهل بيته وصلى
 فكيف يعجزني ويعل كافي وما انا اقل
 اشير الهم صلوات الله وسلامه عليهم فاقول
 من غير اللبس تاليف احسن هو من الزكي لا يلبس
 ان الزمان الذي في كل زمان به سرار الحق يكتم
 حاله فقلناهم بالصدق والصدق بهم صالحا
 وهم مستحقون الرضا والرضا اصداء ومن عرف
 على تيمونه مع اختصار وصحة عزه في
 على اياته جسد فكم فضيلة على حسن العادة
 قد ربا السالمين صلاة وسلام على محمد وآل محمد
 السامع
 كما نقل الشيخ ابو الحسن اصفهاني من ذكر الميرزا محمد
 الميرزا محمد الميرزا

م

متن کتاب
لهوف



بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش مر خدای را سزد که از افق خردها بر بندگانش متجلی است، او که با منطق کتاب و سنت پرده از روی مراد و خواسته‌اش به کناری زد، او که دوستانش را از آلودگی به دار غرور (دنیا) منزّه داشته و آنان را به انوار سرور بالا برد.

این عنایت نه از باب عطای فزون بر خلاق و نه پناهندن آنان به راههای زیباست بلکه آنان را پذیرای الطاف و مستحقّ اوصاف نیکو دید و از همین رو تعلق آنان را به ریسمانهای مهمل کاری نپسندید، بلکه آنان را توفیق تخلق به اعمال کمالیه بخشید. تا آن جا که جانهای آنان از غیر خدا ملول گردیده روانهایشان به زیور عرفان رضایش آراسته شد، پس دلهای آنان به سوی ظلّ او و آرزوهایشان به کرم و فضل او روی آورد.

در نزد آنان شادمانی و وصول به دار بقاء را می‌بینی و در چهره‌شان اثر شفقت مشفق به گاه دریافت اخطار لقای او را می‌نگری.

هماره اشتیاق‌هایشان در آنچه ایشان را به مراد او نزدیک سازد رو به فزونی است و خوشرویی آنها با آمد و شد به درگاه ربوبی همراه است، و گوشهای آنان برای استماع اسرار او شنوا، و دلهایشان شادمان از شیرینی و حلاوت ذکر و یاد اوست.

خدا به اندازه تصدیق ایشان بر آنان تحیت فرستاده از نزد خود آنان را عطای نیکوی آکنده از مهر می‌بخشد.

پس چه ناچیز است در نگاه ایشان هر آنچه که آنان را از ساحتِ جلال او باز دارد، و چه آسان است بر آنان رها کردن هر آنچه آنان را از وصالش دور می‌کند، تا آنجا که لذت و تمتع آنان در انس با این کرم و کمال است، و خدا برای آبدن آنان را در جامهٔ فخم مهابت و جلال درآورد.

و چون بدانند که زندگی آنان مانع از دستیابی بدین خواست والاست و بقایشان در دنیا مانع میان آنان و اکرام اوست، لباس زیستن در دنیا از تن برون فکنند و کوبهٔ لقای او را بکوبند، و با بذل جان و روان در این راه و عرضه بر شمشیر و تیر به لذت رسند و متلذذ گردند.

و این تشریف اعلی است که جانهای شهدای طُف (کربلا) را تا جایی به بالا می‌کشاند که در بذل جان و استقبال از مرگ بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و ابدان مقدسه‌شان آماج تیرها و شمشیرها می‌گردد.

و ه سید مرتضی علم الهدی (رضوان الله علیه) در وصف این گونه انسانهای برتر چه زیبا می‌سراید:^۱

لَهُمْ جِسْمٌ عَلَى الرِّمَاءِ مَهْمَلَةٌ وَانْفُسٌ فِي جَوَارِ اللَّهِ يَقْرِنُهَا

اجسایشان بر بسترِ ریگزار درخفته و جانهایشان میهمانِ جوارِ خداوند است

كَأَنَّ قَاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعَهَا وَأَنَّ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مُحِيبَهَا

گوئیا آن که در پی اضرارشان بود نفع رسانده، و کشنده‌شان با شمشیر زنده‌کننده‌شان بودند

۱- أبو القاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم ابن امام کاظم علیه السلام، نقیب طالبیان و یکی از ائمه علم کلام و ادب و شعر است، مولد و وفاتش در بغداد بوده، از جماعتی چون شیخ مفید، حسین بن علی بن بابویه روایت کرده، و جمعی چون سلار و ابی صلاح حلّی و خطیب بغدادی و قاضی ابن قدامه از او روایت کرده‌اند، صاحب تألیفات چون الشافی فی الامامة و... می‌باشد. وفاتش ۴۳۳ یا ۴۳۶ است. ریاض العلماء ۱۴/۴؛ وفيات الاعیان ۳/۳۱۳؛ الکنی والألقاب ۲/۴۳۹؛ میزان الاعتدال ۲/۲۲۳؛ لسان المیزان ۴/۲۲۳؛ جمهرة الأنساب: ۵۶؛ الأعلام

و اگر نبود امتثال فرمان کتاب و سنت که باید برای ناپدید شدن و محو اعلام هدایت و تأسیس حکومتِ غوایت و گمراهی - حکومت بنی‌امیه - و تأسف بر از دست دادن این سعادت، و تلّهف و افسوس بر این گونه شهادتها و غروب این کواکب تابان لباس عزا و مصیبت درآییم، هر آینه زبینه بود که برای این نعمت بزرگ کسوت مسرت و شادمانی بر تن کشیم.

و چون در این عزاداری رضایتِ سلطانِ معاد (پروردگار)، و هدف بندگان نیک نهفته، لذا ما در لباس عزا درآمده هماره آب در دیده می‌گردانیم، سخن ما با چشمان این است که در مصائب کربلا پیایی بگری، و با دل‌های گوییم که: همچون زنان فرزند مُرده ناله سرده.

چه، امانتهای رسولِ مهربان در روز عاشورا دستخوش تباهی گردید، و وصایای ۱۰ او دربارهٔ حرم و فرزندان با دست اُمت و دشمنان وی محو و نابود گردید.

خدا را، از آن همه بار گران مصائب که قلوب را رنجور، و این همه سختی و هلاکت را در پی داشته و آن مصیبت‌ها که همهٔ مصائب در برابرش ناچیز، و آن حوادث سخت و تلخ که جامهٔ تقوی را دریده، و آن تیرها که خون رسالت را بر زمین جاری کرده و آن دست‌ها که جلالت الهیه اهل‌البیت را در کسوت اسارت درآورده، و آن فجایع که سران ابدال را فروافکنده، و آن بلایا که جانهای بهترین خاندانها را برآورده، و آن بدآمد که مصیبت آن تابه جبرئیل رسیده، و آن فظائع که بر پروردگار جلیل گران آمد.

چرا چنین نباشد و حال آن که در آن روز گوشتِ رسول الله ﷺ بر روی ریگستان ۱۸ فرو ریخته و خون پاکش با شمشیر گمراهان بر زمین جاری، و چهره‌های دخترانش در منظرِ دیدگانِ راننده و شماتگر قرار گرفته، و آنان را در حضور ناطق و صامت از ۲۰ لباس برآورده، و ابدانِ آن بزرگواران را از لباس عریان، و آن اجساد مکرمه بر روی خاکی افتاده و خفته !!

مصائبی خاندان رسالت را پراکنده، و در قلب هدایت تیرها نشسته تا هلاکش کند. و زنان مصیبت دیده‌ای که شعلهٔ آتش حزن و تأسف را برافروزند.

ای کاش برای فاطمه و پدرش را چشمی بود که توانِ نظاره به دختران و پسرانش را داشته که بعضی مسلوب و آن دگر مجروح، و آن یکی به زنجیر کشیده و آن دیگر سر از پیکر جدا شده، و دخترانِ رسالت را با گریبانهای چاک شده، بلارسیدگانی که به از دست دادن محبوب، دردمند، با موهای پریشان، و از چادرها بدر آمده، و سیلی بر چهره زن، نوحه و ناله سرداده‌اند، و این احساس که دیگر حامی و سرپرستی ندارند وجود آنها را در برگرفته.

و شما ای انسانهای اهل بصیرت و بینش؛ و ای صاحبانِ نظر و فهم و خرد، مصائب این عترتِ طاهره را با خود حدیث کنید، و برای خدا بر این وحدت و کثرت نوحه سرانید، و با فرو ریختن اشک بر این مصائب با آن عزیزان همراهی کرده و برای از دست رفتن فرصت یاری رساندن به ایشان در سوگ باشید.

چه، این جانهای شریف امانتهای گرانقدر خیرالانام، و میوه قلب رسول اکرم، و نور چشمان زهراء بتول اطهرند، آن عزیزی که پیامبر با لبان خود دهان و دندانش را می‌لیسید و می‌بوسید، و پدر مادرشان را بر امت تفصیل می‌نهاد.

إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَمِنْهُمْ عَنْ حَالِهِمْ سُنَّ الرُّسُولِ وَ مُحْكَمِ التَّنْزِيلِ

اگر در فضیلت آنان دچار تردیدی، از قرآن و سنت از حال آنان بپرس

فَهُنَاكَ أَغْدَلُ شَاهِدٍ لِدَوَى الْحِجْنِ وَبَيِّنَاتٍ فَضْلِهِمْ عَلَى التَّفْصِيلِ

عادلت‌ترین گواه که با تفصیل فضل آنان را برای خردمندان بیان کند آنجاست

وَوَصِيَّةٌ سَبَقَتْ لِأَحْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَى يَدَيِ جَبْرِئِلَ

وصیت پیامبر که جبرئیل آورد درباره آنان است

چگونه با این فاصله زمانی اندک آن همه احسان جدّ آنان را با کُفران جبران کردند، و چسان با تعذیب میوه دل وی عیشش را مکدر کرده، با ریختن خون فرزندش شخصیت و الایش را تحقیر نمودند!

کجاست موضع و جایگاه پذیرش و صایای پیامبر به عثرت و آل، و به گاه ملاقات و پرسش از امت پاسخ چیست؟ با آن که امت آنچه را که پیامبر پی‌ریزی کرده بود

ویران کرده، و ندای مظلومیت اسلام برخاسته!

(فيا لله من قلب لا يتصدع لتذكّار تلك الامور! يا عجباه من غفلة اهل الدهور!)
خدا را، از آن دل که با تذکار این امور به درد نیاید، و شگفتا از مردم و غفلت آنان،

و دیگر اسلامیان را با این فاجعه چه عذری است؟

آیا نمی‌دانند که محمد ﷺ دردمند است و خونخواه، و حبیب وی مقهور و در
خون تهیده، و فرشتگان بر این مصیبت وی را تسلیت گویند، و انبیاء با او در این
اندوهها مشارکت جسته‌اند؟

(فيا اهل الوفاء لخاتم الانبياء، علام لا توأسونه في البكاء)؛ پس ای اهل وفا با خاتم
الانبیاء، چگونه با او در این گریستن همیاری نکنید؟!۱۱

تو را به خدا ای دوستِ فرزند زهرا، با زهراء بر این بدنهای عریان فتاده در بیابان
نوحه کن، و گریه سرده، و بر پادشاهان اسلام بگری، باشد که پاداش کلان همیاری در
مصائب آنان را به دست آورده در روز رستخیز به کامیابی دست یابی. ۱۲

همانا از مولانا الباقر ﷺ روایت شده که فرمود: زین العابدین ﷺ می‌فرمود: هر آن
مؤمن که از چشمش در عزای حسین ﷺ اشکی فرو چکد و بر گونه وی جاری گردد
خدا او را برای همیشه در غرفه‌ای بهشتی جای دهد، و هر مؤمنی که برای آزار و اذیتی
که از دشمن به ما رسیده از دیده‌اش اشکی فرو چکیده بر گونه‌اش فرو غلتد، خدا او را
در منزل صدق جای دهد، و بر آن مؤمن که در راه ما از دشمن ما در دنیا آزاری بیند
خدا آزار را از رویش بگرداند و از جهنم در قیامت در امان دارد.

از مولانا الصادق ﷺ آمده که فرمود: آن کس که در نزدش ذکر ما به میان آید و از
چشمش اشکی گرچه به قدر پَر مگسی باشد برآید، خدا گناهش گرچه به قدر کفِ
دریا باشد بپامرزد. و از آن رسول آمده که فرمودند: آن کس که بگیرد و برای ما صد
نفر را بگیراند بهشت بر او واجب آید. آن کس که بگیرد و پنجاه نفر را بگیراند جنت
مر او راست، و آن کس که بگیرد و سی نفر را بگیراند مر او را بهشت باشد، آن کس که
بگیرد و بیست نفر را بگیراند مرا او راست بهشت، و آن کس که بگیرد و ده نفر را

بگریاند بهشت او را باشد، و آن کس که بگرید و یک نفر را بگریاند برایش بهشت باشد، و آن کس که تباکی کند او را نیز بهشت باشد.

مؤلف کتاب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس حسینی گوید: از انگیزه‌های والایی که ما را بر اسلوب و روش این کتاب برانگیخت این بود که بعد از جمع‌آوری کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر^۱ را دریافتیم که جوانب مختلفه و مستحسنه زیارات را درونمایه‌ای است، و حامل آن از نقل و حمل مصباح یا کتاب بزرگ مزار در اوقات شریفه و اماکن متبرکه بی‌نیاز می‌گردد.

نیز دوست داشتیم از این که زائر از حمل کتاب مقتل در زیارت عاشورا در کربلا بی‌نیاز گردد.

لذا این کتاب را نوشتیم تا همراه مصباح زائر از کتب دیگر مستغنی گردد و از همین رو در کتاب حاضر به دلیل ضیق وقت زائر از هرگونه تطویل و تکرار اجتناب شد، با آن که ابواب گوناگون کربلا برای ارباب ایمان آورده شد، چه، ما در اجساد کلمات روح معانی سازگار با آن را به کار بردیم.

و آن را به کتاب: «الملهوف علی قتلی الطفوف» نامیدم و بر سه مسلک قرار دادم، و این در حالی است که مستعین به خدای مالک رؤوف می‌باشم.

۱- مصباح، نخستین تصنیف مؤلف است که در ۲۰ فصل گرد آمده: فصل اول در مقدمات و آداب سفر و فصل آخر در زیارات ائمه و اولاد ایشان می‌باشد.

مسئله اول
در امور مربوط به
پیش از جنگ



ميلاد حسين عليه السلام

۱- ميلاد حسين عليه السلام پنجم يا سوم شعبان سال چهارم هجرت بود، نيز گفته شده: در اواخر ماه ربيع الاول سال سوم هجرت بود، و جز اين نيز گفته است: ام الفضل^۱ همسر عباس (رضي الله عنهما) گوید^۲: در خواب ديدم (قبل از تولد حسين) که گونيا پاره‌ای از گوشت رسول الله ﷺ بريده شد و در دامنم افتاد، خواب را

۱- در نسخه (ع) آمده که:

چون حسين متولد شد جبرئيل با هزار فرشته برای تهنيّت آمد، فاطمه عليه السلام حسين را نزد پيامبر برد و ايشان خشنود گرديده وی را حسين نام نهاد.

ابن عباس در طبقات گوید: عبدالله بن بكر بن حبيب السهمي ما را خبر داد که: حاتم بن صنعة از ام الفضل گفت:...

۲- لبابة دخت حارث الهلالية مشهور به ام الفضل، همسر عباس بن عبدالمطلب است که از شويش هفت فرزند آورد، در مکه بعد از اسلام خديجه عليه السلام آورد و پيامبر همواره به زيارتش می رفت و در خانه اش استراحت می فرمود، وفاتش سال ۳۰ هـ بوده. الاصابه شماره ۹۴۲ و ۱۴۴۸: ذيل المذيل: ۸۴: الجمع بين رجال الصحيحين: ۶۱۲: الاعلام ۲۳۹/۵.

۳- عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، ابو الفضل، از بزرگان قريش در جاهليت و اسلام بود و به قومش نيکي می کرد و رأی وزين داشت، و صاحب سقايت حاجيان و عمارت مسجدالحرام بود، قبل از هجرت مسلمان شد و مکتومش داشت و در آخر عمر نابينا شد. وفاتش به سال ۳۲ هـ. ق. بود.

صفة الصفوة ۲۰۳/۱: المحبر: ۶۳: ذيل المذيل: ۱۰: الاعلام ۲۶۲/۳.

به پیامبر ﷺ گفتم، فرمود: رؤیای صادقه است و خواب خوبی است، بزودی فاطمه پسر بزیاد و به تو خواهم داد تا دایه‌اش باشی.

ام‌الفضل گوید: قصه آنچنان شد که پیامبر فرموده بود.

روزی حسین را نزد پیامبر ﷺ بردم و در آغوشش گذاردم، در دامن او بول کرد، او را نشگون گرفتم او گریست، پیامبر فرمود: ای ام‌الفضل آرام باش، جامه‌ام را آب پاک می‌کند، و تو بجه‌ام را به درد آوردی.

او را در دامن پیامبر ﷺ رها کردم، و برخاستم تا برایش آب آوردم، چون بازگشتم دیدم که او صلوات‌الله علیه و آله می‌گرید.

گفتم: یا رسول‌الله گریه‌ات برای چیست؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد آمد و خبرم داد که امت من این پسر را خواهند کشت، خدا آنان را در قیامت به شفاعتم نرساند.

روایان حدیث می‌گویند: چون یک سال از تولد حسین علیه السلام گذشت دوازده فرشته بر پیامبر ﷺ فرود آمدند که یکی به شکل شیر و دومی گاو نر، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت آدمیزاده و هشت نفر به صور مختلفه بوده، با چهره‌های برافروخته و چشمهای گریان، با پره‌های گسترده، و می‌گفتند: ای محمد! زودا بر سر فرزندت حسین بن فاطمه علیه السلام آن آید که بر سر هابیل از قابیل آمد و زودا که اجری چون اجر هابیل یافته و بر قاتلش کیفر قابیل خواهد بود. در آسمانها فرشته‌ای نماند مگر آن که بر پیامبر ﷺ نزول کرد و بعد از درود، او را در امر حسین علیه السلام تعزیت گفت، و از پاداش او سخن رانده تربت پاکش را بر وی عرضه نمود. پیامبر ﷺ می‌فرمود: خداوند! خوار دار هر آن کو که حسین را خوار دارد و بکش قاتلش را و کامروایش مدار.

چون حسین علیه السلام دوساله شد، پیامبر ﷺ به سفر رفت و در بین راه بایستاد و استرجاع بگفت و چشمان مبارکش غرق در اشک شد. از علت آن پرسیدند، فرمود:

این جبرئیل است که از سرزمینی به نام کربلا^۱ در کنار شط فرات خبر می‌دهد که در آن جا فرزندم حسین بن فاطمه علیه السلام به شهادت می‌رسد.

یکی پرسید: یا رسول الله کی او را می‌کشد؟

فرمود: مردی یزید نام، گوئیا جای شهادت و مدفنش را می‌بینم.

بعد با حالت گرفته و اندوهگین از سفر بازگشت و به منبر رفت و خطبه خواند و پند داد، در حالی که حسین علیه السلام در نزدش بودند.

بعد از فراغت از خطبه دست راست را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ را بر سر حسین علیه السلام نهاد و سر به سوی آسمان برافراشت و گفت: «خداوندا همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول توست و این دو عترت پاکم و خوبان ذریه و بنیاد خانواده‌ام می‌باشند که در اتم به جای می‌گذارم، و جبرئیل خبر می‌دهد: این فرزندم مقتول و مخدول گردد، خداوندا شهادت را بر وی مبارک فرما، و او را از سادات شهداء قرار ده، و برکت را در قاتل و خاذلش قرار مده.

«فَضَّحَ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ»؛ ضجه مردم در مسجد با اشک و ناله برخاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌گیرید و یاریش نمی‌کنید؟

پیامبر صلوات الله علیه و آله بازگشت و با چهره برافروخته خطبه دیگری ایراد کرد (اما کوتاه) و در حالی که از چشم اشک فرو می‌ریخت فرمود:

مردم! همانا من در بین شما دو چیز گران بها (ثقلین) را به جای گذاردم: کتاب خدا و عترم - اهل بیت - نهاد و اَصْلَم و میوه زندگیم، و این دو از من جدا نگردند تا در حوض بر من درآیند، الا که من منتظر آن دو می‌باشم، و من از شما چیزی نمی‌خواهم

۱ - کربلاء با مدّ، جایگاه شهادت حسین است نزدیک کوفه از سوی بیابان. در روایت آمده که امام علیه السلام نواحی قبر شریف را از اهل نینوا و غاصریه به شصت هزار درهم خرید و بر آنها تصدّق فرمود مشروط بر این که مردم را به قبر شریف ارشاد کرده سه روز زائران را پذیرایی کنند.

جز فرمان پروردگارم و آن مودّت به نزدیکان من است، پس بنگرید که فردا در کنار حوض مرا نبینید در حالی که با اهل بیتم کینه توزی کرده، ستم نموده و آنان را کشته باشید.

آگاه باشید که در قیامت سه پرچم از این امت بر من عرضه گردد:

رایتی سیاه تیره که فرشتگان را به ترس اندازد، نزد من توقف کنند، می گویم: شما کیانید؟ اسمم را فراموش می کنند و می گویند: ما موحدان از عربیم.

می گویم: من احمدم پیامبر عرب و عجم.

می گویند: ما از امت توایم ای احمد.

می گویم: بعد از من با کتاب پروردگارم و عترت و اهل بیتم چه کردید؟

می گویند: اما کتاب را ضایع رها کردیم، و اما عترت را با تمام حرص از زمین برداشته و نابود کردیم.

من نیز از آنان روی بگردانم، و آنان را با چهره های سیاه در کمال تشنگی (به جهنم) برانند.

رایت دوم که به غایت سیاهتر از اول است درآید، به آنان گویم، با ثقلین اکبر و اصغر، کتاب پروردگارم و عترت من چه کردید؟

(در پاسخ) می گویند: اما کتاب با آن مخالفت ورزیده، و اما عترت، خوارشان کرده و بشدت تارومارشان کردیم.

می گویم: از من دور شوید، آنان را نیز با چهره های سیاه و تشنگی (به دوزخ) برانند.

رایت سوم در کمال تابندگی و درخشندگی نمایان گردد، می گویم: شما کیانید؟ می گویند: ما اهل توحید و تقواییم، ما امت محمد صلی الله علیه و آله ایم، ما بازمانده اهل حقیم، حامل کتاب پروردگارمان، که حلالش را حلال و حرامش را حرام دانسته، و ذریه پیامبر ما را دوست داشته، آن چنان که از کیان خود یاری نموده آنان را یاری کرده و با دشمنان آنان جنگیدیم.

به آنان می‌گویم: بشارتتان باد، من محمّد پیامبرتان، در دنیا چنان زیستید که گفتید، و انگاه آنان را از حوض خود سیراب کنم، در حالی که سیراب و شادمانند به راه افتند و در بهشت درآیند و جاودانه در آن بخرامند.

گویند: و مردم را ذکر شهادت حسین علیه السلام عادت شده بود و بزرگش شمرده رسیدن آن را چشم می‌کشیدند.

در سال ۶۰ هجری که معاویه بن ابی سفیان^۱ هلاک گردید، فرزندش یزید^۲ بن معاویه بن ابی سفیان به امیر مدینه ولید بن عتبة^۳ نامه نوشت و فرمانش داد تا از مردم

۱- معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمر بن عبد مناف، مؤسس دولت اموی در شام است. در مکه متولد شد و در فتح مکه مسلمان گردید. در خلافت ابی بکر تحت امر برادرش فرماندهی سپاه یافت و در خلافت عمر والی اردن شد، بعد عمر او را ولایت دمشق داد و در حکومت عثمان حکومت شامات را به دست آورد و والیان سایر شهرها تحت امر او بودند، و بعد از قتل عثمان و حکومت علی علیه السلام، علی او را فوراً از حکومت عزل فرمود. معاویه قبل از ابلاغ حکم به وی فریاد خونخواهی عثمان را سر داد و علی را متهم به قتل عثمان نمود و آسیاب جنگها به گردش درآمد. بهره‌گیری معاویه از حيله و مکر مشهور است، هلاکتش ۶۰ هـ، و ولعهدش یزید بود.

تاریخ ابن اثیر ۲/۴؛ تاریخ طبری ۶/۱۸۰؛ البدء والتاریخ ۵/۶؛ الاعلام ۷/۲۶۱-۲۶۲.

۲- یزید بن معاویه بن ابی سفیان دومین پادشاه اموی در شام است، در ماطرون متولد و در دمشق بالید، و در سال ۶۰ بعد از پدرش به خلافت رسید و جمعی که در رأس آنان حسین علیه السلام بود به دلیل فسق و فجور و لهر و لعب وی با او بیعت نکردند و در سال ۶۳ مردم مدینه وی را از خلافت خلع کردند، یزید، مسلم بن عقبه را برای سرکوبی فرستاد و سه روز مدینه را برای تباراج و تجاوز به نوامیس و کشتار آزاد گذاشت و از مردم بیعت گرفت که بندگان یزیدند، جنایات شرم‌آور در مدینه رخ داد و عده‌ای زیاد از اصحاب و تابعین به قتل رسیدند. هلاکتش سال ۶۴ هـ. ق. بود.

تاریخ طبری حوادث سال ۶۴؛ تاریخ الخمیس ۲/۳۰۰؛ تاریخ ابن اثیر ۴/۹۴؛ جمهرة الانساب: ۱۰۳؛ الاعلام ۸/۱۸۹.

۳- ولید بن عتبة بن ابی سفیان اموی از امرای بنی امیه است. در زمان معاویه سال ۵۷ والی مدینه شد و بعد از مرگ معاویه، یزید بدو نوشت که برایش بیعت گیرد، در سال ۶۰ ق. عزلش نمود و او را

مدینه^۱ بویژه حسین بن علی علیه السلام برایش بیعت گیرد و در صورت امتناع حسین گردش را زده، سرش را برای وی بفرستد.

ولید مروان بن حکم^۲ را برای مشورت در امر حسین علیه السلام احضار نمود.

مروان گفت: حسین بیعت نمی‌کند و اگر من جای تو بودم گردش را می‌زدم.

ولید گفت: ای کاش مادر مرا نزدی، و من هرگز نبودم.

سپس در پی حسین علیه السلام فرستاد، حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان نزد او رفت، ولید خبر مرگ معاویه را بداد و بیعت با یزید را به وی عرضه نمود.

فرمود: ای امیر، بیعت که سزای نیست، مردم را که فراخواندی مرا نیز دعوت کن.

مروان گفت: ای امیر! عذرش را مپذیر و در صورت امتناع گردش را بزن.

حسین علیه السلام خشمگین شد و فرمود: وای بر تو ای پسر زرقاء تو امر به زدنِ گردنم می‌کنی دروغ گفتی و به خدا که پستی ورزیدی.

بعد رو به ولید کرد و فرمود: «ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت، و خانه

به دمشق فراخواند و مورد مشورت خود قرار داد و در سال ۶۱ مجدداً وی را والی مدینه ساخت که با قیام عبدالله بن زبیر در مکه مواجه شد و در سال ۶۴ در مدینه با طاعون مرد. او در سال ۶۲ با مردم حج گزارد.

مرآة الجنان ۱/ ۱۴۰؛ نسب قریش / ۱۳۳ و ۴۳۳؛ الاعلام ۸/ ۱۲۱.

۱- مدینه: مدینه رسول الله همان یثرب است، مساحتش نصف مکه بوده، در قسمت حَرّه شوره‌زار بود، و آب و نخل فراوان داشت، مسجد در وسط شهر و قبر مبارک در شرق مسجد است، مدینه را نامهای زیادی چون طَیْبَه و یثرب و مبارکه می‌باشد. معجم البلدان ۵/ ۸۲.

۲- مروان بن حکم بن اُبی العاص بن عبد شمر بن عبد مناف، ابو عبد الملك، خلیفه اموی و سرسلسله دودمان آل مروان (اموی) است دولت آنان به نام مروانیان معروفند. در مکه متولد و در طائف بالید و ساکن مدینه شد، عثمان او را از خواص خود ساخت و کاتب خود نمود، بعد از قتل عثمان با عائشه در غائله بصره شرکت نمود، و در صفین همراه معاویه بود، در زمان معاویه والی مدینه شد و ابن زبیر او را از مدینه براند و به شام رفت و در سال ۶۵ با طاعون هلاک شد و به روایتی همسرش مادر خالد بن یزید وی را بکشت.

اسد الغابة ۴/ ۳۴۸؛ تاریخ ابن الاثیر ۴/ ۷۴؛ تاریخ طبری ۷/ ۳۴؛ الاعلام ۷/ ۲۰۷.

ما جایگاه رفت و آمد فرشتگان است! خدا به ما افتتاح و اختتام فرمود، و یزید مردی فاسق و شارب الخمر، و قاتل و خونریز جانهای محرمه است و با این همه تباهیها شایستگی منزلت خلافت را ندارد، و شخصی چون من با چون او بی بیعت نکند، و لیکن بامداد فردا پشت و روی کار را می‌نگریم که کدام یک از ما شایسته خلافت و بیعت است.

و انگاه امام علیه السلام بیرون رفت، مروان به ولید گفت: توصیه مرا به کار نزدی. ولید گفت: وای بر تو، در این مشورت خواستی دین و دنیایم را از دست بدهم. به خدا دوست ندارم که سلطنت دنیا از آن من باشد و دستم به خون حسین آلوده گردد، به خدا گمان ندارم کسی خدای را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام بر گردنش باشد جز آن که خفیف المیزان بوده و خدایش در قیامت نظر رحمت به وی نفرموده و گرفتار عذاب در دناک خواهد بود.

بامداد فردا حسین علیه السلام برای استماع اخبار از منزلش بدر آمد و با مروان برخورد.

مروان گفت: ای اباعبدالله. نصیحتی گفتم از من بشنو و بپذیر.

فرمود: «آن چیست؟ بگو تا بشنوم».

گفت: تو را فرمان بیعت با یزید امیرالمؤمنین می‌دهم، چه برای دین و دنیایت بهتر است.

حسین علیه السلام فرمود: (اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید، ولقد سمعت جدی رسول الله یقول: الخلافة محرومة علی آل ابی سفیان)؛ بنابراین آنگاه که امت گرفتار راعی ای چون یزید گردد باید فاتحه اسلام را خواند. به تحقیق از جدم رسول الله شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان حرام است.

سخن بین حسین علیه السلام و مروان تا آن جا ادامه یافت که مروان^۱ با خشم بازگشت.

۱- بعد از این سخن در نسخه (ع) کلامی طولانی آمده که در نسخ (ر. ب) نیامده و ممکن است حاشیه مؤلف بر کتاب باشد و به هر روی ما عین عبارت نسخه (ع) را می‌آوریم:

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس مؤلف این کتاب می گوید: تحقیق ما این است که: حسین علیه السلام پایان قیام و کارش را می دانست، و تکلیف او همان بود که کرد.

جماعتی با اسناد خود - اسماء اینان را در کتاب غیاث سلطان الوری السکان الثری آورده ام - تا ابی جعفر محمد بن بابویه القمی که در امالی خود به اسنادش از مفضل بن عمر از صادق علیه السلام از پدر و جدش نقل می کند خبرم دادند: روزی حسین علیه السلام بر حسن علیه السلام وارد شد. چون نگاهش به برادر افتاد گریست، فرمود: چرا می گریی؟ گفت برای آنچه با تو می شود. فرمود: آنچه با من می شود این است که با سم به شهادت می رسم، و لیکن روزی چون روز تو نیست ای اباعبدالله، سی هزار نفر که خود را از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله می دانند و خود را مسلمان می خوانند پیرامونت گرد آیند تا خونت را ریخته و هتک حرمت تو، و اسیر کردن فرزندان و زنان تو، و چاول اموالت نمایند که در این زمان لعنت بر بنی امیه روا گردیده و در آسمان خون و خاکستر بیارد، همه چیز حتی وحوش و ماهیان دریاها بر تو بگرید.

جماعتی از آنان که به نامشان اشاره کردم از عمر نسابه آن گونه که در آخر کتاب شافی آمده از جدش محمد بن عمر نقل می کند که: پدرم عمر بن علی علیه السلام از دانیهای من آل عقیل سخن به میان آورد و فرمود: چون برادرم حسین علیه السلام از بیعت با یزید در مدینه امتناع ورزید، بر او داخل شدم، تنها بود. عرض کردم فدایت کردم ای اباعبدالله. برادرت حسن مجتبی علیه السلام از پدرش علیه السلام حدیث کرد - در این زمان، گریه راه سخن را بر من بست و ناله ام بلند شد. حسین مرا به آغوش کشید و فرمود: به تو گفت: که من مقتول شوم؟ گفتم: حاشا یابن رسول الله، فرمود: به حق پدرت، از کشتن خبرت داد؟ گفت: آری اگر بیعت نکنی. فرمود: «برادر» پدرم از رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کرد که پیامبر او را از کشته شدنش و قتل من خبر داد و این که تربت من نزدیک تربت اوست، گمان داری چیزی را می دانی که من نمی دانم، نه به خدا هرگز ذلت را نپذیرم، و این فاطمه است که از آنچه ذریه اش از امت دیده نزد پدر شکایت برد، و آزاد رهندگان ذریه او را به بهشت نبرد. می گویم: شاید بعضی از کسان که حقیقت شریف سعادت را در شهادت نشناخته اند براساس این باور باشد که تعبد برای خدا این چنین نیست، گویا نشنیده در قرآن صادق این سخن را که تعبد بعضی در کشتن خود است که فرمود: «پس با کشتن خود نزد آفریننده تان توبه کنید که این نزد آفریننده تان برای شما بهتر است»، و شاید بر این آیه «خود را با دستهایتان به هلاکت نیاندازید» تکیه کرده که منظور از تهلکه قتل است، و حال آن که مسئله چنین نیست، بلکه تعبد آن است که انسان را به درجات سعادت برساند. صاحب مقتل از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه آورده که

بامداد فردا که سه روز از شعبان سال ۶۰ گذشته بود امام علیه السلام عازم مکه^۱ شد. مانده شعبان و ماه رمضان و سؤال و ذی القعدة در مکه اقامت فرمود. عبدالله بن عباس^۲ و عبدالله بن زبیر^۳ نزدش آمده و اشارت به اقامت نمودند.

سازگار با عقل است. از اسلم این روایت آمده که: به جنگ نهند - و شاید هم جنگ دیگری - رفتیم، ما صف آراستیم و دشمن نیز، که هرگز در طول و عرض چون این دو صف ندیده بودم، لشکر روم پشت به دیوار شهر داده و رو به ما بود، یکی از ما حمله کرد، مردم گفتند: لا اله الا الله. خویشتن را به هلاکت افکند. ابویوب انصاری گفت: گویا این آیه را به غلط تأویل نمودید که تمنای به شهادت این مرد را القاء در تهلكه دانستید، این آیه درباره مانزل شده، چه ما به جای آن که به نصرت رسول الله بشتاییم به زن و فرزند و داراییها دل بستیم و در نتیجه از یاری پیامبر بازماندیم، و این آیه (لا تلقوا بایدیکم الی التهلكة) به عنوان تقبیح و سرزنش ما آمد، و معنایش این است که: با این تخلف شما از رسول الله صلی الله علیه و آله و اقامت در خانه و بودن نزد زن و فرزند خود را به هلاکت افکندید، و این آیه بر رد عمل ما و تحریض ما به جهاد و جنگ با دشمن است چون عمل این مرد یا برای شهادت بوده یا برای تحریض لشکر به جنگ برای ثواب آخرت. می گویم: در مقدمه و خطبه این کتاب این تذکار را آوردیم و بعد از این نیز می آید.

۱- مکه نامهای بسیار دیگری دارد که از آن جمله است: ام القرى، والناسه و ام رحم و آن را بیت الله الحرام خوانند.

۲- عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب قریشی، هاشمی، ابوالعباس، حبر امت، صحابی جلیل القدر، در مکه متولد شد و در بدو عصر نبوت بالید و ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله شد و از او روایت دارد و در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام بود و در آخر عمر نابینا شد، در طائف مسکن گزید و فات او در سال ۶۸ هـ در طائف بود.

الاصابه ش ۴۷۷۲، صفة الصفوة ۱/ ۳۱۴، حلیة الاولیاء ۱/ ۳۱۴؛ نسب قریش ۲۶، المحبر: ۹۸، الاعلام ۹۵/۴.

۳- ابوبکر عبدالله بن زبیر العوام قریشی اسدی بعد از مرگ یزید در سال ۶۴، وی به خلافت منصوب شد و بر مصر و حجاز و یمن و خراسان و عراق و اکثر شام حکومت یافت و مرکزش را مدینه قرار داد، با بنی امیه وقایع سخت دارد، حجاج ثقفی در ایام عبدالملک بن مروان به جنگش شتافت، ابن زبیر به مکه رفت و حجاج با لشکر در طائف بود و بین آنان جنگها شد که به قتل ابن زبیر انجامید و این در سال ۷۳ هـ بود و مدت خلافتش ۹ سال بود.

تاریخ ابن اثیر ۴/ ۱۳۵؛ تاریخ طبری ۷/ ۲۰۲؛ فوات الوفیات ۱/ ۲۱۰؛ تاریخ الخمیس ۲/ ۳۰۱؛ الاعلام

فرمود: «همانا رسول الله مرا مأمور به امری فرمود و من امرش را به اجرا درآورم.»

ابن عباس بیرون رفت در حالی که می گفت: واحسینا!

سپس عبدالله بن عمر^۱ آمد و امام علیه السلام را به سازش با گمراهان دعوت و از جنگ و قتل برحذر داشت.

امام فرمود: «ای ابا عبدالرحمن آیا ندانستی که از پستی دنیا نزد خداست که رأس مبارک یحیی بن زکریا به زنازاده ای از زنازادگان بنی اسرائیل هدیه فرستاده می شود، آیا ندانستی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع شمس هفتاد پیامبر را کُشتند، بعد هم در بازارهایشان نشسته به داد و ستد پرداختند و گویا که از آنان کاری سرنزده است، و خدای در کیفر دادنشان شتاب نکرد بلکه مهلت داد و آنگاه آنان را کیفر سخت داد که همان کیفر عزیز مقتدر بود، ای ابا عبدالرحمن از خدای بترس و دست از یاری من بردار.»

راوی گوید: خبر نزول اجلال حسین علیه السلام در مکه و امتناعش از بیعت با یزید به اطلاع مردم کوفه^۲ رسید. کوفیان در منزل سلیمان بن صرد خزاعی^۳ اجتماع کردند، و سلیمان در آن جمعیت انبوه برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و در آخر خطبه گفت: ای معشر شیعه، می دانید معاویه با آن همه کارها که انجام داده هلاک گردیده

۸۷/۴.

۱- عبدالله بن عمر بن خطاب عدوی ابو عبدالرحمن، در آخر عمر نایبنا شد و او آخرین صحابی است که در مکه مُرد. مولد و وفاتش در مکه، سال مرگش نامشخص و مورد اختلاف.

الاصابه ۴۸۲۵؛ طبقات ابن سعد ۴/۱۰۵-۱۳۸؛ تهذیب الاسماء ۱/۲۷۸؛ الاعلام ۴/۱۰۸.

۲- کوفه همان شهر مشهور در سرزمین بابل و از شهرستانهای عراق است، آن را کوفه اش خواندند زیرا که شکل دایره ای داشت. معجم البلدان ۴/۳۲۲.

۳- ابو مطرف سلیمان بن صرد بن ابی الجون عبدالعزیز بن منقذ السلولی الخزاعی، صحابی، از زعمای شیعه، در جمل و صفین در کنار علی علیه السلام حضور داشت، ساکن کوفه بوده، ریاست توابعین او را بود که در عین الورد به دست یزید بن حصین به شهادت رسید.

الاصابه ش ۳۴۵۰؛ تاریخ اسلام ۳/۱۷؛ الاعلام ۳/۱۲۷.

پسرش یزید در جایش بر اریکه سلطنت تکیه داد، و این حسین بن علی علیه السلام است که پرچم مخالفت برافراشته و از دست طاغیان بنی امیه به مکه مهاجرت کرد و شما از شیعیان او و پدرش می‌باشید و او امروز به یاری شما محتاج است، بنگرید اگر یاور او و مجاهد در رکابش در برابر دشمنش می‌باشید. برایش بنویسید، و اگر از سستی و پراکندگی وحشت دارید از را گرفتار فریب و غرور خود نکنید.

نامه زیر را به حضرت نوشته و ارسال داشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

به پیشگاه حسین بن علی امیر المؤمنین علیه السلام، از سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبة^۱ و رفاعه بن شداد^۲ و حبیب بن مظاهر^۳ و عبدالله بن

۱- او مسیب بن نجبة بن ربیع بن رباح الفزاری، تابعی، رئیس قومش بوده، در جنگ قادسیه و فتوحات عراق حضور داشته و در جنگهای علی علیه السلام نیز حضور داشت، ساکن کوفه شد و از توابین و خونخواهان حسین بوده، با سلیمان بن صرد در سال ۶۵ به شهادت رسید، او مردی شجاع و متعبد و متعهد و عابد بود.

الکامل فی التاریخ ۶۸/۴ - ۷۱؛ الاصابه شماره ۸۴۲۴، الاعلام ۷/۲۲۵ - ۲۲۶.

۲- رفاعه بن شداد البجلی، قاری، از شجاعان پیشتاز اهل کوفه از شیعیان علی علیه السلام شهادت ۶۶ هـ.

الکامل فی التاریخ حوادث سال ۶۶ هـ. الاعلام ۳/۲۹.

۳- حبیب بن مظاهر - یا مظهر یا مظهر بن رثاب بن اشترین حجوان الأسدی الکندی فقهسی، تابعی از سرهنگان شجاع است، در کوفه نزول کرد، در تمام جنگهای علی علیه السلام در خدمت او بوده و از شرطة الخمیس، در کربلا فرمانده میسرة لشکر حسین علیه السلام بود و عمرش ۷۵ سال بود، تلاش کرد تا از بنی اسد یاورانی بیاورد و پیش از پیوستن آنان به لشکر حسین دشمن حائل شد و نرسیدند، و در نزد حسین معظّم و گرامی بود، در جوامع کوفه شخصیتی بارز داشت و بعد از شهادتش حسین علیه السلام به خود تسلیت گفت. قاتلش بدیل بن حریم الغففانی بود.

تاریخ طبری ۵/۳۵۲ - ۴۴۰؛ رجال الشیخ: ۷۲؛ تسمية من قتل مع الحسين: ۱۵۲؛ لسان المیزان ۲/۱۷۳؛

الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۶۱؛ الاعلام ۲/۱۶۶؛ انصار الحسین: ۸۱ - ۸۲.

وائل^۱ و شیعیان دیگرس.

سلام خدا بر تو، ستایش مر خدای راست که دشمن تو و پدرت را در هم شکست، همان جبار عنید خود کامة ستمکار که حق این امت را به ستم گرفت و حقوق آنان را غصب کرد، و بدون رضایت، امت خود را بر آنان امیر ساخت، خوابان را کشته و بدان و اشرار را باقی گذارد، و بیت المال مردم را در دست جباران و طاغیان قرار داد، همواره چون ثمود از رحمت خدا دور باد. هم اکنون ما را امامی جز تو نیست، نزد ما آی، باشد که خدا ما را به وسیله تو بر حق جمع کند، و این نعمان بن بشیر^۲ (والی) است که در قصر حکومتی تنها مانده و ما در جمعه و جماعت و عید در کنار او نیستیم، و اگر به ما خبر رسد که بدین سمت عزیمت فرمودی، ما او را از شهر بیرون کرده تا به شام^۳ رود و ملحق

۱- ظاهرأ نام صحیح وی عبدالله بن وال تمیمی باشد همان طوری که نامش در رجال شیخ: ۵۵ در شمار اصحاب امیر المؤمنین آمده، و نامش بعد از اسم قنبر به همراه آمده، و این اشتباه است، و در کتاب خطی رجال الشیخ اسمش قبل از نام قنبر ذکر گردیده آن هم پیش از اسامی عده‌ای، نامش در شرح النهج ۱۳۲/۳، و جاهای دیگر آمد.

۲- نعمان بن بشیر بن سعد بن ثعلبة الخزرجی الأنصاری، از اهل مدینه است، نائله زنی عثمان پیراهن او را به وسیله نعمان به شام فرستاد، در صفین در کنار معاویه بود و قاضی دمشق شد و بعد والی یمن گردید، سپس والی کوفه و در پی آن والی حمص، و در آن جا بود تا یزید هلاک شد، بعد نعمان با ابن زبیر بیعت کرد و اهل حمص از او سرپیچیدند و او گریخت، خالد بن خلّی الکلاعی تعقیبش کرد و در سال ۶۵ وی را بکشت.

جمهرة الانساب: ۳۴۵؛ اسد الغابة ۲۲/۵؛ الاصابة شماره ۸۷۳۰؛ الاعلام ۳۶/۸.

۳- شام با همزه یا بی همزه جمع شامة، بدین نام خوانده شد، به دلیل کثرت آبادیها و قرا و نزدیکی بعضی با بعض دیگر که به شامات مانده شد، حدودش از فرات تا عریش پایین تر از دیار مصر، عرضش از دو کوه طی از سوی قبله تا دریای روم، شهرهای بزرگش حلب منبج و حماة و حمص و دمشق و بیت المقدس و مقرة و در ساحل انطاکیة و طرابلس ... می باشد. معجم البلدان، ۳/۳۱۱.

شود، و پیشاپیش سلام و رحمت خدا بر تو ای فرزند رسول الله و بر پدرت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم.

آنها نامه را فرستادند، و بعد از دو روز درنگ، جمعی دیگر را با ۱۵۰ نامه که به امضاء یک نفر و دو نفر و سه و چهار و ... رسیده بود فرستادند که همگان تمنای آمدن امام به کوفه را داشتند. و امام همچنان درنگ می کرد و پاسخ نامه را نمی داد.

پس در یک روز ۶۰۰ نامه آمد و نامه ها از پی هم می رسید تا آن که ۱۲۰۰۰ نامه نزد امام جمع شد. آخرین پیکهای کوفیان هانی بن هانی السیعی^۱ و سعید بن عبدالله الحنفی^۲ بودند که نامه زیر را آوردند و این آخرین نامه کوفیان بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

به حسین فرزند علی امیرالمؤمنین علیه السلام ۱

از سوی شیعیان او و پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام

اما بعد، براستی که همه مردم به انتظار تو هستند، و رأی و نظری جز تو ندارند، پس بشتاب، بشتاب ای فرزند رسول خدا، باغات و بوستانها سرسبز و میوه ها رسیده، و زمین پر از گیاه و درختان برگ برآورده اند، هر گاه اراده ات تعلّق گیرد قدم رنجه فرمای، چه بر لشکری وارد می شوی که برای تو آراسته و آماده اند، و سلام و رحمت خدا بر تو و بر پدرت از پیش.

حسین علیه السلام از هانی و سعید پرسید: نویسندگان این نامه کیانند؟ عرض کردند:

۱ - هانی بن هانی بن الهمدانی الکوفی، از امیرالمؤمنین روایت کرده، و ابواسحق ازو روایت کرد.

تهذیب التهذیب ۲۲/۱۱ - ۲۳.

۲ - سعید - سعد از بنی حنیفه بن مجیم ... حماسه سرای توانا، یکی از پیکهای کوفیان نزد امام بود.

تاریخ طبری ۴۱۹/۵ و ۳۵۳، مقتل الحسین خوارزمی ۱/۱۹۵ و ۲/۲۰؛ المناقب ۴/۱۰۳؛ البحار

۲۱/۴۵ و ۲۶ و ۷۰؛ تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۵۴؛ انصار الحسین: ۹۰ و ۹۱.

شبت بن ربعی،^۱ حجار بن ابجر^۲ و یزید بن حارث^۳ و یزید بن رویم، و عروہ بن قیس^۴ و عمر بن حجاج^۵ و محمد بن عمیر بن عطار د.^۶

گوید: در این هنگام امام برخاست و بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خدا خیر امور را خواست. و آنگاه مسلم بن عقیل^۷ را فراخواند و او را از وضع آگاه

۱- شبت بن ربعی تمیمی یربوعی، ابو عبد القدوس، شیخ مصر و اهل کوفه در ایامش، زمان و عصر نبوت را درک کرده، و بعد به سجاج مدعی نبوت پیوست، بعد به اسلام بازگشت، به خونخواهی عثمان برخاست و با آن که از حسین دعوت نمود خود به جنگ امام می‌رود و در سال ۷۰ به هلاکت می‌رسید.

گفته شده: بعد از دستگیری ابراهیم بدو گفت: راست بگو در کربلا چه کردی؟ گفت: صورت مبارک امام را با شمشیر زدم. گفت: وای بر تو ای ملعون، از خدا و جدش نترسیدی، بعد ابراهیم گوشت ران شبت را آنقدر شکافت تا سقط شد.

الاصابه شماره ۳۹۵۰؛ تهذیب التهذیب ۳۰۳/۴؛ میزان الاعتدال ۱/۴۴۰؛ الاعلام ۳/۱۵۴.

۲- حجار - بر وزن کتان یا کتاب بن ابجر کوفی، گفته شده از امیر المؤمنین روایت دارد و سَمَک بن حرب از او روایت دارد. الرجال فی تاج العروس ۲/۲۵.

۳- در نسخه‌ها یزید بن حارث و یزید بن رویم آمده، لیکن ظاهراً صحیح آن باید یک نفر باشد با نام یزید بن حارث بن رویم که به دست امیر المؤمنین به اسلام گروید، در جنگ یمامة حضور داشت، ساکن بصره شد و در سال ۶۸ در ری کشته شد.

الکامل ۴/۱۱۱؛ الاصابه شماره ۹۳۹۸؛ تهذیب التهذیب ۱۶۳/۸؛ جمهرة الانساب: ۳۰۵؛ الاعلام ۱۸۰/۸ - ۱۸۱.

۴- ظاهراً عزرة بن قیس صحیح باشد به تاریخ طبری ۳۵۳/۵؛ انساب الاشراف ۱۵۸/۳ رجوع شود.

۵- در ارشاد مفید: ۳۸ عمرو بن حجاج زبیدی آمده است.

۶- محمد بن عمیر بن عطار بن حاجب بن زرارۃ التمیمی الدارمی، کوفی است، با حجاج و دیگر امراء داستانها دارد، او یکی از فرماندهان لشکر علی (ع) در صفین بود، وفات او حدود سال ۸۵ هـ بود.

المحیر: ۱۵۴، ۳۳۸ و ۳۳۹؛ لسان المیزان ۵/۳۳۰؛ الاعلام ۶/۳۱۹.

۷- مسلم بن عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، از تابعین، و از صاحبان خرد استوار و شجاعت بود، مادرش ام ولد بود که عقیل از شام خریده بود، امام او را به کوفه فرستاد تا از برایش از مردم بیعت بگیرد. نیمه رمضان ۶۰ از مکه خارج و روز ششم شوال وارد کوفه شد و او

ساخت، جواب نامه‌ها را به همراه او برای کوفیان فرستاد که وعده عزیمت به کوفه را می‌داد و محتوای نامه امام این بود:

«عموزاده‌ام مسلم بن عقیل را به سویتان گسیل داشتیم تا رأی و نظر شما را به من گزارش دهد».

مسلم با نامه امام رفت تا به کوفه رسید، چون مردم از برنامه امام آگاه شدند همگان از آمدن مسلم شادمان گردیدند، مسلم را در خانه مختار بن ابی عیینده ثقفی^۱ فرود آوردند، و شیعه نزدش رفت و آمد می‌کردند.

پس از اجتماع مردم نزد مسلم، مسلم نامه حسین علیه السلام را قرائت کرد، مردم می‌گریستند تا آن که ۱۸۰۰۰ نفر با او بیعت کردند.

عبدالله بن مسلم الباهلی و عماره بن ولید و عمر بن سعد^۲ به یزید نامه نگاشته از امر

نخستین شهید از اصحاب حسین علیه السلام است.

مقاتل الطالین: ۸۰؛ الطبقات الكبرى: ۲۹/۴؛ تسمية من قتل مع الحسين: ۱۵۱؛ الکامل فی التاريخ: ۸/۴-
۱۵؛ الاخبار الطوال: ۲۳۳؛ تاریخ الکوفة: ۵۹؛ الاعلام: ۲۲۲/۷؛ انصار الحسين: ۱۲۴؛ ضیاء العینین: ۱۳-
۲۹.

۱- مختار بن ابی عیینده بن مسعود ثقفی، ابواسحق، اهل طائف از برجستگان خونخواهان حسین علیه بنی امیه بود. او با پدرش به مدینه کوچید و وابستگی با بنی هاشم داشت، عبدالله بن عمر با صفیه خواهر مختار ازدواج کرد، او در عراق با علی علیه السلام بود و بعد از او ساکن بصره گردید. عبدالله بن زیاد او را در بصره دستگیر و به شفاعت ابن عمر به طائف تبعید گردید و بعد از هلاکت یزید به کوفه رفت و به خونخواهی امام قیام کرد و بر کوفه و موصل غلبه کرد و کشتندگان حسین علیه السلام بکشت و در جنگ با مصعب بن زبیر در سال ۶۷ کشته شد.

الاصابه شماره ۸۵۴۷؛ الفرق بین الفرق: ۳۱-۳۷؛ الکامل فی التاريخ: ۸۲/۴-۱۰۸؛ تاریخ طبری: ۱۴۶/۷، الاعلام: ۱۹۲/۷.

۲- عمر بن سعد ابی وقاص زهری مدنی، عبدالله بن زیاد او را با فرماندهی بر ۴۰۰۰ نفر به جنگ دیلم فرستاد و با آن عهدنامه حکومت ری برای عمر بن سعد بود، بعد عبدالله بن زیاد چون از حرکت حسین علیه السلام به سوی عراق اطلاع یافت به عمر بن سعد نوشت که با لشکرش بازگردد، و او را مأمور قتل و جنگ با امام نمود، و او عذر خواست، ابن زیاد تهدیدش کرد که حکومت ری را از

مسلم بن عقیل و اوضاع کوفه خبرش دادند و عزل نعمان بن بشیر و انتصاب دیگری را رأی زدند.

یزید به عبیدالله بن زیاد^۱ و الی بصره^۲ نامه نوشت که تو را حکومت کوفه نیز دادیم، و او را از امر مسلم بن عقیل آگاه کرد و خواست تا وی را دستگیر و به قتل برساند، عبیدالله آماده حرکت به کوفه گردید.

حسین علیه السلام به جمعی از اشراف بصره نامه نوشت و به وسیله یکی از موالی خود به نام سلیمان مکنی به ابارزین^۳ ارسال داشت و آنان را به یاری خود فراخواند و یادآورشان شد که اطاعت از امام بر آنان واجب است. از این گروه یزید بن مسعود

او بستاند و او پذیرفت، عمر بن سعد به دست نیروی مختار کشته شد.

الطبقات ۱۲۵/۵؛ الکامل فی التاریخ ۲۱/۴؛ الاعلام ۴۷/۵.

۱- عبیدالله بن زیاد بن ابیه، در بصره متولد شد، در وقت هلاکت پدرش در عراق بود، به شام رفت و معاویه او را در سال ۵۳ به حکومت خراسان فرستاد. او دو سال در آن جا بود، معاویه او را در سال ۵۵ امیر بصره ساخت و در سال ۶۰ یزید امارت او را تنفیذ کرد، واقعه کربلا در زمانش و به دستش پیش آمد، بعد از هلاکت یزید مردم بصره با او بیعت کرده، بعد بر او هجوم بردند و او پنهان به شام گریخت، سپس آهنگ عراق کرد که جنگ بین او و ابراهیم اشتر پیش آمد. لشکرش متفرق و ابراهیم در خازر از سرزمین موصل عبیدالله را بکشت، او را ابن مرجانه خوانند و او کنیزکی معروفه به فسق و فجور بود.

تاریخ طبری ۱۶۶/۶ و ۱۸/۷ و ۱۴۴؛ الاعلام ۱۹۳/۴.

۲- بصره شهری است اسلامی که در خلافت عمر بنا گردید. در سال ۱۸ هـ، بصره اش خواندند، چون دارای سنگهای نرم (به نام بصره) می باشد، و بصرتان: بصره و کوفه را گویند.
مجمع البحرين ۲۲۵/۳ - ۲۲۶.

۳- سلیمان مولای حسین علیه السلام بود که امام او را به بصره فرستاد، یکی از زعمای بصره که امام سلیمان را نزدش فرستاده بود، سلیمان را تسلیم عبیدالله کرد و عبیدالله وی را کشت، بعضی از مورخان آورده اند که او با حسین در کربلا شهید شد، و ظاهر آشهید در کربلا سلیمان نام دیگری است.

تاریخ طبری ۳۵۷/۵ - ۳۵۸؛ مقتل خوارزمی ۱۹۹/۱؛ بحار ۳۳۷/۴۴ - ۳۴۰؛ انصارالحسین ۷۴؛ ضیاء العینین ۳۹ - ۴۰.

نهشلی و منذرین جارود عبدی^۱ بودند. یزید بن مسعود بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد و در آن گردهمایی گفت: ای بنی تمیم! شخصیت و موقعیت خانوادگی و اصالتم را در میان خود چگونه می بینید؟
گفتند: به به به خدا تو ستون فقرات و رأس هر افتخاری، تو در مرکز شرافتی و در منزلت شرف جلوداری.

گفت: شما را برای ریزنی در امری و یاری جستن در آن فراخوانده ام.
گفتند: به خدا که در بذل خیرخواهی و ابراز رأی خودداری نکنیم، بفرما تا بشنویم.

گفت: همانا خداوند معاویه را در کمال خواری به هلاکت رساند و نشانش را از میان برد، او بود که باب گناه و ظلم و جور را گشود و شالوده ستم را پی ریزی کرد، او بیعت با پسرش را به گردن مردم انداخت و گمان بُرد که محکمش ساخته، هیئات از آنچه که اراده کرده، در آن کوشش کرد ناکامیاب شد و آن را به مشورت گذاشت و بی یاور ماند، و اکنون پسرش یزید میگسار و رأس هر فجور و تباهی، ادعای خلافت بر مسلمانان را دارد و می خواهد بدون رضایت و خواست مردم بر آنان امارت یابد، و این در حالی است که با ضعف در حلم و علم جایگاه حق را نمی داند، سوگند راست می خورم که جهاد و جنگ با یزید افضل از جهاد با مشرکان است.

و این حسین بن علی، فرزند دخت گرامی رسول الله ﷺ است که صاحب شرفِ اصیل و رأی استوار بوده، او را فضلی است که در محدوده قلم و بیان در نیاید، و دریای علم بی ساحل که هرگز نخشکد، او سزاوار احراز منصب خلافت است، او که سابقه ای مشعشع و سنی مجرب و قدمتی در خور مباهات، و قرابتی افتخار آفرین

۱ - منذرین جارود، در عهد پیامبر متولد و در جمل در خدمت علی علیه السلام بود و از طرف امام والی اصطخر شد: خبر ناخوشایندی از او به امام رسید، عزلش فرمود: عیدالله او را به سال ۶۱ ولایت مرز هند داد و در آخر همان سال ۶۱ مُرد.

دارد، او را عطفوتی با خرد سالان و مهربانی ای با سالخوردهگان است، به، چه مکرم و گرامی است اگر راعی رعیت او باشد و امام امت گردد، حجت مر خدایر را بدو واجب، و موعظت بدو رسا گردد.

از نور حق مگریزد و در بیابان باطل متحیر و سرگردان نماند، و این صخرین قیس^۱ بود که لکه ننگ شرکت نکردن در جمل را بر شما وارد کرد، و امروز شما آن را با قیام و نصرت فرزند رسول الله ﷺ بشوید، به خدا هیچ کس در یاری او تقصیر نکند مگر آن که خدا ذلت در فرزند و قلت در عشیره را بهره اش کند.

و اینک منم که لباس جنگ بر تن کرده و زره در بر نموده ام، آن کس که کشته نشود خواهد مُرد و آن کس که بگریزد و از دید مرگ پنهان نماند، خدایتان رحمت کند نیکو پاسخم دهید. بنو حنظله گفتند: ای ابا خالد ما همواره تیرهای گمانت و فارسان عشیره توایم اگر ما را از کمان بجهانی به هدف می زنی، و اگر با ما به پیکار در آیی فاتح و پیروزی، و اگر در دریا فرو روی ما نیز با توایم، و اگر با سختیها دست و پنجه نرم کنی ما در کنار تو باشیم تو را با شمشیرهای خود یاری و با جانهای خود حفظ نماییم، برای هر چه خواهی قیام نما.

بنو سعد بن زید به سخن پرداخته گفتند: ای ابا خالد! ناروا ترین کارها نزد ما مخالفت با تو و خروج از فرمان و رأی توست، و اگر صخرین قیس ما را فرمان به ترک جنگ داده کار ما را استود و عزت و سرفرازی ما همچنان برقرار است، اجازت فرمای تا با یکدیگر مشورت کرده نتیجه مشورت را به عرض برسانیم.

سپس بنو عامر بن تمیم آغاز سخن کرده، گفتند: ای ابا خالد، ما فرزندانِ پدرت (فامیلت) و هم پیمانان تو هستیم، اگر به خشم آیی ما رضایت و سکوت را نپسندیم و

۱- او به سبب کجی و شلی پایش به احنف معروف بود. در نام او اختلاف است، برخی او را صخر نامیده اند و برخی ضحاک. در بصره زاده شد و زمان پیامبر را درک کرد اگر چه ایشان را ندید. از جنگ جمل کناره گرفت و در کوفه بمرد.

اگر کوچ کنی ما در خانه نشینیم، فرمان تو راست، ما را فراخوان تا اجابت کنیم، و فرمان ده تا فرمان‌پذیریم و هر گاه که بخواهی فرمان در اختیار توست. گفت: ای بنو سعد، اگر فرمان‌پذیرید، خدا شمشیر را از شما بر ندارد و همواره شمشیرها در دست‌هاتان باشد. آن‌گاه نامه‌ای این چنین (از زبان هر یک) به امام نوشته شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، نامه مبارکت عزّ و صول بخشید، و از محتوایش در این که مرا فراخواندی و دعوتی فرمودی که بهره‌ام را از طاعت از تو گرفته با نصرت تو به نصیبم فائز گردم، آگاه شدم. خدای بزرگ همواره زمین را از عامل به خیر و راهنمای به راه نجات خالی نگذارد، شما حجت بالغه خدا بر خلق و امانت او در زمین بوده، آری شما شاخه‌های پربار درخت زیتون احمدیه‌اید که پیامبر ریشه آن بود، طائر بلند پرواز سعادت با دست مبارکت به پرواز درآید، من بنی تمیم را رام تو کرده‌ام و به کمال پیرو حضرت هستند و تشنه اطاعت از تو چون شتر تشنه به گاه ورود به آب هستند، و رقاب بنی سعد را مطیع فرمانت نمودم و آلودگیهای درون و سینه‌هایشان را با باران پند و رهنمایی چنان شستشو داده‌ام که درخشندگی آن به چشم می‌خورد.

حسین علیه السلام چون نامه را خواند فرمود: (آمنك الله يوم الخوف و اعزك و ارواك يوم العطش الاكبر)؛ «خداوند تو را در روز خوف (قیامت) ایمن داشته و در روز تشنگی بزرگ سیراب فرماید».

ابن مسعود نهضتی آماده حرکت به سوی حسین علیه السلام شده بود که خبر شهادت حضرت بدو رسید، و از این که توفیق یاری امام را نیافت بشدت بی‌تابی کرد. منذر بن جارود، پیک و نامه حسین علیه السلام را تسلیم عیدالله بن زیاد نمود، زیرا منذر

ترسید که مبادا این از سایس عبیدالله باشد، و بحریه دختِ منذر، همسر عبیدالله بود، عبیدالله پیک را دار زد و به منبر رفت و به ایراد خطبه پرداخت، و مردم را از مخالفت و دامن زدن به اخبار تشنج زابر حذر داشت.

آن شب را عبیدالله به صبح آورد، در بامداد برادرش عثمان بن زیاد را در بصره به نیابت نهاده خود با شتاب عازم کوفه شد.

شام نزدیک کوفه بماند و با فرارسیدن شب وارد کوفه شد، مردم را این گمان افتاد که حسین علیه السلام است که وارد شده، شادمان شدند و به نزدش شتافته تا خیر مقدم بگویند، وقتی که شناختند که او ابن زیاد است پراکنده گردیدند، ابن زیاد به دارالاماره رفت و شب را به صبح آورد، بامداد به مسجد رفت و با ایراد خطبه مردم را از مخالفت با سلطان برحذر داشته و وعده احسان بشرط اطاعت داد.

چون مسلم بن عقیل این خبر بشنید از ترس شناخته شدن از خانه مختار خارج و به خانه هانی بن عروه نزول کرد، هانی از وی حسن استقبال کرد، و رفت و آمد شیعه نزدش زیاد گردید، و ابن زیاد بر وی جاسوسها گمارد.

چون دانست که مسلم در خانه هانی است، محمد بن اشعث^۱ و اسماء بن خارجه^۲ و عمرو بن حجاج را فراخواند و گفت: چه شده که هانی به دیدن ما نمی آید؟ گفتند: نمی دانیم، گفته شده: بیمار است.

گفت: این را شنیدم و خیر رسیده که شفا یافته و بر باب خانه اش می نشیند، و اگر بدانم که بیمار است به عیادتش می روم، نزدش بروید، و تذکرش دهید حق واجب ما را نادیده نگیرد، چه دوست ندارم او که از اشراف عرب است نزد من به فساد متهم

۱ - محمد بن اشعث بن قیس کندی، از اصحاب مصعب بن زبیر است در سال ۶۷ کشته شد. الاصابه شماره ۸۵۰۴؛ الاعلام ۳۹/۶.

۲ - اسماء بن خارجه بن حصین فزاری، از تابعان بود و از شخصیتهای طبقه اول کوفه. در سال ۶۶ ه. ق. بمرد.

گردد.

آنان نزد هانی رفته و شبی را نزدش بوده و گفتند: چه شده که به ملاقات امیر نمی‌روی چه از تو یاد کرده و گفته: اگر بدانم که بیمار است به عیادتش می‌روم. هانی فرمود: بیماری مرا باز داشته است.

گفتند: بدو گزارش رسیده که تو صحت را باز یافته و غروبگاهان بر باب خانه‌ات می‌نشینی، و این کوتاهی و جفا را سلطان تحمل نکند آن هم از چون تویی، چه تو بزرگ قومی، سوگندت می‌دهیم که برخیزی و سوار شده و با ما نزدش بیایی، هانی لباس را پوشیده سوار بر مرکب شد. در نزدیکی قصر، هانی در خود احساس نگرانی کرد و به حسان بن اسماء بن خارج گفت: برادرزاده ا به خدا که از این مرد خائفم، چه می‌بینی؟

گفت: ای عمو، نگران مباش و من بر تو از چیزی هراس ندارم، (حسان نمی‌دانست که پشت پرده چه خبر است و ابن زیاد برای چه او را نزد هانی فرستاد) هانی به اتفاق همراهان بر عبیدالله داخل شدند، چون چشم ابن زیاد به هانی افتاد گفت: پاهای خائنی او را به نزدت آورد (ضرب المثلی است) بعد رو به شریح قاضی^۱ که در نزدش نشسته بود کرد و اشارتی به هانی نمود و شعر عمرو بن معدی کرب زبیدی^۲ را خواند:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

۱- شریح بن حارث بن قیس الکندی- ابوامیه- یمنی الاصل بود، مرگش سال ۷۸ هـ. ق. بوده، در زمان عمرو و عثمان و علی و معاویه تا زمان حجاج؛ قاضی کوفه بود و در سال ۷۷ استعفا کرد و حجاج استعفا را او را پذیرفت.

الطبقات ۹۰/۶- ۱۰۰؛ وفيات الاعيان ۲۲۴/۱؛ حلیه الاولیاء ۱۳۲/۴؛ الاعلام ۱۶۱/۳.

۲- عمرو بن معدی کرب زبیدی، فارس یمن در سال ۹ هـ. با ده نفر به مدینه آمده و مسلمان شدند، کنیه‌اش ابو ثور بود و در سال ۲۱ هـ. ق. نزدیک ری مرد.

الاصابة شماره ۵۹۷۲؛ الطبقات ۳۸۳/۵؛ عزارة الادب ۴۲۵/۱.

من حیات او را اراده کردم و او مرگم را این عذر دوستت از مراد است

هانی گفت: امیر را چه شده؟

ابن زیاد گفت: هانی آرام باش، این کارها چیست که در خانه ات علیه امیرالمؤمنین و جمهور مسلمین جریان دارد، مسلم بن عقیل را به خانه ات درآورده برایش رزمجو و سلاح در خانه های پیرامونت جمع می کنی، و خیال می کنی که کارت بر من پوشیده می ماند.

گفت: من کاری نکردم.

ابن زیاد: چرا کردی.

هانی: چنین نیست.

ابن زیاد: نوکر من معقل را فراخوانید - این معقل جاسوس ابن زیاد بود و خیلی از اسرار جاریه در منزل هانی را می دانست - معقل آمد تا در نزدش بایستاد.

چون هانی وی را دید بدانست که او جاسوس بر وی بود و گفت: به خدا که من نه مسلم را دعوت کرده و نه وی را دعوت به قیام کردم و لیکن به من پناهنده شده، از نپذیرفتن او شرمم آمد و با این پناهندگی ذمه ام بدو مشغول گردید و پناهش دادم، و حال که بر این اطلاع یافتم آزادم بگذار تا برگردم و او را از خانه ام مرخص نمایم تا هر جا که خواهد برود و ذمه ام از این حق جوار آزاد گردد.

ابن زیاد گفت: نه به خدا از من جدا نگردی تا مسلم را تسلیم داری.

هانی گفت: نه به خدا هرگز به چنین ننگی تن درندهم و میهمانم را تسلیم نمی کنم تا وی را بکشی.

ابن زیاد گفت: به خدا که باید حاضرش کنی؟

هانی: هرگز نکنم.

سخن بین آن دو به درازا کشید، مسلم بن عمرو باهلی برخاست و گفت: امیر اجازت دهند تا با هانی در نهان سخنی گویم، هر دو به کناری رفتند، آن گونه که ابن

زیاد هر دو را می‌دید و چون صداهایشان بلند شد، ابن زیاد سخنانشان را می‌شنید. مسلم به هانی گفت: ای هانی، به خدا سوگندت می‌دهم خود را به کشتن نده و عشیره‌ات را گرفتار بلا مکن، چه من از کشته شدنت نگرانم، این مرد - مسلم بن عقیل - عموزادهٔ اینان است، هرگز در صدد ایذاء و قتلش نخواهند بود، وی را تسلیم کن، چه این کارت مایهٔ رسوایی و نقصت تو نخواهد بود، و تو او را تسلیم سلطان می‌کنی. هانی گفت: به خدا که این ننگ و رسوایی من است که من پناهنده‌ام و میهمان و سفیر فرزند رسول الله را تسلیم دشمنش کنم و حال آن که بازوانم سالم و یارانم زیادند، و اگر من تنها باشم و یآوری نداشته باشم هرگز تسلیمش نمی‌کنم تا آن که خود فدایش گردم.

باهلی سوگندش می‌داد، و هانی بشدت امتناع می‌نمود. ابن زیاد که این سخنان را می‌شنید گفت: نزدیکم آوریدش، نزدش برده شد، ابن زیاد گفت: به خدا تسلیمش کن و گرنه گردنت را می‌زنم. هانی گفت: این گاه برق شمشیرها پیرامون کاخت را فراگیرد.

ابن زیاد گفت: وای بر تو، آیا با شمشیر تهدیدم می‌کنی - هانی را گمان این بود که صدایش را عشیره‌اش می‌شنوند - گفت: نزدیکم آوریدش، بعد با تازیانه‌اش به سر و صورت و بینی و گونهٔ هانی آنقدر زد که بینی وی شکسته و گوشت صورت فرو ریخته و خون بر لباس او جاری و تازیانه شکسته شد.

هانی دست یازید و قائمهٔ شمشیر پاسبانی را گرفت تا شمشیر را برآورده حمله نماید، پاسبان گرفتش و ابن زیاد فریاد زد: وی را بگیرد؛ و او را گرفتند و کشیدند تا آن که در اطاقی از قصر محبوسش کرده در راه رویش بستند. ابن زیاد دستور داد بر وی نگهبان گماردند.

اسماء بن خارجه - یا حسان بن اسماء - برخاست و گفت: نیرنگی بود امروز، ای امیر، فرمان دادی که این مرد را نزدت آوریم، حال که آمد، چهره‌اش را درهم شکسته و ریشش را با خونس خضاب کردی و گمان بردی که وی را می‌کشی.

از سخنش ابن زیاد به خشم آمده و گفت: تو هم که از آنانی، فرمان داد تا مضر و پیش کرده به زنجیرش کشیده در گوشه‌ای از قصر زندانش کردند.

گفت: اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ای هانی تسلیمت می‌گویم.

راوی گوید: به عمرو بن حجاج، خبر رسید که هانی کشته شد. رویحه دخت عمرو و همسر هانی بود. عمرو با همه قبیله مذحج به قصر حکومتی روی آورده نداد. داد که من عمرو بن حجاجم و اینان هم رزم‌آوران مذحج و شخصیت‌های آنان، ما طاعتی را از گردن فرو نگذاشته و تفرقه جماعت را نمی‌خواهیم، به ما گزارش رسید که صاحب ما هانی کشته شد.

ابن زیاد به علت اجتماع مردم پی برد، و به شریح قاضی فرمان داد تا بر هانی درآمده و بنگردش و سلامت‌ش را به قومش اطلاع دهد، شریح نیز چنان کرد و مردم با خبر شریح خشنود شده و برگشتند.

این خبر به مسلم بن عقیل رسید، و او با یارانش به جنگ با ابن زیاد برخاسته و قصر ابن زیاد را در حلقه محاصره افکنده، و ابن زیاد در قصر متحصن شده، و جنگ بین لشکر ابن زیاد و لشکر مسلم در گرفت.

اصحاب ابن زیاد که با وی در قصر بودند، از قصر به مردم اشراف یافته و یاران مسلم را از جنگ بر حذر داشته و آنان را از لشکر شام بیم می‌دادند و این وضع تا فرارسیدن شب ادامه یافت.

با فرارسیدن شب یاران مسلم از پیرامونش پراکنده شده و به یکدیگر می‌گفتند: با فتنه‌ای که این همه شتاب دارد چه کنیم، بهتر آن است در خانه‌هایمان بنشینیم، و این دو گروه را واگذاریم تا خدا کارشان را به اصلاح آورد.

جز ده نفر از جمعیت یارانش با وی نماند، به مسجد رفت تا نماز مغرب را بگذارد و آن ده نفر نیز متفرق شدند.

مسلم چون وضع را چنین دید، یکه و تنها در بازار و برزن و کوی کوفه حرکت کرد، تادم در خانه زنی طوعه نام توقف فرمود، از وی آب خواست، آبش داد، و آنگاه

پناه خواست، پناهِش داد، پسر طوعه از قصه با اطلاع شد و خبر را به ابن زیاد داد، ابن زیاد محمّد بن اشعث را فراخواند و او را با جمعی برای دستگیری مسلم فرستاد. چون به خانه طوعه رسیدند و صدای شُم اسبان به گوش مسلم رسید، لباس جنگ بپوشید و بر اسب برنشسته و به جنگ با دشمن پرداخت.

مسلم (که از پستان شجاعت شیر مکیده و در حقیقت سخن او این بود: کرده در روز ولادت کام من باز با شهد شهادت مام من) جمعی از لشکر دشمن را به هلاکت رسانیده، شمشیر در کف او آن چنان سر می افشاند که خاطره ذوالفقار را در دست حیدر کُزار تجدید می کرد. محمّد بن اشعث ندا در داد: ای مسلم برای تو امان است. مسلم فرمود: امانِ نیرنگ بازان تبهکار را بهایی نیست، باز رو به جنگ نهاد و ابیات حمران بن مالک خثعمی را به عنوان رجز می خواند:

اقسمت لا اُقتلُ إلا حُرّاً و إن رأيتُ الموتَ شَيْئاً نُكراً

سوگند خوردم که جز آزاد کشته نشوم گرچه مرگ چهره ای نازیبا داشته باشد

اُكسِرُهُ اَنْ اُخْدَعُ اَوْ اُغْرَا اَوْ اُخْلَطَ النِّجَارُ سَخْناً مُرّاً

نیرنگ و فریب خوردن را نارد و دارم یا شربت خنک و گوارا با چیز گرم و تلخ بیامیزم

كل امرئ يوماً يُلاقى شُرّاً اُضْرَبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضُرّاً

هر مردی روزی با سختی و شَرّی تلاقی کند، شما را می زنم و از ضرر و زبانی نهراسم

گفتند: سخن از نیرنگ و فریب نیست، بدین سخن نیز توجهی نفرمود، حملات را متواتر کرد، دشمن به ازدحام بدو روی کردند، در اثر کثرت جراحات وارده به ضعف می گرایید، مردی با نیزه از پشت به مسلم زد که به زمین افتاد و اسیر گردید. چون بر ابن زیادش در آوردند، مسلم بر وی سلام نکرد، پاسبانی گفت: بر امیر سلام کن.

مسلم فرمود: خاموش باش، وای بر تو، به خدا که او امیر من نیست.

ابن زیاد گفت: چه سلام کنی یا نکنی باید کشته شوی.

مسلم بدو فرمود: اگر مرا بکشی (عجیب نیست) چه بدتر از تو بوده که بهتر از مرا کشته است، و اگر مرا به بدترین وضع و قبیح‌ترین نحوه مثله کنی حکایت از خباثت درون و فرومایگی تو دارد، چه این‌گونه جنایات در خور توست.

ابن زیاد گفت: ای عاق و ای تفرقه‌انداز، بر امامت خروج کرده شقی عصای مسلمین می‌کنی و فتنه برمی‌انگیزی!

مسلم فرمود: ای ابن زیاد دروغ گفتی، معاویه و فرزندش یزیدند که شق عصای مسلمین کردند، و اما فتنه، بذر هر نفاق و اختلاف و فتنه تو و پدرت زیاد پسر عبید، بنده بنی‌علاج از ثقیف^۱ است، امیدوارم که خدا شهادت را به دست تبه‌کارترین مردم برایم مقرر دارد.

ابن زیاد گفت: نفست تو را به آرزویی فراخواند که چون سزاوارش نبودی خدا آن را از تو دریغ داشته به آن که اهلش بود داد.

مسلم فرمود: ای پسر مرجانه، اهل آن کیست؟

ابن زیاد: یزید بن معاویه.

مسلم فرمود: الحمد لله به داوری خدا میان ما و شما خشنودیم.

ابن زیاد: گمان داری که در خلافت تو را حقی هست؟

مسلم فرمود: گمان نه، بلکه یقین دارم.

ابن زیاد گفت: به من بگو چرا بدین شهر که از آرامش برخوردار بود آمدی و بین

مردم اختلاف پدید آورده، امر آنان را متشتت کردی؟

مسلم فرمود: بدین جهت نیامدم، و لیکن این شماست که منکرات را آشکار و

۱- سید خویی فرماید: زیاد بن عبید... همان زیاد بن ابیه است که مادرش سمیه معروفه به زناست که قصه پیوستن او به ابی‌سفیان مشهور است و بچه زنازاده‌اش عبیدالله قاتل حسین علیه السلام است. ای کاش می‌دانستم که چگونه علامه و ابن داود این لعین بن لعین پدر لعین را در رسته اول از کتابشان قرار دادند و توجه نمودند که این زیاد بن عبید همان زیاد معروف به نام مادرش می‌باشد. معجم رجال الحديث ۳۰۹/۷.

معروف و خوبیه‌ها را دفن^۱ و بدون رضایت مردم خود را برگردن ایشان سوار کرده‌اید، و مردم را برخلاف فرمان خدا کشانیده، چون قیصر و کسری بر مردم حکم می‌رانید. ما آمدیم تا امر به معروف و نهی از منکر نماییم و مردم را به کتاب و سنت فراخوانیم و آن گونه که پیامبر فرمود شایستگی این کار با ماست.

ابن زیاد - لعنة الله علیه - شروع به هتاکي به مسلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام نمود.

مسلم فرمود: این تو و پدر توست که برای نامزاسزاوارترین هستید هر چه خواهی بکن ای دشمن خدا.

ابن زیاد بکیر - بکر - بن حمران خبیث ملعون را فرمان داد تا مسلم را به بالای قصر برده و به قتل برساند، او را به بالای قصر برده و مسلم به تسبیح و تقدیس و استغفار و صلوات بر پیامبر مشغول بود، گردنش را زد، و خود ترسان و لرزان فرود آمد. ابن زیاد گفت: تو را چه می‌شود؟

گفت: ای امیر در لحظه کشتنش مردی سیه‌گون زشت‌روی را روی خود دیدم که انگشت خود را می‌گزید - یا لبهای خود را می‌گزید - که هرگز آنچنان نترسیده بودم. ابن زیاد: شاید ترسیده‌ای ..

سپس فرمان قتل هانی بن عمرو را داد، او را برای کشته شدن می‌بردند و او می‌گفت: و امذحجاه، کجایند مذحج، و اعشیرتا، عشیره ما کجایند؟ گفتند: ای هانی گردن فراز دار.

گفت: من در بذل جانم سخنی نیستم و شما را برای کشتنم یاری نکنم. رشید غلام ابن زیاد گردنش را بزد و او را بگشت.

در شهادت مسلم و هانی، عبدالله بن زبیر اسدی^۱ - یا به قولی فرزددق^۲ - چنین

۱ - عبدالله بن الزبیر بن الاعشی - نامش قیس بن بجره بن قیس بن منقذ بن طریف بن عمرو بن قعین اسدی است. ادب الطف ۱/ ۱۴۶.

۲ - فرزددق همان بن غالب، ابو فراس از نوادر شعراء و استاد در لغت، و شریف در قومش بوده، پدر

سروده است:

فَإِنْ كُنْتُ لَا تَذَرِينَ الْمَوْتَ فَانْظُرِي إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ

اگر ندانی که مرگ چیست پس بنگر به هانی در بازار و به فرزند عقیل

إِلَى بَطْلٍ قَدْ هَشَمَ السِّيفُ وَجْهَهُ وَآخِرِ يَهُوَى مِنْ جِدَارِ قَتِيلٍ

آن مرد شجاع که شمشیر چهره‌اش را درهم شکسته و آن دیگر که از بالای جدار فرو می‌افتد

أَصَابَهُمَا جُورُ الْبَغْيِ فَاصْبِحَا أَحَادِيثَ مِنْ يَسَعَى بِكُلِّ سَبِيلٍ

آن دو را تیغ ستم از پای درآورده و اکنون داستان‌شان زیانزد هر خاص و عام است

تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضِجَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ

بیکری را می‌نگری که مرگ رنگ آن را تغییر داده، و خونی را که از پیکر جریان دارد

فَتَى كَانَ أَحْيَى مِنْ فَتَاةٍ حَيَّةٍ وَاقْطَعِ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيلٍ

جوانمردی که حیایش از حیای دوشیزه عقیقه فروتر است، او که قاطعتر از شمشیر دو دم صیقلی بود

أَيَّرَكِبَ أَسْمَاءَ الْهَمَالِيجِ أَمْنًا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَسْذُوحٌ بِذُحُولٍ

آیا دیگر آسوده خاطر بر اسبهای رهوار می‌نشینی، اکنون که منحج او را به فراموشی سپرد

تَطُوفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَى أَهْيَةِ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ

او که روزی قبیله مراد پیرامونش از سائل و مسئول در کمال آمادگی بودند

فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَشَارُوا بِأَخْبِكُمْ فَكُونُوا بِغَايَا أَرْضِيَّتِ بِقَلِيلٍ

اگر خون برادران را نجوید، پس مانند زنان زانیه به اندک پسانید

راوی گوید: عیبدالله بن زیاد خبر مسلم و هانی را به یزید گزارش داد، یزید در پاسخ وی را بر کار و قاطعیتش ستود و تشکر کرد، و وی را آگاهانید که بدو خبر رسیده حسین علیه السلام به سوی کوفه می‌آید، و فرمان داد هر که را که گمان برد بگیرد و حبس کند و به کیفر کشد.

و جدش نیز از اشراف بخشندگان بوده و در بیابان بصره در حدود ۱۰۰ سالگی وفات نمود. نيزانه

الادب ۱/ ۱۰۵-۱۰۸؛ جمهرة اشعار العرب: ۱۶۳؛ الاعلام ۸/ ۹۳.

امام حسین علیه السلام در سال ۶۰ هجری روز سه‌شنبه سوم یا هشتم ذیحجه، روز شهادت مسلم از مکه بیرون شد.

ابوجعفر محمد بن جریر طبری امامی^۱ در کتاب دلائل الامامة^۲ می‌گوید: ابومحمد سفیان بن وکیع^۳ از پدرش وکیع^۴ و او از اعمش^۵ آورده که می‌گفت: ابومحمد واقدی و زراره بن خلیج^۶ به من گفتند: سه روز قبل از حرکت حسین علیه السلام به سوی عراق^۷ وی را

۱- شیخ تهرانی در *الدریعة* ۲۴۱/۸ گوید: ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی مازندرانی متأخر از محمد بن جریر الطبری کبیر است، معاصر شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ هجری است و شاهد بر این، امروی است...

۲- *دلائل الامامة* یا *دلائل الائمة* را بعد از ۴۱۱ هـ تألیف نمود. شیخ تهرانی گوید: اول کسی که از این کتاب روایت کرد سید بن طاووس بود... و یادآور شدیم که کتابخانه سید بن طاووس در سال ۶۰۵ هـ مشتمل بر ۱۵۰۰ جلد کتاب بود، و از آن جمله نسخه کامل این کتاب بود که سید از اوائل و اواسط و اواخر آن به صورت متفرقه در تصانیف خود همراه با نام مؤلف آن آورده لیکن این نسخه جز به صورت ناقص به دست متأخرین نرسید. *الدریعة* ۲۴۴/۸.

۳- در مستدرکات علم رجال ۹۵/۴ آمده: سفیان بن وکیع ابومحمد نامش را یادآور نشده‌اند، محمد بن فرات و هان ازو و او از پدرش از اعمش آورده، محمد بن جریر ازو و از پدرش از اعمش در دلائل از معجزات روایت کرده.

۴- وکیع بن جراح بن ملیح روایی، ابوسفیان، حافظ حدیث، محدث عراق در عصرش بود، در کوفه متولد و در فید هنگام مراجعت از حج سال ۱۹۷-۱۹۹ وفات یافت.

تذکره الحفاظ ۲۸۲/۱؛ *حلیة الاولیاء* ۳۶۸/۸؛ *میزان الاعتدال* ۲۷۰/۳؛ *تاریخ بغداد* ۴۶۶/۱۳؛ *الاعلام* ۱۱۷/۸.

۵- اعمش، سلیمان بن مهران اسدی ولاتی، تابعی اهل ری، نشو و وفاتش در کوفه، حدود ۱۳۰۰ حدیث روایت کرده، وفات ۱۴۸ هـ. ق.

الطبقات ۲۳۸/۶؛ *الوفیات* ۲۱۳/۱؛ *تاریخ بغداد* ۳/۹ و *الاعلام* ۱۳۵/۳.

۶- مستدرکات علم رجال ۴۲۵/۳، زراره بن خلیج و زرار بن صالح را دو نفر به حساب آورده او ظاهراً باید اسم شخص واحد باشد یعنی دو اسم، اسم شخص واحد است، و او هم از اصحاب حسین است و ازو معجزه دیده و حضرت به او خبر از شهادت خود و یارانش را داده، او به نقل از ابن صالح گوید: سه روز قبل از خروج حسین به حضورش تشرف یافت.

ملاقات نمودیم و از ضعف کوفیان و این که قلوب مردم با او و شمشیرهایشان علیه اوست بدو گزارش دادیم.

امام حسین علیه السلام با دست به سوی آسمان اشارت فرمود، ابواب آسمان مفتوح گردیده و فرشتگان بی شماری که عدد آن را جز خدای عز و جلّ نشمارد فرود آمدند. امام علیه السلام فرمود: اگر تقارب اشیاء و حضور اجل نبود با آنان با این نیرو می جنگیدم لیکن به یقین می دانم که جایگاه شهادتم و اصحابم در آنجاست که جز فرزندان علی نجات نیابد.

در روایت آمد که: به گاه عزیمت به جانب عراق امام حسین علیه السلام برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ، خُطُّ الْمَوْتِ عَلَى وَلَدِ آدَمَ مَخْطُ الْفَلَادَةِ عَلَى جَبَدِ الْفَتَاةِ، وَمَا أَوْلَهْنِي إِلَى اسْتِيقَ اسْلَافِي اسْتِيقَ يَقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ خَيْرٌ لِي مَضْرَعُ أَنَا لِأَقِيبِهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطُّعُهَا ذُنَابُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاطِسِ وَ كَرَبَلَاءَ قَيْمَلَانَ مِنِّي أَكْرَاشاً جَوْفاً وَ أَجْرِبَةً سَغْباً، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطُّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبُوا عَلَى بَلَائِهِ وَيُوقِنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لُحْمَتُهُ، بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَضْرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرَّبُهُمْ عَيْتُهُ وَيُنَجِّزُهُمْ وَعْدُهُ مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَزَحِلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُضْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

ستایش مر خدای راست، و مشیت از آن او، و قوت و نیرویی جز به خدا نباشد (قوت هم از اوست) و درود خدا به رسول مکرم او (و آتش) و سلام خدا بر او باد،

۷- عراقان: کوفه و بصره است و عراق را سواد گویند به دلیل پوشش آن از زراعات و نخلستانها و درختان. حدّ طولی سواد از حدیثه در موصل بوده تا آبادان و حدّ عرض آن از عذیب در قادسیه تا حلوان و اما طول عرفی عراق از طول سواد کمتر است.

آرایش مرگ بر فرزند آدم چون آرایش گردنبند بر گردن دوشیزگان است، گرایش و اشتیاقم به زیارت اسلافم (جد و پدر و مادر و برادرم) چون اشتیاق یعقوب به یوسف است، و برایم قتلگاهی گزیده شد که من بدان جایم باید رفت، گوثیا می‌نگرم که گرگهای بیابان بندبند مفاصلم را از هم جدا کنند در میان نوایس^۱ و کربلاء، چه شکمها از من پُر، و چه انبانها که از من آکنده گردد، گریزی از آنچه بر قلم تقدیر رفته نیست، ما - اهل البیت - خشنودی خدا را خرسندی خود دانسته، بر بلایش صابریم، و او اجر صابران را به ما می‌دهد، هیچ گوشت پیامبر (پاره تن) او از وی جدا نگردد مگر آن که در حضیرة القدس نزدش گرد آید، چشمش بدانها روشن گردیده و بدانها وعده‌اش انجام گردد، هر کس که در راه ما خون نثار و بذل می‌کند، و لقای خدا را توطن نفس خویش می‌نماید، پس آماده کوچیدن با ما باشد، چه ما انشاءالله بامداد فردا حرکت می‌کنیم.^۲

از محمد بن داود قمی^۳ از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در آن شب که حسین علیه السلام در بامدادش عزیمت از مکه به خارج نمود محمد حنفیه^۴ به خدمت امام

۱ - نوایس، مقبره عمومی نصاری قبل از فتح اسلامی بود که در اراضی نواحی حسینی نزدیک نینوا واقع بود. ثراث کربلاء: ۱۹.

۲ - در نسخه (ع) بعد از: مصباحاً آن شاءالله آمده که: معمر بن مثنی در مقتل الحسین این عبارت را آورده: چون روز ترویه شد (۸ ذیحجه) عمر بن سعد بن ابی وقاص با لشکری گران وارد مکه شد، یزید مأمورش کرده بود که با حسین علیه السلام بجنگد یا او را به قتل برساند، و امام علیه السلام همان روز ترویه از مکه خارج شد.

این عبارت در نسخه ر.ب. نیامده و ما در پاورقی آوردیم بدین احتمال که شاید از تعلیقات مصنف بر کتاب بوده، و بعدها در استنساخها به متن کتاب راه یافته باشد.

۳ - محمد بن احمد بن داود بن علی شیخ الطائفة أبو الحسن قمی متوفای ۳۶۸ هـ صاحب کتاب المزار از اجلة مشایخ مفید است که حسین بن عیبدالله الفضائری نیز از وی روایت دارد، الطبقات القرن الرابع: ۲۳۶.

۴ - أبو القاسم محمد الاکبر فرزند علی علیه السلام است و حنفیه لقب مادرش خوله دخت جعفر است، او کثیر العلم و الورع بود و بشدت نیرومند، و منازعه‌اش در امر امامت با امام سجاده علیه السلام، و بعد هم

مشرف گردید که عرض کرد: برادرم! بی وفایی مردم کوفه را به پدر و برادرت می شناسی، و می ترسم با تو آن کنند که با پیشینیان کردند، اگر در حرم اقامت فرمایی، عزت و حرمت و مناعتت نیازی به بیان ندارد.

فرمود: «برادرم! از آن می ترسم که یزید بن معاویه در حرم ترورم کرده، و با این جنایت حریم حرمت حرم شکسته و دریده شود».

عرض کرد: بنابراین به سوی یمن یا به سوی بیابان عزیمت فرمای، چه تو مناعتت از همگان افزون بود و کسی را توان دستیابی بر تو نیست.

فرمود: «پیشنهادت را مورد بررسی و نظر قرار می دهم».

سحرگاهان حسین علیه السلام آماده حرکت شد، خبر به محمد حنفیه رسید، با شتاب آمد و مهار شتر برادر را بگرفت و عرض کرد: مگر وعده نفرمودی که در پیشنهادم امعان نظر فرمایی؟

فرمود: «چرا».

عرض کرد: پس این شتاب در حرکت چیست؟

فرمود: «بعد از رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای حسین، خارج شو، چه خدا می خواهد تو را کشته ببیند».

عرض کرد: انا لله و انا اليه راجعون. حال که چنین است، بردن زنان با خود چه معنا دارد؟

فرمود: «پیامبر فرمود: که خدا می خواهد آنان را در کسوت اسارت ببیند».

خدا حافظی کرد و رفت.^۱

تسلیم شدنش و اذعان به امامت امام سجاد و انداختن خود بر قدم امام سجاد مشهور است. وفاتش ۸۰ یا ۸۱ هـ. ق. بود.

تفیع المقال ۱۱۵/۳؛ وفیات الأعیان ۹۱/۵؛ الطبقات ۹۱/۵.

۱- در نسخه (ع) بعد از جمله: (خدا حافظی کرد و رفت) آمده:

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب الرسائل از محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، از ایوب بن

نوح، از صفوان، از مروان بن اسماعیل از حمزه بن حمران، از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که: ما سخن از قیام حسین علیه السلام و تخلف محمد حنفیه از امام داشتیم، که امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه، حدیثی را به تو می‌گویم که بعد از این مجلس از من بار دیگر مپرس.

حسین علیه السلام بگاه عزیمت کاغذ خواست و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به بنی‌هاشم، اما بعد، آن که به من پیوندد به شهادت رسد، و آن که تخلف کند به پیروزی نائل نگردد. والسلام.

شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان در کتاب *مولد التین و مولد الأوصیاء صلوات الله علیهم* به اسنادش از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: چون امام حسین علیه السلام از مکه به سوی مدینه حرکت کرد (ظاهراً باید از مدینه به سوی مکه حرکت کرد صحیح باشد. مترجم) افواجی از فرشتگان غرق در سلاح سوار بر مرکبهای بهشتی به حضورش تشرّف حاصل کرده گفتند: ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر، خدا در بسیاری موارد پیامبرش را با ما یاری فرموده و اکنون ما را به یاریت فرستاده است.

امام علیه السلام فرمود: موعید مادر سرزمین شهادت من است و آن هم کربلاست، چون بدان جا رسیدم نزد آمد. گفتند: ای حجة الله، براستی که خدا ما را فرمان داد که در خط سماع و طاعت شما باشیم، آیا از دشمنی بیم داری که برخورد کنی، که در این صورت ما با توایم. فرمود: آنان را دسترسی به من نیست تا به بقعه خود برسم.

افواجی از مؤمنان جنّ نزد امام شرفیاب گردیده گفتند: مولای ما، ما شیعه و انصار توایم به هر چه خواهی فرمان ده، اگر فرمایی تمام دشمنانت را تباه کنیم بدون آن که از جایت حرکت فرمایی.

امام درباره‌شان دعای خیر کرد و فرمود: آیا در کتاب خدا که بر جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فرود آمده نخواندید که فرمود: (بگو اگر در منازلتان باشید آنان که بر آنان شهادت نوشته شده آنان را بدان جا فرستد) اگر من بدین جا اقامت نمایم، این خلق نگویند سار چگونه امتحان شده و اختبار گردند، و در قبرم که خوابگاه گستراندن زمین برایم برگزیده جز من کی ساکن شود، آن جا که پناهگاه شیعیان و دوستان ما خواهد شد، در آن جاست که اعمال و نمازشان پذیرفته شده، آن جا که مسکن آنان شده محل امان در دنیا و آخرتشان باشد؟ شما روز شنبه - در روایت دیگر روز جمعه - که در پایان آن روز به شهادت می‌رسم، و تمام جوانان و یارانم به شهادت می‌رسند و سر من سوی یزید بن معاویه برده می‌شود، در کربلا حاضر شوید.

سپس حسین علیه السلام به مسافرت ادامه داد تا به تنعیم^۱ رسید و در آن جا با کاروانی برخورد که بحیر بن ريسان حمیری فرماندار یمن برای یزید هدایا می برد. حسین علیه السلام هدایا را به عنوان ولایت مأخوذ داشت، و به شتربانان فرمود: هر که خواهد با ما به عراق آید از مصاحبت نیکوی ما بهره مند گردیده کرایه او را مستوفی بپردازیم، هر که نخواهد کرایه اش را تا بدین جا پرداخت نماییم.

جمعی با امام رفتند و دیگران امتناع ورزیدند.

امام علیه السلام به سیر ادامه داد تا به ذاتِ عَرَق^۲ رسید و بشر بن غالب^۳ را دیدار فرمود که از عراق می آمد، از وضع عراق پرسید.

جنیان گفتند: ای حبیب الله و فرزند دوستش به خدا که ما اگر امر تو را واجب نمی دانستیم و از این حقیقت آگاه نبودیم که مخالفت، با تو روا نیست به مخالفت برمی خاستیم و تمام دشمنانت را قیل از آن که به تو دست یابند می کشتیم.

امام فرمود: به خدا که ما از شما نیرومندتریم، لیکن تا آن که هلاک می گردد یا بیّنه باشد و آن که زنده ماند با دلیل باشد.

آنچه که در این پاورقی آمد در نسخه ر. ب. نیامده، و ما آن را در حاشیه (پاورقی) می آوریم به دلیل احتمال این که مصنف در حاشیه کتاب آورده و بعدها در متن کتاب راه یافته باشد.

۱- تنعیم (بر وزن تکریم) محلی در قسمت جلّ مکّه است. میان مکّه و سرف به فاصله دو فرسخ از مکّه - یا چهار فرسخ به روایتی - تنعیم خوانده شد چون کوهی به نام نعیم و کوهی از سوی چپش به نام ناعم و خود بیابان را نعمان خوانند. در تنعیم مساجدی پیرامون مسجد عائشه قرار دارد و میقات مکیون در عمره است. معجم البلدان ۴۹/۲.

۲- ذات عرق، محل تهلیل عراقیان است، و آن حدّ بین نجد و تهامه است، و گفته شد: عرق کوهی است در راه مکّه، و از آن است ذات عرق، اصمعی گوید: آنچه زمین از بطل الزّمه بلند شود تا ارتفاعات ذات عرق و عرق کوه مشرف به ذات عرق است.

معجم البلدان ۱۰۷/۴ - ۱۰۸.

۳- در مستدرکات علم الرجال ۲۳/۲ آمده: بشر بن غالب اسدی کوفی، از اصحاب حسین و سجاد علیه السلام است، شیخ در رجالش، و هراقی او را از اصحاب امیر المؤمنین و حسنین و سجاد شمرده، او و برادرش بشیر راویان دعای عرفه حسین اند... او را روایاتی از حسین است که در حدّقه آمده، آورده ام، عبدالله بن شریک از او روایت دارد.

عرض کرد: آنها را در حالی پشت سر نهادم که دلهاشان با تو و شمشیر هاشان در استخدام بنی امیه بود.

امام علیه السلام فرمود: «برادر اسدی درست گفته: همانا خدا آنچه را بخواهد می‌کند و حکم هم اراده اوست».

راوی گوید: امام به حرکت ادامه داد تا به ثعلبیه^۱ رسید، وقت ظهر بود، امام سر بر بالین نهاد و به خوابی سبک رفت و بیدار شد و فرمود: «در رؤیا دیدم که هاتفی می‌گفت: شما در مسیر هستید و مرگ شما را به جنت می‌برد».

فرزندش علی عرض کرد: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟
فرمود: «چرا پسر من سوگند بدو که بازگشت بندگان به سوی اوست».

عرض کرد: بنابراین پدرم! ما از مرگ پروایی نداریم.
حسین علیه السلام فرمود: «خدا تو را بهترین پاداش که هر فرزندی را در برابر پدر می‌دهد بدهد».

آن شب را امام در آن جا به سر برد، در بامداد مردی مکتبی به اباهیره از دی کوفی نزد امام آمد و بروی سلام کرد.
سپس گفت: فرزند رسول الله! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم رسول الله جدت بدر آورد؟

حسین علیه السلام فرمود: «ای اباهیره ای بر تو، همانا بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم، و به آبرویم تاختند عنان شکیبایی را از دست ندادم، اکنون خونم را خواستند گریختم، سوگند به خدا که قطعاً این گروه طاغی و یاغی مرا خواهند کشت و خدا لباس ذلت فراگیر را بر آنان پوشانده و شمشیر را بر آنان حاکم، و کسی که آنان را به

۱- ثعلبیه، به فتح اول از منازل راه مکه به کوفه بعد از شقوق و پیش از خزیمه می‌باشد، و آن جا دوسوم راه بود و پایین‌تر از آن آبی به نام ضویجعه با فاصله یک میل، ثعلبیه خوانده می‌شد که دلیل آن اقامت ثعلبیه بن عمرو در آن نقطه بوده، و گفته شده: ثعلبیه بن دودان بن اسد، نخستین کسی بود که در آن نزول کرده است. معجم البلدان ۷۸/۲.

خاک سیاه مذلت و خواری بنشانند بر ایشان مسلط کند تا آن جا که خواری تر از قوم سبا که زنی بر آنان سلطنت کرده بر اموال و خونهایشان حکم راند خواهند شد».

امام علیه السلام از آن جا کوچید، جمعی از بنی فزاره و بجلیله حدیث کرده گفتند: ما با زهیر بن قین^۱ از سفر مکه بازمی گشتیم که با حسین علیه السلام هم مسیر و همراه شدیم و از این قضیه ناراحت بودیم زیرا با امام زنان همراه بودند، هر زمان امام اراده نزول می فرمود: ما کنار می گرفتیم، روزی امام در ناحیه ای فرود آمد که ما نیز ناچار با امام در همان مکان فرود آمدیم. در حال خوردن غذا بودیم که فرستاده حسین علیه السلام آمد و بر ما سلام کرد.

بعد به زهیر بن قین گفت: امام تو را فراخوانده، هر یک از ما غذای در دست را فروافکنندیم و کاملاً بی حرکت ماندیم.

همسر زهیر - دیلم دخت عمرو^۲ - به وی گفت: سبحان الله، عجباً، آیا فرزند رسول الله تو را فرا خوانده و تو اجابت نمی نمایی، چه می شد می رفتی و سخن امام را گوش فرامی دادی.

زهیر نزد امام مشرف گردیده، چیزی نگذشته بود که با شادمانی و با چهره درخشان بازگشت، و فرمان داد تا خیمه و خرگاه را برکنند و با بار و بنه و خیمه به

۱ - زهیر بن قین بجلی، بجلیله شاخه ای از قحطانیه است، زهیر شخصیت بارز جامعه کوفه بوده، به نظر می آید، در زمان پیوستن به امام مسن بوده، در زیارتنامه از وی تکریم ویژه گردیده، در بین راه به امام پیوست، با آن که در ابتداء به این ملاقات راغب نبوده است، قبل از جنگ در برابر سپاه کفر خطبه ایراد نمود و بعد فرمانده میمنه اصحاب امام شد.

تاریخ طبری ۵/ ۳۹۶ - ۳۹۷، ۶/ ۴۲۲ و رجال الشیخ: ۷۳ و انصار الحسین: ۸۸.

۲ - این همان زن است که به غلام زهیر بعد از شهادتش گفت: برو و آقایت را کفن نما، غلام رفت و حسین را بی کفن دید و با خود گفت: آقایم را کفن کنم و حسین را بی کفن بگذارم، حسین را کفن کردم و به بانو گفتم، گفت: آفرین، کفن دیگری داد و رفتم و او را کفن کردم.

ترجمة الامام الحسین از کتاب الطبقات که در مجله تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۹۰ چاپ شده، اعلام النساء المؤمنات: ۳۴۱.

حسین علیه السلام پیوست.

زهیر به همسرش گفت: تو نیز مطلقه‌ای، زیرا نمی‌خواهم در زندگی با من جز خیر و رفاه بینی. من تصمیم گرفته‌ام در خدمت امام باشم و جان و تنم را فدایش کنم، بعد هم مالش را بدو عطا کرده با یکی از عموزادگانش وی را روانه اهلش نمود. زن به گاه و دایع با شوهر برخاست و گریست و گفت: خدا خیرت دهد، خواسته‌ام از تو این است که مرا نزد جدّ حسین علیه السلام در قیامت به یاد آوری. بعد به یارانش گفت: هر که خواهد با من باشد باشد، و الا این آخرین دیدار ماست.

حسین علیه السلام چون به منزل زباله^۱ رسید، خبر شهادت مسلم بن عقیل به عرض ایشان رسید، و با پخش این خبر، دنیاپرستان و ارباب حرص و آز از امام جدا و پراکنده شدند و اهل و خیار اصحابش با وی پیائیدند. راوی گوید: از شدت گریه و ناله برای شهادت مسلم زمین به لرزه درآمد، و اشکها سیل آسا از دیدگان جاری شد.

و آن‌گاه حسین علیه السلام به جانب آن جا که خدایش فراخوانده بود حرکت فرمود و با فرزدق برخورد کرد، فرزدق بعد سلام به امام عرض کرد: فرزند پیامبر، چگونه به کوفیان که عموزاده تو مسلم و شیعه تو را کشتند اعتماد می‌کنی؟ از چشمهای مبارک امام اشک بارید و فرمود: «خدا مسلم را رحمت فرماید، او به سوی روح و ریحان و تحیت و رضوان خدا شتافت، او وظیفه‌اش را به پایان برد و وظیفه ما باقی است».

بعد این اشعار را زمزمه کرد:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ

۱- زباله به ضم اول منزلی است سر راه مکه - کوفه، و آن دهی آباد بود، و دارای بازار مابین واقصه و ثعلبیه، سکونی گوید، زباله بعد از قاع از کوفه و پیش از شقوق است که دارای حصار و مسجد جامع برای بنی غاضریه از بنی اسد می‌باشد. معجم البلدان ۱۲۹/۳.

اگر دنیا چیز گرانبهائی به حساب آید، قطعاً ثواب خدا برتر و ارزشمندتر است

وَ إِنْ تَكُنْ الْآبِدَانِ لِلْمَوْتِ انْشَبْتَ فَقَتَلَ امْرُءٌ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلَ

و اگر بپنجا برای مرگ پدید آمده‌اند، پس شهادت در راه خدا برتر است

وَ إِنْ تَكُنْ الْأَرْزَاقُ قِسْماً مُقَدَّراً فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ

و اگر قسمت ارزاق مقدر است، پس حرص کم در تلاش چه زیباتر است

وَ إِنْ تَكُنْ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَعْلُهَا قَمًا بَالٌ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ

و اگر واقعاً جمع اموال برای ترک است، پس چرا شخص باید در اموال متروک بخل بورزد

راوی گوید: حسین علیه السلام نامه‌ای به سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه به شداد و جمعی از شیعیان کوفه نوشت و با قیس بن مسهر صیداوی^۱ فرستاد. قیس چون به نزدیک کوفه رسید، حصین بن نمیر^۲، مأمور ابن زیاد راه را بر وی بست و در پی تفتیش وی برآمد، قیس نامه امام را دریده و نابود کرد، حصین وی را نزد ابن زیاد فرستاد.

چون نزد ابن زیاد رسید، گفت: تو که هستی؟

قیس: من مردی از شیعیان امیرالمؤمنین و فرزندش می‌باشم؟

ابن زیاد: چرا نامه را دریدی؟

قیس: تا ندانی در آن چه نوشته شده.

۱- قیس بن مسهر اسدی از عدنان، جوانی است کوفی از اشراف بنی اسد و یکی از حاملان نامه‌های کوفیان به حسین، بعد از خبر بیعت نکردن و حضور امام در مکه با مسلم به کوفه بازگشت، نامه مسلم را که حاوی بیعت مردم و دعوت امام به کوفه بود به امام رسانید.

تاریخ طبری ۳۹۴/۵ - ۳۹۵؛ رجال الشیخ: ۷۹؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۲؛ انصار الحسین: ۱۲۳ - ۱۲۴.

۲- حصین بن نمیر کنده سکونی، از سرهنگان سرسخت و قس القلب در عصر بنی امیه و اهل حمص بوده، کعبه را به منجیق بست و در نهایت امر، فرمانده میمینه ابن زیاد در جنگ با ابراهیم اشتر بود که نزدیک موصل سال ۶۷ اتفاق افتاد، کشته شده و به دارالبوار شتافت.

التهدیه این صاگر ۳۷۱/۴ و الاعلام ۲۶۲/۲.

ابن زیاد: نامه از کی و برای کی بود؟

قیس: از حسین علیه السلام به جمعی از کوفیان که نامه‌های آنان را نمی‌دانم.

ابن زیاد برآشفته و گفت: به خدا که دست از تو بر نمی‌دارم جز آن که اسامی این گروه را بگویی یا بر فراز منبر رفته و حسین و پدر و برادرش را لعن کنی و الا قطعه قطعه‌ات کنم.

قیس گفت: اما اسامی گروه را نخواهم گفت: و اما لعن کردن حرفی ندارم.

قیس به منبر آمد و خدای را ستایش کرد و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و بسیار طلب رحمت برای علی و فرزندان صلوات الله علیهم نمود و بر ابن زیاد و پدرش لعن فرستاد و هكذا گردنکشان بنی امیه را تا آخریشان لعنت فرستاد. و انگاه گفت: مردم، من فرستاده حسین علیه السلام نزد شمایم و او را در فلان منزل پشت سر گذاشتیم، دعوتش را بپذیرید.

این خبر به ابن زیاد رسید، فرمان داد تا از فراز قصر فرو افکندندش که به شهادت رسید.

خبر شهادت قیس به امام حسین علیه السلام رسید، اشک از چشمهای مبارکش جاری گردید و گفت: «خداوندا برای ما و شیعیان ما منزلی پاک و با کرامت مقرر دار و ما و آنان را در قرارگاه رحمت گرد هم آور، چه تو بر هر چیز توانایی».

در روایت آمده که: این نامه را حسین علیه السلام از حاجز فرستاد، و گفته‌اند: جز این نیز آمده.

راوی گوید: حسین علیه السلام کوچید تا به دو منزلی کوفه، که با حزن یزید^۱ به همراه

۱- حزن یزید بن ناجیه بن سعید از بنی ریاح بن یربوع، از شخصیت‌های بارز کوفه، پیشوایی از اشراف تمیم، یکی از فرماندهان اموی در کربلاء بود، و او قیادت قبیله تمیم و همدان را داشت، با حسین در پای کوه ذی حسم برخورد، در عاشورا قبل از شعلهور شدن ناره جنگ بین امام و سپاه کفر توبه کرده و همراه امام جنگ سختی نمود تا آنکه شهید شد.

تاریخ طبری ۲۲۲/۵ و ۴۰۰ و ۴۲۷؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۳؛ رجال الشیخ: ۷۳؛ البدایة و النهایة

هزار سوار بر خورد نمود.

حسین علیه السلام: آیا از مایید یا علیه ما؟

حرّ: بلکه ای ابا عبدالله، علیه شما.

حسین علیه السلام: «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم».

سخنان بسیاری میان آنان گفته شد و آخر الامر حسین علیه السلام فرمود: «حال که برخلاف نوشته ها و فرستاده هایتان نظر دارید، من از آن جا که آمده ام بدانجا بازمی گردم».

حرّ و لشکرش با این پیشنهاد مخالفت کرده مانع شدند. حرّ گفت: ای فرزند رسول الله! راهی را در پیش گیر که به کوفه یا مدینه منتهی نگردد تا من نزد ابن زیاد اعتذار جسته به این که شما با ما در راه مخالفت ورزیدید.

امام علیه السلام از سوی چپ راه بحرکت ادامه داد تا به عذیب الهجانات^۱ رسید.

گوید: در این جا بود که نامه ابن زیاد به حرّ رسید که او را در مدارای با حسین علیه السلام توبیخ و او را امر به تضییق و تنگ کردن عرصه بر امام کرده بود.

حرّ با لشکر متعرّض امام شده و مانع از ادامه سیر او شدند.

حسین علیه السلام فرمود: «مگر دستورت عدول از راه نبود؟»

حرّ گفت: چرا، و لیکن نامه امیر است که رسیده و فرمانم داده که عرصه را بر تو

تنگ کرده و بر من جاسوسی گمارده تا خواسته های امیر را به اجرا درآورم.

راوی گوید: حسین علیه السلام در میان یاران خود برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و

بعد از حمد خداوندی یادی از جدّش فرموده و بروی درود فرستاد و فرمود: «کار بر

ما چنان شده که می بینید، دنیا متغیّر گردیده، چهره نازیبای خود را به ما نشان می دهد

و خوابهایش پشت کرده و بریده و نارسا استمرار دارد، و از آن چیزی جز ته جرحه

۱/ ۱۷۲/ ۸؛ الکامل فی التاریخ ۱۹/ ۴؛ انصار العسین: ۸۴-۸۵ و الاعلام ۱۷۲/ ۲.

۱- عذیب الهجانات نزدیک عذیب القوادم و عذیب القوادم آبی است میان قادسیه و مغیثه.

فاصله میان آن با قادسیه چهار میل است. جز این نیز گفته شده. معجم البلدان ۹۲/ ۴.

بازمانده در ظرف به جای نمانده، و زندگی پست و ناچیزی چون چراگاه ناگوار به چشم نمی خورد، مگر نمی نگرید که به حق عمل نشده و از باطل رادع و مانعی نیست، چه زیبا است که مؤمن «در راه خدا» راغب لقاء پروردگارش (با شهادتش) گردد، چه من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ملالت نمی بینم.

زهیر بن قین برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول الله، خدا ما را در راه هدایت و در التزام خدمت استوار بدارد، فرموده ات را شنیدیم، اگر ما همیشه به صورت پاینده در دنیا باقی می ماندیم، ما قیام در رکابت را، بر دنیا و آن زندگی برمی گزیدیم. هلال بن نافع بجلی^۱ از جا بخت و به عرض رسانید: به خدا ما ملاقات پروردگارمان را ناروا نمی بینیم، و ما همواره بر نیات و بینشهای خود استوار، با دوست دوست و با دشمن دشمنیم.

بریر بن حصین^۲ - خضیر - برخاست و معروض داشت: ای پسر رسول الله، به خدا سوگند خدا بر ما منت نهاد تا توفیق یابیم همراه تو - در راه هدفت - بجنگیم تا آن جا که اعضای ما تکه تکه گردیده، و آنگاه در قیامت، جد تو شفیع ما باشد.

سپس حسین علیه السلام برخاست و بر نشست، حرکت کرد و حرّ و لشکرش گاهی مانع از حرکت شده، و گاهی نیز با وی حرکت می کردند تا امام به کربلاء رسید و این روز

۱ - ظاهراً او باید نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العسیره بن مذحج مذحجی باشد نه بجلی، او سیدی شریف و شجاع و قاری و امین بر حدیث بوده، و از اصحاب امیر المؤمنین، و حاضر در حروب ثلاثه آن حضرت بود و در کربلا مر او را داستانهای زیادی است که در مقاتل آمده است. ابصار المین ۸۶-۸۹؛ طبری ۲۵۳/۶؛ ابن اثیر ۲۹/۴؛ البدایة ۱۸۴/۴.

۲ - در بعضی از مصادر بدیر بن خفیر آمده و ظاهراً باید بریر بن خضیر باشد و این اولی است. او سید قاریان، شیخی تابعی و عابد و قاری قرآن و از شیوخ قرائت در مسجد کوفه بود، او را نزد همدانیان مظهر شرف و توانایی است، در جامعه کوفه از اشتها و احترام برخوردار بوده، و او همدانی از کهلان است. وطنش کوفه بود، تلاش کرد تا عمر بن سعد را از پذیرش ولایت در حکومت بنی امیه برکنار دارد.

طبری ۴۲۱/۵؛ معجم ۲۸۹/۳؛ المناقب ۱۰۰/۴ و بحار ۱۵/۴۵.

دوم محرم بود، پرسید: «این زمین را چه نام است».

گفته شد: کربلاء.

امام فرمود: (انزلوا، هاهنا والله محط رکابنا وسفک دماننا، هاهنا والله محط قبورنا، وهاهنا والله سبی حریمننا، بهذا حدثنی جدی)؛ «فرود آید، به خدا که این جا جای فرود آمدن و ریختن خونهای ماست، و اینجا جایگاه قبور ماست، به خدا که این جا جای به اسارت رفتن حرم ماست و این خبر را جدم به من داده است».

همگان فرود آمدند، و جز با لشکرش نیز در کناری فرود آمدند، و حسین علیه السلام نشست و شمشیرش اصلاح می کرد و می فرمود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

تو بر تو ای روزگار که چه بد دوستی هستی و چقدر در هر شبانگاه و بامداد برای تو بود

مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالْدَّهْرُ لَا يَنْقُتُ بِالْبَدِيلِ

چقدر جوینده که به کشتن رفته و این روزگار است که به نخبگان قناعت نرزد

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ فَإِلَى سَبِيلِ

همانا امر به نزد پروردگار است، و هر زنده ای راهی در پیش دارد

مَا أَقْرَبَ الْوَعْدُ إِلَى الرَّحِيلِ إِلَى جَنَّاتٍ وَإِلَى مُقِيلِ

وعدۀ زمان کوچیدن به بهشت خدای چقدر نزدیک است

راوی گوید: زینب^۱ دختری فاطمه علیها السلام این سخنان را بشنید و گفت: برادرم این

سخن تو سخن کسی است که به مرگ خود یقین دارد.

۱- زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام خواهر حسن و حسین علیهما السلام، عقیله بنی هاشم، همسر عموزاده اش عبدالله بن جعفر، با برادرش حسین در کربلا حضور داشت، از کربلا به کوفه و سپس به شام به اسارت رفت، او شکیا بود و قلبی استوار داشته، بلند مرتبه فصیح و خطیب بود، وفاتش سال ۶۲ بنا به شهر روایات در مصر بوده است.

برای اطلاع بیشتر به کتاب زینب الکبری شیخ جعفر نقدی رجوع شود که شرحی مستوفی است از شخصیت بارز حضرت زینب سیدة النساء پس از مادرش زهراء علیها السلام.

فرمود: آری خواهرم.

زینب: وای بر من، حسین مرا خبر از مرگ خود می‌دهد.

گوید: زنان گریستند و لطمه بر چهره‌ها زده گریبان چاک زدند.

ام‌کلثوم^۱ ندا برداشت: وَاَمَحْمَدًا وَاَعْلِيَاءَ وَاِثْمَاءَ وَاَفَاطِمَتَا وَاَحْسَنًا وَاَحْسِنَا. وای از ضایعه بعد از تو ای اباعبدالله.

حسین علیه السلام خواهر را تسلی داد و فرمود: (یا اختاه تعزّی بعزاء الله، فإِنَّ سَكَّانَ السَّمَوَاتِ يَمُوتُونَ وَاَهْلَ الْاَرْضِ لَا يَبْقَوْنَ وجميع البرية يهلكون، یا اختاه یا ام‌کلثوم! و انتِ یا زینب و انتِ یا رقیه و انتِ یا فاطمه و انتِ یا رباب! انظرنَ إذا أنا قُتِلْتُ فلا تشقن علی جیباً ولا تخمشن علی وجهاً ولا تقلن علی هجرأ). «خواهرم! خود را به آرامش خدا تسلی ده، چه ساکنان آسمانها می‌میرند و زمینیان به جای نمانند، و ماسوی الله به مرگ گرفتار آیند.

بعد فرمود: «خواهرم ام‌کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیه^۲ و تو ای فاطمه،^۳ و تو

۱- ام‌کلثوم دختری امیرالمؤمنین علیه السلام، مادرش فاطمه علیه السلام، خواهر حسن و حسین و زینب عقیله بنی‌هاشم است. مسئله ازدواجش با عمر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین است، و پاره‌ای از موارد با خواهرش زینب که کنیه هر دو ام‌کلثوم است مورّخان را به اشتباه کشانیده است. *أجوبة المسائل التسوية: ۲۲۶؛ الاستفتاء: ۹۰؛ الاستیعاب ۴/ ۴۹۰؛ اعلام النساء المؤمنات ۱۸۱ - ۲۲۰ و سایر مصادر.*

۲- مورّخان از رقیه ذکر می‌نیاورده‌اند، سید امین در *ایمان ۳۴/۷* آورده: در محله العمارة دمشق قبر و مشهدی که زیارتگاه است بدو منسوب است، میرزا علی اصغر خان صدراعظم ایران در سال ۱۳۲۳ ه. آن را تجدید بنا نمود.

۳- فاطمه دختری امام حسین، تابعیه از روایت حدیث بوده از جداهش فاطمه علیه السلام مرسلأ و از پدرش روایت کرده، با عمه‌ها زینب و ام‌کلثوم و خواهرش سکینه به اسارت به شام رفت. به مدینه بازگشت و با عموزاده‌اش حسن بن حسن ازدواج کرد و بعد از وفات شوهرش با عبدالله بن عمرو بن عثمان ازدواج کرد و پس از مرگ او از ازدواج مجدد امتناع ورزیده تا آن‌که در سال ۱۱۰ ه. وفات یافت.

ای رباب^۱ بنگرید بعد از شهادتم مبادا گریبانی را چاک زده یا چهره‌ای را خراشیده، یا سخنانی ناروا بر زبان رانید».

روایت از طریق دیگر: زینب چون ابیات را شنید - او در جایی تنها و خالی از مخدرات حرم بود - با پای برهنه در حالی که لباسش به زمین کشیده می‌شد به حضور برادر رسید و گفت: وای بر من، ایکاش مرگ مرا از این زندگی آزاد می‌کرد، امروز گوئیا مادرم فاطمة الزهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن المجتبی را از دست دادم، ای خلیفه گذشتگان و ای پناه بازماندگان.

حسین علیه السلام نظری به خواهر افکند و فرمود: «خواهرم عنان بردباری را از کف مده».

عرض کرد: پدرم و مادرم به فدایت، فدایت گردم، آیا بزودی به شهادت می‌رسی؟

اما غصه گلوگیر را فرو برده و چشمهای مبارکش اشک آلود شده، سپس فرمود: «هیاهات هیاهات، اگر مرغ قطار شبی آرام می‌گذاشتند به خواب می‌رفت».

عرض کرد: ای وای آیا خود را در معرض غضب می‌نهی، همین قلبم را بیشتر جریحه‌دار می‌کند و بر من ناگوارتر است، و آنگاه گریانش را درید و بیهوش شد.

امام برخاست، و بر چهره خواهر آب ریخت تا بیهوش آمد، بعد تسلیتش داد و مرگ پدر و جدش «صلوات الله علیهم اجمعین» را به یادش آورد.

یکی از انگیزه‌های احتمالی که موجب شد حسین علیه السلام حرم و عیالش را بکوچاند این بوده که اگر امام اهل حرم را در حجاز یا یکی از شهرهای دیگر به جای

۱- رباب دختر امرئ القیس بن عدی، همسر حسین السبط الشهید با او در کربلاء بود و بعد از شهادت امام با اسراء به شام رفت، و بعد از بازگشت به مدینه، اشراف از وی خواستگاری کردند و او نپذیرفت، در طول یک سال زندگی بعد از حسین به زیر سقفی نیارمید تا بیمار شد و با کوه رنج وفات نمود، او شاعره بود و در رثای حسین مرثیه‌ها سرود.

می گذاشت، یزید لعنه الله از آن آگاه شده و کسی را می فرستاد که اهل البیت را اسیر کرده آنان را مستأصل کرده، بر خوردهای سخت با آنان می نمود تا حسین علیه السلام را از جهاد و شهادت باز دارد، چه ممکن بود امام به علت دستگیری اهل حرم از مقام والای سعادت شهادت باز ماند.

مسئله دوم
در تشریح حال جنگ و
آموزی که نزدیک و
مربوط بدان است



راوی گوید: ابن زیاد اصحابش را برای جنگ با حسین علیه السلام فراخواند و آنها پیرویش کردند و با آن که سبکشان می‌شمرد باز هم فرمانش بردند، دین و دنیای عمر بن سعد را خرید و به فرماندهی سپاه برگزیدش، و او پذیرفت. عمر بن سعد با چهار هزار سوار برای جنگ با امام از کوفه بیرون شد، و ابن زیاد پیاپی برایش نیرو می‌فرستاد و تا آن که در کربلا تا شب ششم محرم بیست هزار لشکر وارد شدند، ابن سعد عرصه را بر حسین علیه السلام تنگ کرد و آب را بر روی او و اصحابش بست، و آنان را گرفتار تشنگی کرد.

امام علیه السلام برخاست و به قائمه شمشیرش تکیه داد، با صدای بلند ندا در داد و فرمود:

«شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا مرا می‌شناسید؟»

گفتند: آری تو فرزند رسول الله و سبط اویی.

فرمود: (أُنشدکم الله هل تعلمون أنَّ جدِّي رسول الله صلی الله علیه و آله؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله جد من است؟»

گفتند: خداوندا آری.

فرمود: (أُنشدکم الله هل تعلمون أنَّ أُمِّی فاطمة ابنت محمد صلی الله علیه و آله؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که مادرم فاطمه دختر محمد است؟»

گفتند: آری.

فرمود: (أُنشدکم الله هل تعلمون أنَّ أبی علی بن أبی طالب؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که پدرم علی بن ابی طالب است؟»

گفتند: خداوندا آری.

فرمود: (أُنشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟)؛ «شمارا به خدا آيا می دانيد که جدهام خديجه دخت خويلد^۱ اول زن مسلمان اُمّت است؟»

گفتند: آری.

فرمود: (أُنشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَمِّ أَبِي؟)؛ «شمارا به خدا آيا می دانيد که حمزه سيدالشهداء^۲ عموی پدرم است؟» گفتند: چنین است.

فرمود: (أُنشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟)؛ «شمارا به خدا آيا می دانيد جعفری^۳ که در بهشت توان پرواز دارد عمویم است؟»

۱ - خديجه دخت خويلد بن اسد بن عبد العزی، قریشی، اول همسر پیامبر که ازو پانزده سال مسن تر بود، زادگاهش مکه، ثروت فراوان داشت و به شام کالا می فرستاد و رجال را در استخدام خود داشت. پیامبر چون بیست و پنج ساله شد، با سرمایه خديجه به تجارت رفت و بها سود بازگشت، قبل از نبوت با او ازدواج نمود، بعد او را به اسلام فراخواند و او اول زن مسلمان است که با پیامبر در پنهان نماز می گزارد. سه سال قبل از هجرت در مکه وفات یافت.
الطبقات الكبرى ۷/۸ - ۱۱؛ الاصابة قسم النساء، صفة الصفوة ۲/۲؛ تاریخ خمیس ۳۰۱/۱ و الاعلام ۳۰۲/۲.

۲ - حمزة بن عبدالمطلب بن هاشم ابو عماره، سيد الشهداء، در سال سه هجری به شهادت رسید، عموی پیامبر ﷺ، و یکی از صنادید و سادات قریش در جاهلیت و اسلام است، با پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرده، در جنگ بدر و جز آن حاضر بوده، در جنگ احد شهید و در مدینه دفن شد.
تاریخ الاسلام ۹۹/۱؛ صفة الصفوة ۱۴۴/۱ و الاعلام ۲۷۸/۲.

۳ - جعفر بن ابی طالب، کنیه: أبو عبدالله، أبوالمساکین، صحابی، هاشمی، از شجاعان بنام بنی هاشم، اول شهید از طالبیان در اسلام است، او پس از طالب و عقیل سومین پسر پدرش بوده، و بعد از جعفر علی^{علیه السلام} به دنبال آمد، مادر همه فاطمه دخت اسد بن هاشم می باشد، در سال ۸ هـ در جنگ مؤته شهید شد، از اسبش فرود آمد و جنگید، پرچم را به دوش کشیده در پیش روی صفوف مسلمین بوده، دست راستش قطع و پرچم را به دست چپ گرفت. آن نیز قطع شد،

گفتند: خداوندا بله.

فرمود: (أُنشِدْكُمْ الله هل تعلمون أن هذا سيف رسول الله ﷺ أنا متقلده؟)؛ «شمارا به خدا آیا می دانید که این شمشیر رسول الله ﷺ است که آن را آختمام و در دست دارم؟» گفتند: بله.

فرمود: (أُنشِدْكُمْ الله هل تعلمون أن هذه عمامة رسول الله ﷺ أنا لابسها؟)؛ «شمارا به خدا آیا این عمامة رسول الله ﷺ است که بر سر دارم؟» گفتند: آری.

فرمود: (أُنشِدْكُمْ الله هل تعلمون أن علياً عليه السلام كان أول الناس إسلاماً وأجلهم علماً وأعظمهم حِلْماً وأنه ولي كل مؤمن ومؤمنة؟)؛ «شمارا به خدا آیا می دانید علی علیه السلام اول انسان است که اسلام آورد، او که علمش از همه فراگیرتر و حلمش از همه برتر بوده و این که او ولی هر مؤمن و مؤمنه می باشد؟» گفتند: خداوندا آری.

فرمود: (فبِمَ تستحلّون دمي وأبي صلوات الله عليه الذائد عن الحوض غداً، يذود عنه رجالاً كما يُذاد البعير الصادر على الماء، ولواء الحمد بيد أبي يوم القيامة!!!)؛ «پس چرا ریختن خونم را روا می دانید با آن که پدرم صلوات الله علیه در فردای قیامت مدافع حوض است، و مردم را آن چنان که شتر را از آب برانند از حوض براند، و لواء الحمد در روز قیامت به دست پدرم باشد!!!»

گفتند: همه اینها را می دانیم، و تو را راها نکنیم تا مرگ را با تشنگی بجوشی. چون خطبة امام را زینب و زنان بشنیدند گریستند و نوح و ندبه کرده و تپانچه بر چهره نواخته صداهایشان به ناله بلند شد.

رأيت را به سینه فشرد تا شهید شد در پیکرش حدود ۹۰ اثر تیر و نیزه بود.

مقاتل الطالبیین ۱۸/۶؛ البداية والنهاية ۲۵۵/۴؛ تهذيب التهذيب ۹۸/۲؛ اسد الغابة ۲۸۶/۱ والإصابة

امام عليه السلام برادرش عباس^۱ و فرزندش علی^۲ را به سویشان فرستاد و فرمود: «آنان را به سکوت فراخوانید قسم به جانم چه گریه ها که در پی دارند».

راوی گوید: نامه ابن زیاد به عمر بن سعد رسید که وی را تحریض به جنگ و شتاب در آن، و از تأخیر در جنگ بر حذر داشته، که ابن سعد و لشکر به سوی حسین عليه السلام یورش بردند. و شمر بن ذی الجوشن^۳ لعنة الله علیه پیش ناخت و ندا در داد

۱- عباس بن علی بن ابی طالب، مادرش أم البنین دخت حزام بن خالد بن ربیعة بن وحید عامری است و او پسر بزرگ ام البنین است مکتبی به ابوالفضل، زیاروی و جمالی به کمال داشت با قامتی برافراشته، چون بر اسب می نشست قدمهایش به زمین می رسید، ملقب به قمر بنی هاشم و سقاء، علمدار روز عاشوراست، او آخرین برادر امام است که به دست زید بن رقاد جنبی و حکیم بن طفیل طائی به شهادت رسید و هر دو را آفتی بر پیکر رسید.

مقاتل الطالیین: ۸۴-۸۵؛ تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۴۹؛ رجال الشیخ: ۷۶؛ انصار الحسین: ۱۳۱،

گوید: نام مبارک او در زیارت و ارشاد و طبری و اصفهانی و مسعودی و خوارزمی آمده است.
۲- علی بن الحسین الأكبر، کنیه أبو الحسن، از سادات و شجاعان طالبیان، مادرش لیلی دخت ابی مرّة (قره) دختر عروہ (عمرو) بن مسعود بن مغیث (معبد) ثقفی، مادر لیلی میمونه دخت ابی سفیان بن حرب است، عمر علی اکبر ۲۷ سال، به روایتی با ام ولد از دواج کرده بود. او اول شهید از بنی هاشم است که با نیزه مرّة بن متقذ بن نعمان عبدی در حالی که در پیرامون پدر از وی دفاع می کرد به شهادت رسید، و اصحاب امام به مرّة حمله کرده با شمشیر قطعه قطعه اش کردند، گویند: در خلافت عثمان متولد شد و علی اکبرش خواندند تا تمیز بین او و زین العابدین باشد.
مقاتل الطالیین: ۸۰-۸۱؛ الطبقات ۵/۱۵۶؛ تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۵۰؛ رجال الشیخ: ۷۶ که وی را علی اصغر آورد؛ نسب قریش: ۵۷؛ البداية ۸/۱۸۵؛ الاعلام ۴/۲۷۷؛ انصار الحسین: ۱۲۹؛ در کتب ارشاد و طبری و اصفهانی و خوارزمی و مسعودی نام او به میان آمده است.

۳- شمر بن ذی الجوشن، اسمش شرحبیل بن قرط ضبابی کلابی، ابوالسایفه از سرکردهگان کشتار کربلاء و دشمنان سرسخت حسین شهید عليه السلام است، در اوایل امرش از رؤساء در هوازن بود، و به شجاعت موصوف، در صفین با علی عليه السلام بود، ابواسحاق سیبسی شنید که شمر بعد از نماز می گفت: خداوند! تو می دانی که من شریفم مرا بیامرز!!! بدو گفت: چگونه خدا تو را بیامرزد با آن که در شهادت فرزند پیامبر کمک کردی (این همه جنایت نمودی) شمر گفت: وای بر تو چه می توانستم بکنم، امرای ما اینانند که به امری ما را مأمور کردند و مخالفت ننمودیم. و اگر

که خواهرزاده‌های من کجائید؟ عبدالله^۱ و جعفر^۲ و عباس و عثمان^۳.
حسین علیه السلام به فرزندان ام‌البنین فرمود: «اگر چه فاسق است پاسخ را بدهید». فرزندان ام‌البنین فرمودند: چه کار داری؟
گفت: ای خواهرزاده‌هایم، شما درامانید، خود را با برادران به کشتن ندهید، و

مخالفت می‌ورزیدیم از این خرها بدتر بودیم، در قیام مختار، از کوفه گریخت و به دهی از دهات خوزستان به نام کلثانیه پناه برد، لشکر مختار محاصره‌اش کردند و غافلگیرش نمودند، شمر در مقام دفاع برآمد و پیش از آن که لباسش را به تن کند، درگیری ناچیزی شد و ابو عمره بر وی دست یافت و وی را بکشت، و جثه پلیدش را نزد سگان انداختند.

الکامل فی التاریخ ۹۲/۴؛ میزان الاعتدال ۴۴۹/۱؛ لسان المیزان ۱۵۲/۳؛ جمهرة الانساب ۷۲؛ سفینه البحار ۷۱۴/۱ و الاعلام ۱۷۵/۳.

۱- عبدالله بن علی بن ابی طالب، مادرش ام‌البنین، به هنگام شهادت ۲۵ ساله بود، برادرش عباس بدو فرمود: پیش روی من باش تا تو را بنگرم و با پاداش خدایی امیدوار گردم... هانی بن نبیت حاضر می‌او را کشت یا با تیر خولی از پای درآمد و مردی از بنی تمیم وی را بکشت.
مقاتل الطالبین: ۸۲؛ تاریخ طبری ۸۹/۶؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۴۹؛ رجال الشیخ: ۷۶؛ انصار الحسین: ۱۲۹-۱۳۰. نام مبارک او در زیارت، ارشاد، طبری، اصفهانی، مسعودی و خوارزمی آمده است.

۲- جعفر بن علی بن ابی طالب مادرش ام‌البنین، در وقت شهادت ۱۹ ساله، قاتل او خولی یا هانی بن نبیت بوده است.

مقاتل الطالبین: ۸۳؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۴۹؛ رجال الشیخ: ۷۲؛ انصار الحسین: ۱۳۰؛ نام شریفش در زیارت و ارشاد و طبری و اصفهانی و مسعودی و خوارزمی آمده است.

۳- عثمان بن علی بن ابی طالب، مادرش ام‌البنین، در وقت شهادت ۲۱ ساله بوده، خولی وی را با تیر زد و مردی از بنی ابان بن دارم بر وی حمله برد و سرش را برید، درباره این عثمان علی علیه السلام فرمود: او را به نام برادر عثمان بن مظعون نام نهادم.
در روایتی از هبیره بن مریم که گوید: در نزد علی علیه السلام بودیم، که فرزندش عثمان را فراخواند و فرمود: یا عثمان! بعد فرمود: او را به اسم عثمان آن شیخ کافر تنامیدم، همانا بنام عثمان بن مظعون نام نهادم.

مقاتل الطالبین: ۸۴؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۰؛ تهریب المعارف: خطی؛ انصار الحسین: ۱۳۰، و در زیارت، ارشاد، طبری، اصفهانی، مسعودی، خوارزمی نام او به میان آمده است.

ملازم خدمت یزید بن معاویه امیر المؤمنین باشید.

عبّاس بن علی علیه السلام ندا در داد و فرمود: دستهای بریده و امان نامه‌ات ملعون بادا، ای دشمن خدا، ما را می‌خوانی که برادر و سرورمان حسین بن فاطمه علیهما السلام را رها کرده در خط فرمان مطرودان و ملعونان فرزندان ملائمتین خدا در آییم. شمر با حالت خشم به لشکرش برگشت.

راوی گوید: چون حسین علیه السلام دید که اثر بخشی پند و موعظه کم، و شتاب دشمن برای جنگ زیاد است به برادرش عباس فرمود: «اگر توانستی که جنگ را امروز به تأخیر اندازی این کار را بکن، باشد که امشب را برای پروردگارمان نماز گزاریم، چه او می‌داند که من نماز و تلاوت کتابش را دوست دارم.

عبّاس این خواسته را با آنان در میان نهاد، عمر بن سعد سکوت کرد، عمرو بن حجاج زبیدی گفت: اگر اینان ترک و دیلم بودند و این تقاضا را می‌خواستند، ما می‌پذیرفتیم، حال آن که اینان آل محمدند. این تقاضا پذیرفته شد.

راوی گوید: حسین علیه السلام نشسته بود که به خوابگونه‌ای فرو رفت و بعد بیدار شد و فرمود: «خواهرم، در این ساعت در رؤیا جدم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام و مادرم فاطمه علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را دیدم که می‌فرمودند: ای حسین علیه السلام تو بزودی نزد ما می‌آیی.

و در روایتی: فردا نزد ما می.

راوی گوید: زینب تپانچه به صورت خود نواخت و صیحه برآورد.

حسین علیه السلام فرمود: «آرام باش، ما را مورد شماتت دشمن قرار مده».

شب «عاشورا» فرارسید، حسین علیه السلام اصحابش را جمع کرده بعد از حمد و ثنای خداوند رو به آنان کرد و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا خَيْرًا مِنْكُمْ، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ، أَفْضَلَ وَأَبْرَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخَذُوهُ جَمَلًا، وَ لِيَأْخُذَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ، فَإِنَّهُمْ لَا يَرِيدُونَ غَيْرِي)؛ «اما بعد، حقا که من اصحابی

بهتر از شما، و نه اهل بیتی برتر و نیکوکارتر از اهل بیتم نمی بینم، خداوند از من به شما پاداش نیکو دهد، این شب است که سیاهی و تاریکی آن شما را فرا گرفته، پس آن را چون شتر رهواری گرفته، و هر یک از شما دست یکی از اهل بیتم را گرفته و در این تاریکی شب پراکنده شده از صحنه بیرون شتایید، و مرا با دشمن واگذارید چه آنان جز مرا نخواهند».

برادران و فرزندان او و فرزندان عبدالله^۱ بن جعفر همگان هماهنگ گفتند: چرا چنین کنیم، برای این که بعد از تو زنده بمانیم، خدا هرگز چنین روزی را پیش نیاورد، و آغازگر این سخن عباس بن علی^{علیه السلام} بود و دیگران در پی وی سخن گفتند. راوی گوید: حسین^{علیه السلام} نظری به فرزندان عقیل^۲ افکند و فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است، همگان بروید و من به شما اجازت دادم».

در روایت دیگر آمده: این زمان بود که برادران و تمام اهل بیت حسین^{علیه السلام} به سخن درآمده گفتند: ای فرزند رسول الله^{صلی الله علیه و آله} درباره ما مردم چه خواهند گفت، و ما به مردم چه بگوییم، (بگوییم) که ما شیخ و کبیر و سید و امام و فرزند دخت پیامبر را رها کردیم، در رکابش تیری از کمان ما نجسته، نیزه در کف ما بکار گرفته نشده، شمشیر ما بر دشمن فرود نیامده، نه به خدا ای فرزند رسول الله، هرگز از تو جدا نشده، بلکه

۱- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، صحابی، در حبشه متولد شد و او اول فرزند از مسلمانان مهاجر به حبشه بود، او مردی کریم بود که بحر الجودش می خواندند، شعراء در مدحش مدیحه سرایی کردند، در صفین از امراء لشکر بود در سال ۸۰ در مدینه وفات یافت، جز این نیز گفته شده است.

الاصابه ش ۴۵۸۲؛ فوات الوفيات ۱/۲۰۹؛ تهذيب ابن عساکر ۷/۳۲۵؛ الاعلام ۴/۷۶، زينب الكبرى. ۲- عقيل بن ابی طالب بن عبدالمطلب هاشمی قریشی، ابوزید، داناترین قریشی به ایام و مآثر و مثالب و انساب قریش و عرب است، صحابی فصیح اللسان و سریع الجوابی بود، او برادر علی و جعفر و دو سال بزرگتر از آنهاست. در سال هشتم به مدینه هجرت کرد، در اواخر عمر نابینا گردید، در ایام خلافت یزید و شاید معاویه وفات نمود.

الاصابه: ۵۶۳۰؛ البيان والتبيين ۱/۱۷۴؛ الطبقات ۴/۲۸؛ التاج ۸/۳۰؛ الاعلام ۴/۲۴۲.

جانهای ما پاسبان جان شریفیت بوده تا در پیش رویت در خون خود غلتیده، آنچه بر تو وارد آید بر ما نیز وارد گردد، و چه زشت است زندگی بعد از تو.

سپس مسلم بن عوسجه^۱ برخاست و گفت: ما تو را این گونه تنها گذارده از نزدت بازگردیم و دشمن تو را در محاصره داشته باشد! نه به خدا، خدا هرگز چنین وضعی را نیاورد تا آن که نیزه‌ام را در سینه دشمنانت بشکنم تا آن جا که دسته شمشیر در دستم باشد دشمنت را از پای درآورم. اگر من سلاح نبرد هم نداشته باشم تا با آنان بجنگم، آنان را سنگباران کرده هرگز از حضرتت جدا نگردم تا در کنارت جام شهادت در کام کشم.

گوید: سعید بن عبدالله حنفی برخاست و به عرض رسانید: نه، به خدا ای فرزند رسول الله ﷺ، هرگز تنهایت نگذارم، تا خدا بداند که ما وصیت پیامبرش محمد را درباره تو حفظ و رعایت نمودیم، و اگر می دانستم که در راه تو کشته می شدم و بعد زنده به آتش کشیده می شدم و خاکسترم به باد داده می شد و هفتاد بار این وضع تکرار می شد، هرگز از حضرتت جدا نشده تا در پیش رویت شاهد مرگ و شهادت را در آغوش کشم، چرا نه، حال که این یک کشته شدن بیش نیست و بعد هم به کرامت ابدی و جاویدان خدا می رسم.

آن گاه زهیر بن قین بجلی برخاست و به عرض رسانید: به خدا ای فرزند رسول

۱- مسلم بن عوسجه اسدی، از ابطال عرب در صدر اسلام و اول شهید در عاشورا بعد از شهدای حمله اول است، او صحابی ای است که پیامبر را درک کرده، در کوفه برای حسین علیه السلام بیعت می گرفت، در قیام مسلم بن عقیل بر مذبح و اسد (روز ۸ ذیحجه) اسیر بود. در واقعه کربلاء شیخی سالخورده بود، و از شخصیت های سرشناس در کوفه بود، شب بن ربیع در شهادت مسلم بن عوسجه ابراز تأسف می کرد.

رجال الشيخ: ۸۰؛ تاریخ طبری، ۴۳۵/۵ و ۳۶۹؛ الجار ۴۵/۶۹؛ الاخبار الطوال: ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۲؛ الکامل فی التاريخ: ۲۸/۴؛ الاعلام ۲۲۲/۷؛ أنصار الحسین: ۱۰۸؛ تسمیة من قتل مع الحسین: ۵۲. در آن آمده است که مسلم بن عوسجه اسدی از بنی سعد بن ثعلبه بود که مسلم بن عبدالله و عبيدالله بن ابی خشکاره او را کشتند.

خدا چقدر دوست داشتم که هزار بار کشته شده، زنده گردم تا خدا با این کار تو و برادران و فرزندان و اهل بیت جوانت را از کشته شدن حفظ می فرمود.

/ جمعی از اصحاب نیز چنین سخن گفتند: جانهای ما به فدایت، تو را با همه وجودمان پاس داریم، و چون در راهت به شهادت رسیم وفای به عهد کرده و پیمان خویش را به پایان برده ایم.

در همان حال به محمد بن بشیر حضرمی خبر رسید که پسر ت در مرز ری به اسارت افتاد.

گفت: پاداشش را از خدامی گیرم، دوست نداشتم در حیاتم به اسارت گرفتار گردد. حسین علیه السلام سخن وی را بشنید و فرمود: «خدایت رحمت فرماید، بیعت را از تو باز گرفتم برای آزاد کردن پسر ت بر و دست بکار شو».

عرض کرد: درندگان مرا زنده بخورند اگر از ساحت تو جدا شوم. فرمود: «این بُردها را به پسر ت بده تا برای آزادی برادرش از آن بهره گیرد». بعد پنج بُرد عطایش فرمود که هزار دینار می ارزید.

راوی گوید: در آن شب (شب عاشورا) حسین علیه السلام و همراهان در حالت رکوع و سجود و قیام و قعود به عبادت حق پرداختند زمزمه رقیق مناجات و دعاهایشان چون زمزمه برخاسته از زنبور عسل بود، در آن شب سی و دو نفر از لشکر ابن سعد از لشکرگاه خود به لشکرگاه امام پیوستند.

بامداد فردا امام فرمان داد تا خیمه ای برافراشته شد، و امر فرمود تا کاسه ای از مشک زیاد آورده در آن نوره ریخت، و داخل شد تا موی پشترود.

بریر بن حصین همدانی، و عبدالرحمان^۱ بن عبد ربه انصاری دم در خیمه برای

۱- عبدالرحمن بن عبد ربه - رب - انصاری خزرچی است، امیرالمؤمنین علیه السلام تربیتش فرمود و قرآن بیاموخت، یکی از آنان است که در کوفه مردم را به بیعت با حسین علیه السلام فراخواند، و چنین برمی آید که وی شخصیتی بارز بوده است.

استفاده از نوره به انتظار ایستاده بودند که بریر عبدالرحمان را به خنده می آورد.
عبدالرحمن بدو گفت: ای بریر آیا می خندی! این ساعت که وقت خنده و لعب نیست.

بریر گفت: قوم من می دانند که من در جوانی و پیری از امور باطله و هزل بیزار بودم و خنده من از سر شادمانی از آن است که در این راه قرار گرفته ایم، به خدا که فاصله بین ما و این که حورالعین را به آغوش کشیم جز این نیست که ساعتی با این قوم با شمشیرهایشان مبارزه کنیم.

راوی گوید: لشکر ابن سعد، بر مراکب خود برنشستند، حسین علیه السلام بریر بن حصین را به سوی آنان فرستاد تا مردم را پند دهد که پند و تذکر او مفید نیفتاد.
حسین علیه السلام بر ناقه یا اسبش سوار شد و در مقابل دشمن قرار گرفت و آنان را به سکوت دعوت کرد، همگان سکوت کردند، پس امام خدای را حمد و ثنا گفت و از صفات او برشمرد و بز محمد صلی الله علیه و آله و بر فرشتگان و انبیاء درود فرستاد و سخنرانی رسایی کرد و فرمود: «نابود بادید ای جمعیت و همواره قرین رنج و اندوه، در کمال اضطراب نزد ما دادخواهی کرده فریادرس خواستید، و ما بسرعت به فریادرسی شما قیام کردیم، این شمشیرها که در دست شماست باید با ما می بود نه بر ما، و این آتش که به زیان ما افروختید می بایست دشمن ما و شما را فراگیرد، هم اکنون با دشمنانتان دوست شدید در برابر دوستانتان، بدون آن که از دشمن عدلی دیده باشید یا از آنها امیدی برید.

هلا- وایها بر شما- ما را رها کردید در حالی که شمشیرها از نیام برنیامده، و طوفان ظلم فرو ننشسته و خرد به بار ننشسته، و لیکن چونان ملخ بیابان به سوی آن شتاب گرفتید، و چون پروانه گردش جمع آمدید.

دور بادید ای بندگان کنیزک و بدان احزاب، و رانندگان کتاب، و تحریف گران سخن، و جرثومه های گناه، و دمش شیطان، و فرو نشانندگان ستمها:

آیا دشمن را بازوی توانا دانستید و از ما روی گردانیدید؟^۱

آری والله که نیرنگ و بی وفایی شما قدیم بوده که ریشه های شما بر آن بالید و شاخه های شما از آن پوشش یافت، شما بدترین غم برای بیننده و ناگوارترین لقمه برای غاصب باشید.

آلّا، همانا زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو چیز قرار داده یا مرگ با شرافت و جنگ، یا پذیرفتن ذلت و خواری، چه دور است ذلت از ما، خدا ذلت را برای ما روا ندارد، و هکذا رسول او و مؤمنان، و دامنه های پاک و پاکیزه، و شخصیت های والا و جانهای گرانمایه از این که طاعت فرومایگان بر شهادت ارجمندان ترجیح یابد.

آلّا همانا من با این خانواده ام با قلت عدد و یاران اندکم به سوی شهادت و خدا می روم.»

بعد امام اشعار فروة بن مسیک مرادی^۱ را با سخنش پیوند می دهد:

فَإِنْ نَهَزْهُمْ فَبَهْزَامُونَ قَدْماً وَإِنْ نُغْلِبْ فَسَافِرٌ مُغْلِبٌ

اگر هزیمت دهیم از پیشتر هزیمت دهندگان بودیم، و اگر مغلوب شویم هرگز مغلوب نگردیم

وَمَا أَنْ طَبَّأْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ مَسْتَايَانَا وَدَوْلَةَ آخِرِنَا

و ترس را در وجود ما راهی نیست ولیکن مرگ ما دولت دیگران را در پی دارد

إِذَا مَا أَلَمْتُ رَفَعَ عَنْ أَنْاسٍ كَلَّا كَلُّهُ أُنَاخَ بِآخِرِنَا

هرگاه مرگ سایه خود را از مردمی بردارد بر سر دیگران فرو افکند

فَإِنِّي ذَالِكُم سَرَوَاتٍ قَوْمِي كَمَا أَفْنَى الْقُرُونِ الْأَوَّلِينَ

مرگ جوانمردان قوم مرا به فنا داد همچنان که از پیشینیان را بر باد داد

فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا

اگر ملوک جاودانه بودند ما نیز بودیم، و اگر کرامان باقی بودند ما نیز بودیم

۱- فروة بن مسیک یا مسیکه بن حارث بن سلمه غطفانی مرادی، ابو عمرو، صحابی، از والیان شاعر، یعنی، در جاهلیت هواخواه ملوک کنده بوده، سال نهم یا دهم به مکه هجرت و مسلمان شد، در آخر عمر ساکن کوفه شد و در سال ۳۰ ق. مرد.

فَقُلْ لِلشَّامَتِينَ إِنَّا أَفِيقُوا سَيَلْقَى الشَّامَتُونَ كَمَا لَقِينَا

بگو به شمانتگران به ما آرام باشید، چه هر چه به ما رسید به شمانتگران خواهد رسید

بعد فرمود: (أما والله لاتلبثون بعدها إلّا كريث ما يركب الفرس حتى يدور بكم دور الرحن ويقلق بكم قلق المحور، عهدٌ عهدہ إليّ أبي عن جدّي، فأجمعوا أمرکم و شرکاءکم، ثمّ لا یکن أمرکم علیکم غمّة، ثمّ اقض و إليّ ولا تنظرون)؛ «به خدا که به شما مهلتی چون درنگ زمان یک سوار شدن اسب بیش ندهند تا آن که آسیاب زمان شما را در زیر چرخش خرد و ریز کند. آری این عهدی است از پدرم و از جدّم، پس کارتان را با شرکایتان جمع کنید تا بعد از آن بر شما اندوهی نباشد آن گاه به من تاخته و مهلت ندهید».

حقّا که من بر کسی توکل کردم که پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده ای نباشد جز آن که در چنبر قدرت اوست، حقّا که پروردگارم بر صراط مستقیم باشد. خداوندا باران آسمان را از اینان دریغ فرما، و به قحطی ای چون قحطی زمان یوسف اینان را مبتلا فرما، خداوندا غلام ثقیف (حجاج بن یوسف) را بر آنان مسلط فرما تا جام آکنده از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به اینها بچشانند، چه آنان ما را تکذیب کرده بی یارمان گذاشتند، تویی پروردگار ما، بر تو توکل و به سویت انابه کنیم، و مصیر به سوی توست».

سپس امام فرود آمد و اسب مرتجز رسول الله ﷺ را بخواست و بر آن نشست و یارانش را آماده جنگ نمود، از امام باقر ﷺ روایت شده: «یاران امام چهل و پنج سوار و یکصد نفر پیاده بودند» و جز این نیز روایت شده.

راوی گوید: عمر بن سعد به پیش تاخت و تیری سوی لشکر حسین ﷺ انداخت و گفت: نزد امیر شهادت دهید، من اوّل تیر را انداختم، تیرها چون قطرات باران روان شد.

امام ﷺ به اصحاب فرمود: «خدای رحمت کند شما را برخیزید برای مرگ، مرگی

که از آن گریزی نیست، چه این تیرها پیکهای دشمن به سوی شماست».

در روز عاشورا ساعتی چند حمله همگانی صورت گرفت که جمعی از اصحاب امام شهید شدند. این گاه بود که امام حسین علیه السلام دست مبارک را بر محاسن شریفش نهاده فرمود: «غضب خدا بر یهودیان آنگاه شدت گرفت که برای خدا پسر قرار دادند، و بر نصاری آن زمان که خدای راسه گانه دانستند و بر معجوس وقتی که شمس و قمر را پرستش کردند، خشم خدا بر امتی سخت شد که برای کشتن پسر دختر پیامبر خود همداستان شدند».

«نه به خدا هرگز تسلیم خواسته‌شان نشوم تا خدای را با بدن خون آلود ملاقات کنم».

امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: چون امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد تلافی نمودند و جنگ برپا شد، خداوند نصرت خود را فرو فرستاد تا آن جا که بر سر حسین علیه السلام سایه گسترده و آنگاه امام مخیر شد بین پیروزی بر دشمنانش و بین ملاقات و لقای پروردگارش، او لقای پروردگارش را برگزید.

راوی گوید: آنگاه حسین علیه السلام فریاد برآورد: «آیا فریادرسی هست که برای خدا به دادمان برسد، آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع کند؟»

این زمان بود که حُزَین یزید ریاحی رو به عمر بن سعد کرد و گفت: آیا با این مرد می جنگی؟

گفت: آری به خدا جنگی که آسانترین شکل آن پراندن سر و قطع دستهاست. حُزَین رفت و در جایگاهش بین همگنان ایستاد و او را رعه و لرزه ای افتاد که چونان لرزه ای که بر بید می افتد.

مهاجر بن اوس^۱ بدو گفت: به خدا که کارت عجیب و شبهه برانگیز است، اگر

۱- در کتاب تسمیه من قتل مع الامام: ۱۵۵ مهاجر بن اوس از بخیله را در زمره شهدا می شمارد و من نمی دانم آیا دو مهاجر بن اوس در آنجا حضور داشته اند یا یکی بیش نبوده که در آغاز در اردوگاه ابن سعد حضور داشته و سپس به اردوگاه امام پیوسته است و با امام به شهادت رسیده است.

بر سیده می شد: اشجع کوفیان کیست، از تو چشم نمی پوشیدم، این چه وضعی است که در تو می بینم؟

حرّ گفت: به خدا خود را در گزینش بهشت و دوزخ مخیر می بینم، به خدا قسم که جز بهشت را برنگزینم گرچه قطعه قطعه و سوزانده شوم.

سپس اسب خود را به سوی حسین علیه السلام رانده و دستها بر سر نهاده می گفت: خداوند! به سویت بازگشته و توبه نمودم، توبه ام را بپذیر، چه من دلهای دوستان و فرزندان رسول الله را به وحشت و اضطراب افکندم.

او به حسین علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم، من همانم که تو را از بازگشت به مدینه بازداشته و کار را بر تو سخت گرفتم، به خدا گمانم این نبود، که این مردم با تو چنین کنند، من نزد خدا تائبم، آیا می بینی که توبه ام پذیرفته گردد؟

حسین علیه السلام فرمود: «آری خدا توبهات را می پذیرد، فرود آی.»

عرض کرد: در خدمت تو سواره بهتر می توانم عرض خدمت کنم تا پیاده، و فرود آمدن آخر کار من «شهادت» است.

حال که من اوّل کسی هستم که بر تو خروج کردم، پس اجازت فرمای که اوّل شهید در پیشگاه تو باشم، باشد که در فردای قیامت از آنان باشم که با جدّت محمد صلی الله علیه و آله مصافحه کرده باشم.

جامع کتاب گوید: منظور حرّ از اوّل شهید از آن لحظه به بعد باشد، زیرا جماعتی پیش از او طبق روایات به شهادت رسیده بودند.

امام اجازتش فرمود، حرّ به جنگ پرداخته و جنگی زیبا نمود و جمعی از شجاعان و ابطال دشمن را به خاک هلاکت افکند و بعد شهید گردید، پیکر پاکش را نزد حسین علیه السلام آوردند و امام خاک از چهره اش پاک می کرد و می فرمود: «تو حرّی آن گونه که مادرت حرّ نام نهاد، تو حرّی - آزادمردی - در دنیا و آخرت».

راوی گوید: بریر بن خضیر که زاهدی عابد بود به میدان نبرد تاخت، و یزید بن معقل در مقابلش قرار گرفت، و با هم قرار مباحله گذاردند که طرفدارِ حق طرفدارِ باطل را به قتل رسانند، آنها به جنگ پرداختند و یزیر، یزید را روانه دارالبوار نمود و به جنگ ادامه داد تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر یزیر باد.

وهب بن حباب کلیبی^۱ بیرون تاخته نیکو جلادت نموده، جهادی به کمال و بلاغ کرد، مادر و همسرش با وی بودند، به سوی آنان بازگشت و گفت: مادرم راضی شدی؟

گفت: نه، رضایتم این است که در پیشگاه حسین علیه السلام به شهادت رسی.

همسرش گفت: تو را به خدا سوگند مرا به داغ خود مبتلا نمایی.

مادرش گفت: از این سخن بر کران باش، در نزد فرزندِ دخت پیامبر به مقاتلت پرداخته تا به شفاعت جدش در روز قیامت نائل گردی.

وهب به میدان نبرد بازگشت، همواره جنگ کرد، تا آن که دو دستش قطع گردید، همسرش عمودی گرفته به سوی شوهر شتافته و می گفت: پدر و مادرم به فدایت، در ساحتِ پاکان حرم رسول الله صلی الله علیه و آله مقاتله کن، و هب روی به همسر نموده تا او را به نزد زنان برگرداند، زن لباس شوی را بگرفت و گفت، هرگز باز نگردم تا با تو بمیرم.

حسین علیه السلام فرمود: «خدا به شما خانواده جزای خیر دهد، به نزد زنان بازگرد، خدایت رحمت فرماید». او به نزد زنان بازگشت.

کلیبی همچنان به نبرد پرداخت تا به شهادت رسید، خشنودی خدا بر او باد. پس از آن مسلم بن عوسجه به مبارزت پرداخته، و در جنگ با دشمنان بلاغتی به کمال نموده، و بر بلاهای جنگ پای اصطبار بفشرد تا بر زمین افتاد و هنوز رمقی داشت که حسین علیه السلام به اتفاق حبیب بن مظاهر به سویش رفت. حسین علیه السلام فرمود: «ای مسلم خدایت رحمت فرماید»، «پس بعضی از آنان بار مسؤولیت را به سر منزل

۱- در غیاء العین: ۲۵ آمده است: وهب بن عبدالله بن حباب کلیبی از زنی به نام «قمری» زاده شده بود و در جریان طف به نقل از ملهوف و دیگر کتب مقاتل سخن بسیاری از او به میان آمده است.

رسانده و رفتند، و بعضی دیگر در حال انتظارند، و هرگز چیزی را تبدیل نکردند». حبیب نزدیکش شد و گفت: ای مسلم، این وضع تو بر من ناگوار است، به بهشت بشارت باد.

مسلم با صدایی ضعیف گفت: خدا تو را بشارتِ خیر دهد.
حبیب گفت: اگر چه من بعد از تو در همین راهم، لیکن دوست داشتم هر وصیتی داری از تو بشنوم و به مرحلهٔ اجراء گذارم.
مسلم گفت: به راستی که به این آقا وصیت می‌کنم - با دست اشاره به حسین علیه السلام کرد - در خدمتش جهاد کن تا مرگت فرارسد.
حبیب گفت: امرت را به دیده منت.
و آن‌گه وفات نمود رضوان حق بر او باد.

پس از آن عمرو بن قرطه الانصاری از امام حسین علیه السلام رخصت طلبید، امام اجازهٔ تش فرمود، جنگی چون جنگ مشتاقان به پاداش کرده، در عرض خدمت نزد سلطانِ آسمان بسی پافشاری کرد، و جمعی زیاد از سپاهِ ابن زیاد را به ورطهٔ هلاکت افکنده بکشت، و به زیاتر وجهی بین سداد و جهاد جمع نمود، تیری به سوی حسین علیه السلام از چلهٔ کمان نجست جز آن که با دستش آن تیر را باز داشته و نه شمشیری جز آن که با دَلَش آن را خریدار آمد، تا آن زمان که عمرو بر پای ایستاده بود به حسین علیه السلام سوئی نرسید تا بر اثر کثرت جراحات فرو غلتید. آن‌گاه به حسین علیه السلام روی آورد و عرض کرد: یابن رسول الله آیا به عهدهم وفا کردم؟

فرمود: آری تو پیشاپیش من در بهشتی، رسول الله صلی الله علیه و آله را از من سلام برسان و اعلام دار که من در پی هستم، و در پی جهادِ کسوتِ شهادت پوشید، رضوان خدای بر او باد.

پس از آن چون^۱ مولای ابوذر که غلامی سیاه بود در پی اذن برآمد.

۱ - چون از موالی است، سیاه‌پوست و شیخی سالخورده بود. او پسر حوی است در بعضی مصادر جوین ابی مالک آمده است.

حسین علیه السلام فرمود: «تو آزاد و مأذونی که طریق سلامت جویی، چه تو را در کنار ما زندگی راحت بود و حال مبتلای به بلای راه ما مباش.»

عرض کرد: یابن رسول الله! در فراخ زندگی من کاسه لیس خوان احسانیتان بودم و اکنون در سختی شما را بگذارم و بگذرم، به خدا که بویم بد و نژادم پست و رنگم سیاه است، بر من منت گذار تا با پیمودن راه بهشت از طیب بو و شرافت حَسَب و چهره سپید برخوردار شوم، نه به خدا از شما جدا نگردم تا خونِ این سیاه با خونهایتان بیامیزد. بعد از آن جنگید تا به شهادت رسید رضوان الله علیه.

راوی گوید: وانگاه عمرو بن خالد صیداوی^۱ به مبارزت برخاست و به عرض رسانید: ای ابا عبدالله، فدایت گردم، اراده ام آن است که به یارانم پیوندم، و تخلف از آن را روا ندارم که تو را بین اهلت تنها و قتیل بینم.

حسین علیه السلام فرمود: «به پیش تاز چه ما از پی شما به فاصله ساعتی ملحق شویم.» به پیش تاخت و جنگید تا به شهادت رسید. رضوان الله علیه.

راوی گوید: حنظله بن سعد شبامی^۲ آمد و در پیش حسین علیه السلام بایستاد و تیرها و

تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۲؛ رجال الشیخ: ۷۲؛ المناقب: ۱۰۳/۴؛ المقتل: ۲۳۷/۱ و ۱۹/۲؛ تاریخ طبری: ۴۲۰/۵؛ بحار الأنوار: ۸۲/۴۵ و انصار الحسین: ۷۲

۱- عمرو بن خالد الصیداوی از صیدا، در اکثر مصادر، و در رجیة: عمرو بن خلف آمده و احتمال می رود که آن تصحیف خالد باشد، و بنی صیدا بطنی از اسد از عدنانیه است، بعضی از علماء او را با عمرو بن خالد از دی یکی دانسته اند، بدین دلیل که از وی تصحیف اسدی است، و نظر مرجح این است که آن دو نفرند نه یک نفر گرچه احتمال یک نفر بودن هم وارد است.

تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۵؛ تاریخ طبری: ۴۳۶/۵؛ المقتل: ۲۴/۲؛ بحار: ۷۲/۴۵ و ۲۳ و انصار الحسین: ۱۰۲.

۲- شبامی: شبام بطنی از همدان قحطانیه است، کوفی است، در اکثر مصادر نامش با اختلاف آمده. بعضی از علماء احتمال دادند که او با حنظله بن اسعد الشبامی یک نفرند و بدین دلیل استدلال کرده اند که ابن شهر آشوب نام حنظله متفق علیه را نیاورده. نظر مرجح این است که، سعد غیر از حنظله است، زیرا غیر ابن شهر آشوب سعد را آورده اند که او تمیمی است از عرب شمال، حال آن که حنظله شبامی است از عرب جنوب، و دیگری احتمال داده که او با حنظله بن عمر شبانی

شمشیرها و نیزه‌ها را به جان به چهره و گردن می‌خرید، و ندا در می‌داد: ای مردم! من بر شما از آنچه بر احزاب گذشت یا آنچه بر قوم نوح، عاد و ثمود و دیگران آمد می‌ترسم، و خداوند هرگز اراده ستم بر بندگان ندارد، مردم، من بر شما می‌ترسم مثل آنچه در روز رستخیز آید، روزی که پشت کنید و بگریزید و برای شما نگاهبان و نگهداری نباشد، مردم حسین را مکشید که در چنگال عذاب خدا گرفتار آید و به تحقیق آن که افترا بندگان زیاد کند.

بعد رو به حسین علیه السلام کرد و عرض نمود: آیا به سوی پروردگارم تروم و به یاران پیوندم؟

حسین علیه السلام فرمود: «برو به سوی آنچه که برایت از دنیا و مافیها بهتر است، برو به جانبِ ملکِی که فنا ناپذیر است».

او پیش تاخته، و چون جنگ آوران جنگی سخت نموده بر ناگواریه‌ها شکیب ورزید تا به شهادت رسید، رضوان الله علیه.

در این وقت گاه نماز ظهر شد، حسین علیه السلام فرمان داد تا زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی پیش رویش ایستاده تا با مانده اصحاب نماز خوف بگزارد. هر تیر که به سوی حسین علیه السلام گشاده گشت سعید بن عبدالله به جان می‌خرید و همواره خود را وقایه جان امام می‌نمود و قدمی واپس ننهاد تا به زمین افتاده می‌گفت: خداوند ابر اینان لعنتی چون لعن عاد و ثمود فرو فرست، خداوند! پیامبرات را از من سلام برسان و وی را ابلاغ فرما که ما چه رنجها که از جراحات وارده دیدیم، چه من پاداش خود را در یاری ذریه پیامبرت از تو می‌خواهم، و آن گاه به شهادت رسید، رضوان الله علیه، در بدنش سیزده تیر جز ضرب شمشیر و زخم نیزه‌ها دیده می‌شد.

یک نفرند، و این احتمال نیز بعید است.

رجال الشيخ: ۷۳؛ المقتل ۲/ ۲۴؛ تاریخ طبری ۵/ ۴۴۳؛ تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۵۶؛ قاموس الرجال ۴

/ ۳۱۸؛ معجم رجال الحديث ۶/ ۳۰۶-۳۰۷؛ انصار الحسین: ۸۶ و ۸۹ و ۹۰ و ۱۱۶-۱۱۷.

راوی گوید: سويدبن عمرو بن ابی المطاع^۱ که مردی شریف و كثير الصلوة بود به پیش تاخت، و چون شیری از بند جسته ستیزید و بر بلایای نازله شکیبایی را به نهایت برد، و بر اثر کثرت جراحات وارده که توان جنبش را از وی گرفته بود بین کشتگان افتاد تا وقتی شنید که می‌گویند: حسین کشته شد، سويد حرکتی به خود داد از موزه‌اش کاردی درآورده و با دشمن جنگید تا به درجه فائزه شهادت نائل آمد، رضوان الله علیه.

گوید: اصحاب حسین علیه السلام در پیش رویش به جنگ پرداخته و چنان بودند که شاعر گفت:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مَلَةٍ وَالْخَيْلَ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمَكْرَدَسٍ

گروهی که اگر فرا خولنده شوند برای دفع بلا بر اسبهای نشان‌دار و ردیف شده باشند

لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا يَتَهَاقَتُونَ عَلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ

دلها را بر روی زرها پوشیدمانند و در تسلیم جان بر یکدیگر بیشتازند

چون همه اصحاب به شهادت رسیده و جز اهل بیت امام به جای نماندند، علی بن الحسین علیه السلام - که از همه مردم زیباروی‌تر و از نظر اخلاق از همه نیکوتر بود - از پدرش کسب اجازت کرد و امام وی را رخصت داد.

امام نظر نومیدانه‌ای به فرزند افکند و چشمان مبارکش فرو هشت و بگریست. سپس فرمود: (اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنَظَقاً

۱- نام سويدبن عمرو بن ابی المطاع خثعمی در اکثر منابع آمده است. او مردی شریف و كثير الصلوة بوده، و یکی از دو نفر است که با حسین علیه السلام تا آخر پیایید، و بعد از شهادت امام شهید شد، پس او آخر شهید است که هانی بن ثبیت وی را کشت، خثعم بن انمار بن ارش از قحطانیه است.

رجال الشيخ، ۷۴؛ المناقب ۴/۱۰۲؛ که در آن عمرو بن ابی المطاع جعفی آمده است. بهار ۲۵/۲۴؛

تسمية من قتل مع الحسين: ۱۵۴ که در آن سويدبن عمرو بن المطاع آمده است، انصار الحسين: ۹۱ -

برسولك ﷺ، وكتنا إذا اشتقنا إلى نبيك نظرنا إليه؛ «خداوندا! گواه باش، به تحقیق جوانی به جنگ و مبارزت شتافته که شبه‌الناس از نظر خلقت و خلق و منطق به رسول ﷺ می‌باشد. هرگاه اشتیاق زیارت پیامبرت را می‌یافتم او را می‌نگریستم». بعد صیحه برآورد و فرمود: «ای پسر سعد خدا رحمت را قطع کند آن گونه که قطع رحم کردی».

علی به میدان شتافته، و جنگ سختی بنمود و جمعی کثیر از کفار را روانه دارالبوار کرد.

و آنگاه به نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدرجان، تشنگی مرا کشته، و سنگینی آهن - سلاح - توان را از من برده، آیا شربت آبی به هم می‌رسد؟ حسین بگریست و فرمود: «واغوثاه ای پسر جانم، از کجا آب پیابم، اندکی مقاتله نما، چقدر نزدیک است که جدت محمد ﷺ را زیارت کنی و او تو را با جامی سرشار از آب سیراب کند که بعد از آن هرگز تشنه نگردی».

علی به میدان بازگشت و بزرگترین قتال را به راه انداخت، منتقدین مژه عبدی بسویش تیری انداخت که علی را از پای درآورد، ندا در داد: پدر!، از من به تو سلام باد - خدا حافظ - این جد من است که به تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: با شتاب نزد ما آی، وانگه شهنشاه زده زندگی را بدرود فرمود.

حسین ﷺ آمد تا در کنار بدن مبارک فرزند بایستاد، صورتش را بر صورت فرزند نهاد و فرمود: (قتل الله قوماً قتلوك، ما أجراهم علی الله وعلی انتهاك حرمة رسول الله ﷺ، علی الدنيا بعدك العفاء)؛ «خداوند یکشد قومی را که تو را کشتند، چه چیز آنها را بر خدا و بر دریدن حرمت رسول الله ﷺ جری کرده، بعد از تو تفو بر دنیا».

راوی گوید: زینب دخت علی ﷺ از خیمه بیرون شده و ندا می‌داد: ای حبیب من. ای برادرزاده‌ام و آمد و خود را بر جسد او افکند.

حسین ﷺ آمد و او را سوی زنان بازگردانید.

پس از آن از اهل بیت امام یکی پس از دیگری به میدان شتافته و به شرف شهادت

نائل آمدند، امام در آن حال بانگ برآورد: «ای عموزادگانم، ای اهل بیتم! شکیبایی کنید، صابر باشید، به خدا از امروز دیگر هوان و خواری نبینید.»

راوی گوید: نوجوانی كه گوثیا صورتش چون پارهٔ ماه می‌درخشید^۱ بیرون شد و به قتال پرداخت، ابن فضیل از دی ضربتی بر سر مبارکش فرود آورده آن را بشكافت، نوجوان با صورت به زمین آمد و صیحه زد: یا عمّاه.

حسین علیه السلام با شتاب باز شکاری و خشم شیر خشمگین شتابیده ضربت شمشیری بر ابن فضیل وارد آورد و او دستش را سپر جان کرد و شمشیر امام دستش را از آرنج قطع فرمود، ابن فضیل فریاد برآورد، فریادش را لشکر شنیده و حمله کرده تا نجاتش دهند، و بدن نوجوان زیر سم اسبها قرار گرفت تا شهید گردید.

گوید: بعد از فرونشستن غبار جنگ، حسین علیه السلام را دیدم كه بر سر غلام ایستاده و آن نوجوان زمین را با پایش می‌كاوید و امام می‌فرمود: «دور بدارند از رحمت خدا آنان كه تو را كشتند؛ آنان كه روز قیامت جدّت با آنان مخاصمه كند.»

بعد فرمود: «بر عمومیت ناگوار است از این كه او را بخوانی و او جوابت نگوید یا پاسخت را بدهد لیكن سودی برایت نداشته باشد: به خدا كه این روزی است كه دشمن او زیاد و یاور او اندك است.»

بعد نوجوان را به سینه‌اش گرفته و حملش نموده در میان شهدای اهل بیت قرار داد.

گوید: چون حسین علیه السلام قتلگاه جوانان و یارانش را نگریست، برای جنگ با دشمن با نفیس نفیس خود عزیمت فرمود، و ندا در داد: «آیا مدافعی هست كه از حرم رسول الله دفاع كند؟ آیا خداشناسی هست كه در حق ما هراس خدا را در پیش گیرد؟ آیا فریاد رسی هست كه به امید رحمت خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یآوری هست كه به امید آنچه در نزد خداست ما را یاری رساند؟».

۱- او قاسم بن الحسن بن علی، برادر ابوبكر الحسن، برادر تنی اوست كه قبل از وی شهید شد.

در این وقت ناله زنان بلند شد، و امام به باب خیمه آمد و فرمود: خواهرم زینب، بچه کوچکی^۱ مرا بیاور تا با وی وداع گویم، امام او را گرفت تا ببوسد، حرمله بن کاهل^۲ تیری انداخت که آن گلوگاه کودک را سوراخ کرد، امام به زینب فرمود: او را بگیر.

بعد خون صغیر را با دو کف دست گرفت تا پُر شدند و آن خون را بسوی آسمان پاشید و فرمود: «چه آسان است آنچه در محضر خدا بر من وارد می آید!». امام باقر علیه السلام می فرماید: از آن خون قطره ای به زمین فرود نیامد.

از طرق دیگر روایت شده که آن به عقل نزدیکتر است، چه زمان و حال زمان تودیع با کودک نبود زیرا امام به حرب و جنگ اشتغال داشته، و همانا زینب خواهر امام علیه السلام کودک را آورد و گفت: این طفل تو سه روز است که آب نیاشامیده، برایش آبی طلب کن.

امام علیه السلام کودک را بر روی دست گرفت و فرمود: (یا قوم قد قتلتم شیعتی و اهل بیتی، و قد بقي هذا الطفل يتلظى عطشاً، فاسقوه شربةً من الماء)؛ «ای قوم اشیعیان و اهل بیتم را کُشتید و فقط این طفل باقی مانده که از عطش بخود می پیچد، او را با

۱- او عبدالله بن الحسین بن علی بن ابی طالب و مادرش رباب دختر امرئ القیس بن عدی بن اوس است. در نام قاتل او اختلاف است برخی حرمله را قاتل او دانسته اند و بعضی عقبه بن بشر را، مقاتل الطالبیین: ۸۹-۹۰.

۲- حرمله بن کاهل، فرومایه ای بود پست و چون حرمله گرفتار شد و مختار وی را بدید، گریست و گفت وای بر تو این همه جنایت پس نبود که طفل صغیر را نیز یکشتی، ای دشمن خدا ندانستی که او از فرزندان پیامبر بود، دستور داد او را تیرباران کردند تا هلاک شد. در روایت دیگر، چون نظر مختار به حرمله افتاد گفت: ای دشمن خدا حمد مر خدای را که مرا بر تو مسلط ساخت، بعد جزار را احضار کرد و دستور داد تا دست و پایش را قطع کرده، بعد آتش خواست و عمودی از آهن در آتش فرو برد تا سرخ و بعد سپید شد، پس آن عمود را بر گردن او قرار داد تا جایی که گردنش از آتش به جوشش درآمد، او آن قدر فریاد کرد تا گردنش قطع شد.

شربتی از آب سقاییت کنید».

در بین سخنان امام مردی از دشمن تیری انداخت که کودک را گلو برید، و امام آنان را نفرینی کرد آن گونه که به دست مختار و دیگران گرفتار آمدند.

راوی گوید: تشنگی بر حسین علیه السلام سخت شد، و بر مرکب مسنات نشسته و اراده فرات را نمود و این در حالی بود که برادرش عباس در پیش رویش، قرار داشت. لشکر عمر بن سعد متعرض آنان شدند، مردی از بنی دارم تیری به سوی حسین علیه السلام گشود که به زیر زنج امام اصابت کرد، امام تیر را کشید و دست زیر زنج گرفت تا دو کف دست از خون آکنده شد و آن را پرتاب کرد و گفت: «خداوندا حقا از آنچه به فرزند دختر پیامبر شده و می شود نذرت شکایت دارم».

بعد عباس را از حسین علیه السلام جدا کردند و او را احاطه نمودند تا آن که وی را شهید نمودند - قدس الله روحه - حسین علیه السلام در مرگ برادر بشدت گریست و شاعر در این باره می گوید:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ فَتَى أَبِكْنَى الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ

سزاوارترین مردم به این که برادر گریسته شود جوانمردی است که (شهادتش) حسین را به گریه آورد

أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُضْرَجِ بِالْذِمَاءِ

برادرش و پسر پدرش علی، ابوالفضل که با خونش سوخو گردید

وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يُثْبِتُهُ شَيْءٌ وَجَادَلَهُ عَلَى عَطَشٍ بِهَاءِ

او که با حسین مساوات و موااسات کرد حتی در تشنگی با او موااسات کرد

راوی گوید: و آنگاه حسین علیه السلام، دشمن را به مبارزه فراخواند، و هماره هر کس که به مبارزت با حضرتش قدم پیش می نهاد به دست او راهی جهنم می گردید تا آن جا که کشتار عظیمی بنمود و در همان حال می فرمود:

الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْغَارِ وَالْغَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

شهادت از پذیرش تنگ اولی، و تنگ از ورود در آتش اولی است

یکی از راویان گوید: به خدا سوگند ندیدم مردی را که فرزندان و اهل بیت و

یارانش کشته شده بار این همه دردها و رنجها را به دوش کشیده مع الوصف این گونه دلیرانه در صحنه نبرد ابراز شجاعت و رشادت کند تا آن جا که دشمن هم پشت هم به صورت گروهی به جنابش یورش برده حضرت با شمشیرش به آنان حمله ور شده دشمنان چون گله بز در برخورد با گرگ می گریختند، حضرت گاه به صفوف فشرده سی هزار نفری دشمن حمله می کرد و آنان را به هزیمت می برد و دشمن چون ملخ پراکنده می شدند و امام به مکانش بازگشته می فرمود: «ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم».

راوی گوید: امام علیه السلام پیوسته می جنگید تا آن که دشمن بین او و حرم او حائل شد. امام بانگ بر آنان زد و فرمود: وای بر شما، ای دنباله روان آل ابی سفیان، اگر برایستان دین نبوده و از معاد و قیامت پروایی ندارید، پس در این دنیا آزاده باشید، و اگر آنچنان گمان دارید که عزیمید به احساب و نژادتان بازگردید».

شمر ندا در داد که ای فرزند فاطمه چه می گویی؟

فرمود: «سخنم این است که، من با شما می جنگم و شما با من، و بر زنان گناهی نیست، پس این سرکشان و طاغیان و نادانان خود را از تعرض به حرم من تا من زنده هستم باز دارید».

شمر گفت: این حق تو است.

دشمنان شروع به حمله به امام علیه السلام نموده، حضرتش حملات خود را از سر گرفت و او با این وصف شرب آبی را می جُست و نمی یافت، تا آن که هفتاد و دو جراحت یافت.

امام علیه السلام، لحظه ای برای استراحت توقف فرمود و در حالی که ضعف از جنگ بر وی عارض گردیده بود، در همان حال سنگی از دشمن آمد و به پیشانی حضرت اصابت نمود، امام علیه السلام پیراهن را بالا زد تا خون پیشانی را باز دارد که تیری سه شاخه و زهر آلود پیامد و بر قلب مقدس امام نشست، امام علیه السلام فرمود: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله».

و آنگاه سر به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا تو می‌دانی كه اینان مردی را می‌كشند كه بر گسترهٔ زمین جز او فرزند دختر پیامبر نیست»^۱.

سپس تیر را از پشت سر برآورده و خون چون ناودان فوران كرد، و توان جنگ از امام می‌رفت. حضرت بایستاد، هر مردی از دشمن كه نزد امام می‌آمد باز می‌گشت كه مبدا خدای را با شركت در خون امام ملاقات كند.

تا آن كه مردی از كنده به نام مالك بن نسر، لعنة الله علیه آمد و به حسین علیه السلام ناسزا گفت و با شمشیر بر سر مبارکش زد كه گله خود را برید و به سر مبارك رسید و كله خود آكنده از خون شد.

راوی گوید: حسین علیه السلام خرقه‌ای بخواست و سر را با آن بست و قلنسوه‌ای كه بر سر نهاد و بر آن عمامه بست.

مذتی اندك دشمنان درنگ كرده به سوی امام علیه السلام بازگشته و احاطه‌اش نمودند. در این وقت عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام كه نوجوانی نوحاسته بود و هنوز موی بر صورتش ندیده بود از نزد زنان بیرون آمد و با شتاب خود را به كنار حسین علیه السلام رسانید، زینب دخت علی علیه السلام خود را به وی رسانیده تا او را باز دارد، عبدالله بشدت امتناع ورزید و گفت: به خدا سوگند از عمویم جدا نگردم.

بحر بن كعب - یا حرملة بن كاهل - با شمشیر قصد حسین علیه السلام نمود، نوجوان گفت: وای بر تو ای خبیث‌زاده آیا عمویم را می‌كشی؟

شمشیر كه بر امام فرود می‌آمد، عبدالله دست بالا برد تا سپر جان عمو كند، شمشیر دست عبدالله را تا پوست برید و دست آویزان شد، نوجوان فریاد وا عجماء كشید. حسین علیه السلام برادرزاده را گرفته و به آغوشش كشیده فرمود: «برادرزاده‌ام، بر

۱- فلک سنگی فکند از دست دشمن به پیشانی وجه الله احسن - م.

۲- عبدالله بن حسن، مادرش دخت سلیل بن عبدالله برادر عبدالله بن جریر بجلی - یا ام ولد - وقت شهادت ۱۱ ساله بود. نیز گفته شده كه مادرش رباب دختر امرئ القیس بوده است.

تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۰؛ مقاتل الطالبیین: ۸۹؛ رجال الشیخ: ۷۶؛ انصار الحسین: ۱۳۲.

آنچه بر تو گذشت صابر باش و خیرش بدان، زیرا خدا تو را به آبای صالحت ملحق فرماید».

حرمه بن کاهل تیری به سوی عبدالله گشود و وی را در دامن عمویش به شهادت رسانید.^۱

پس از آن شمر بن ذی الجوشن به خیمه‌های حسین علیه السلام حمله کرد و گفت: آتش به من دهید تا خیمه‌ها را با هر کس که در آن است به آتش کشم.

حسین علیه السلام فرمود: «فرزند ذی الجوشن! تو آتش را خواستی تا اهل را آتش زنی، خدا تو را در آتش بسوزاند».

شبث آمد و امام او را نکوهید و او شرمنده بازگشت.

راوی گوید: حسین علیه السلام فرمود: (ایتونی بثوب لا یرغب فیه أبعله تحت ثیابی، لئلا أجزد منه)؛ «پیراهن کهنه‌ای به من دهید تا زیر لباسم پوشیده مرا از آن برهنه نکنند».

پیراهن تنگی آورده شد، فرمود: «این نه، زیرا این لباس اهل ذلت است».

بعد پیراهن کهنه‌ای را بگرفت و پاره‌اش کرد و زیر لباسش پوشید و بعد از شهادت وی را از آن هم برهنه کردند و بردند.

بعد امام علیه السلام شلواری حبری بخواست و آن را جدا جدا و تقطیع نموده و پوشید، و بدین ترتیب آن را از حیز انتفاع بیرون کرد و سوراخش نمود تا از بدنش نربایند، ولی

۱ - چند شعر زیر به مناسبت شهادت عبدالله ثبت می‌گردد: - م.

کشتن آهوی بی‌مادر طسریق داد نیست

کیافر است اندر حقیقت قاتلش صیاد نیست

سخت با قوت فرود آری چه با شمشیر تیز

دست طفل کوچک است این شاخه شمشاد نیست

از چه از خون گلو بندی دو دستش را حنا

ظالما عبدالله است ایسن قاسم داماد نیست

ای لعین گر می‌کشی در نزد عم وی مکش

کاین چنین ظلمی روا در مذهب شداد نیست

بعد از شهادتش بحرین کعب آن را ربود و حسین علیه السلام را برهنه گذارد.

بعد از عاشورا، دو دست بحرین کعب در تابستانها چون دو تکه چوب خشک، خشک شده و در زمستانها در حالی که دو دست او مرطوب بود از آن چرک و خون جاری می‌گردید تا آن که خدا هلاکش فرمود.

چون جراحات زیاد بر حسین علیه السلام وارد گردیده و چون خارپشت^۱ باقی ماند، ملعونی خبیث به نام صالح بن وهب المزنی لعنة الله علیه، ضربتی سخت با نیزه بر تهیگاه امام زد که حسین علیه السلام از آن ضربت از روی اسب بر گونه راست بر زمین فرود آمد^۲ بعد برخاست، صلوات الله علیه.

راوی گوید: زینب علیها السلام از در خیمه بدر آمد و ندا می‌کرد: وای برادرم، وای سیدم، وای اهل بیتم، کاشکی آسمان بر زمین فرود آمدی، وای کاش کوهها در بستر هامون فرو پاشیدی.

شمر به لشکر بانگ زد: درباره این مرد به انتظار چه هستید؟ بعد از هر سوی به امام حمله کردند.

زرعه بن شریک - لعنة الله علیه - ضربه‌ای بر کتف چپ امام زد، امام نیز ضربه‌ای بر او وارد کرد که هلاک شد.

دیگری با شمشیر ضربه‌ای بر دوش امام وارد آورد که امام به چهره بر زمین افتاد و بعد از این ضربت به زحمت می‌نشست و بر روی زمین افتان و خیزان می‌رفت.

سنان بن انس^۳ نخعی، لعنة الله علیه، با نیزه، به گودی گلوگاه امام زد و بعد نیزه را

۱- این تعبیر از آن روست که پیکر حضرت از کثرت نیزه‌هایی که بر آن نشسته بود، چونان خارپشت گشته بود - م.

۲- ... و می‌فرمود: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و آنگاه برخاست (صلوات الله علیه) - م.

۳- سنان بن انس قاتل حسین علیه السلام گفته شده که ابن زیاد او را که گفت: بهترین مردم را از نظر پدر و مادر کشتم کشت. در حکایت مختار: ۴۵: ابراهیم بعد از دستگیری سنان به وی گفت: راست بگو: در کربلا چه کردی؟ گفت: کاری نکردم جز آن که تکه‌ای از شلوار حسین را گرفتم!! ابراهیم

در آورده و در قفسه سینه امام فرو برد.

و باز سنان تیری انداخت که در گلوگاه امام نشست، امام سقوط کرد و بعد نشست و تیر را از گلوئی مبارکش کشید. اما هر دو کف دست را زیر گلو گرفت و چون پُر می شد با آن سر و محاسن مبارک را خضاب می نمود و می فرمود: این گونه با خضاب به خونم و حق مغصوبم به دیدار پروردگارم می روم».

عمر بن سعد به مردی که در جانب راستش بود گفت: وای بر تو فرود آی و حسین را راحت کن.

خولی بن یزید اصبحی پیش تاخت تا سرش را قطع نماید به رعشه افتاد. سنان بن انس لعنة الله علیه فرود آمد و شمشیری به حلق مبارک زد در حالی که می گفت: به خدا من سرت را جدا می کنم با آن که می دانم تو فرزند رسول خدایی و بهترین مردم از نظر پدر و مادری، بعد سر شریف حضرت را برید صلی الله علیه و آله. در این باره شاعر گوید:

فَإِي رَزِيَّةٍ عَدَلَتْ حُسَيْنًا غَدَاةً تَبْهَرُهُ كَفًّا سَنَانِ

کدام مصیبت همسنگ مصیبت حسین است، در آن روز که سنان سر مطهرش را جدا کرد روایت شده: این سنان را مختار دستگیر کرده و انگشتانش را تک تک و دانه دانه جدا کرد و بعد پاها و دستهایش را بریده، و دیگ بزرگ روغن را برای او به جوش آورد و وی را در میان روغن جوشان افکند و او جنب و جوش کرد تا به جهنم واصل شد.

ابوطاهر محمد بن حسین بُرسی در کتاب معالم الدین خود از امام صادق (ع) آورده که فرمود: بعد از شهادت حسین (ع)، فرشتگان به ضحّه آمده و عرض کردند: پروردگارا! این برگزیده تو حسین و فرزند برگزیده است و فرزند دختر پیامبر

گریست و دستور داد که از گوشت ران او گرفته و نیمه کباب کرده و به وی خورانیدند، و هر گاه امتناع از خوردن می کرد با خنجر می خورانیدند. و چون مشرف بر مرگ شد ذبحش کرده و جسدش را سوزانیدند.

توست. در پاسخ ملائک، خداوند سایه مبارک قائم «آل محمد» را برافراشت و فرمود: با دست این انتقام حسین را می گیرم.

راوی گوید: بعد از شهادت امام صلوات الله علیه، غباری شدید و سیاه و تار با بادی سرخ در آسمان برخاست که هیچ چیز قابل دید و رؤیت نبود، تا آن جا که مردم خیال کردند عذاب بر آنان فرود آمده است، ساعتی درنگ کردند، آن گاه برطرف شد. هلال بن نافع گوید: بالشرک عمر بن سعد بودم که کسی فریاد زد: مژده ای امیر، این شمر است که حسین را کشت.

می گوید: من از دو صف جدا شده کنار حسین علیه السلام ایستادم، آن حضرت در حال تسلیم جان بود، به خدا سوگند که من کشته خون آلودی را ندیدم که زیباتر از وی یا چهره ای نورانی تر از او داشته باشد، که نور رویش و جمال و زیبایی وی مرا از اندیشه در امر قتلش بازداشته بود.

در همان حال آب می خواست، شنیدم یکی بدو گفت: به خدا که از آب نمی چشی تا در جهنم از حمیم آن بچشی.

حسین علیه السلام فرمود: (لا، بل أورد علی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله وأسکن معه فی داره فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر، وأشرب من ماء غیر آسن، وأشکو إلیه ما ارتکبتم منی وفعلمت بهی)، «نه، بلکه بر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می شوم و با او در خانه اش مأوی گزیده در جایگاه صدق در نزد سلطانی مقتدر، و از آب غیر متغیر آشامیده، و از جنایاتتان نزد او شکایت می برم».

گوید: همگان چنان به خشم آمدند که گوئیا خدا ذره ای رحم را در دل فردی از آنان قرار نداده، در حالی که حضرت امام علیه السلام با آنان سخن می فرمود، سر مطهرش را جدا نمودند، و من از این همه بی رحمی و سنگدلی به شگفت آمده گفتم: به خدا در هیچ امری با شما اجتماع نمی کنم.

بعد برای غارت سلب لباس امام حسین علیه السلام روی آورده پیراهنش را اسحاق بن

حوبه^۱ حضرمی لعنة الله عليه ربوده و پوشید و به بیماری برص «پسی» مبتلا گردیده و مویش بریخت.

در روایت آمده: در پیراهن امام علیه السلام صد و ده و اندی اثر تیر و نیزه و شمشیر بود. امام صادق علیه السلام فرماید: بر بدن مبارک حسین علیه السلام اثر سی و سه نیزه و سی و چهار شمشیر بود.

شلوار امام علیه السلام را بحرین کعب تیمی لعنة الله عليه ربود. در روایت آمده که او نیز زمین گیر و از دو پا فلج گردید.

عمامه اش را اخنس بن مرثدبن علقمه حضرمی^۲ - یا جابرین یزید اودی - به غارت برد و او نیز دیوانه شد.

کفش امام را اسودبن خالد لعنة الله عليه در بُرد.

انگشتري امام علیه السلام بجدل بن سلیم کلبی با قطع انگشت امام در ربود، که مختار چون او را بگرفت دو دست و دو پای بجدل را قطع کرده رهایش نمود تا در خون کثیفش دست و پا زده هلاک گردید.

قطیفه امام را که از خز بود قیس بن اشعث لعنة الله عليه برربود. که مشهور به قیس قطیفه شد و زره کوتاه آن حضرت را عمر بن سعد لعنة الله عليه بگرفت، بعد از هلاکت عمر بن سعد، مختار آن را به ابی عمره قاتل ابن سعد بخشید.

شمشیر امام علیه السلام را جمیع بن خلق اودی به یغما برد، نیز گفته شد: مردی از بنی تمیم به نام اسودبن حنظله لعنة الله عليه آن را غارت کرد.

در روایت ابن سعد: شمشیر امام را فلافس نهشلی - قلافس - برربود.

محمد بن زکریا^۳ اضافه می کند که: آن شمشیر بعدها بدست دختر حبیب بن بدیل

۱ - او زنزاده است و بر پُشتِ امام با نُه نفر دیگر اسب بتاخت.

۲ - او یکی از ده نفر است که با سُم ستوران بر بدنِ مبارک امام تاخته تا آن که پشت و سینه امام را خورد کردند، او نیز زنزاده است.

۳ - محمد بن زکریا بن دینار الغلابی، از وجوه اصحاب امامیه در بصره است، وفات ۲۹۸ هـ.

افتاد،^۱ و این شمشیر به غارت رفته غیر از ذوالفقار است، زیرا ذوالفقار ذخیره شده با چیزهای دیگر از ذخائر نبوت و امامت مصون مانده، و راویان آنچه را حکایت کردیم عیناً تصدیق کرده‌اند.

راوی گوید: جاریه و کنیزی از سوی خیمه‌های حسین علیه السلام می‌آمد.

مردی بدو گفت: ای امة الله - کنیز خدا - آقایت به شهادت رسید.

کنیزك گوید: با شتاب به سوی خانمها و خواتین برگشته صحیحه می‌زدم، مخدرات برخاسته و ناله سردادند و صیحه برداشتند.

گوید: دشمنان برای غارت خانه‌های آل‌الرسول و نور چشم زهراء بتول از یکدیگر پیشی گرفته به چپاول پرداختند تا آن‌جا كه از دوش زن، پارچه و ملحفه را كندند و دختران رسول‌الله صلی الله علیه و آله و حریم او بیرون شده گریه سر داده برای فراقِ حامیان، و عزیزان ندبه و نوحه می‌نمودند.

حمیدبن مسلم گوید: زنی از بنی بکر بن وائل كه با شوهرش در سپاه عمر بن سعد بود چون دید كه چگونه بر زنان حرم حسین علیه السلام در خیمه‌ها یورش برده تاراج می‌كنند، شمشیری بگرفته و به سوی خیمه‌ها شتافته، و فریاد كشید: ای آل بکر بن وائل آیا دختران رسول الله را غارت می‌كنید؟! حكم و حكومت جز برای خدا نیست، ای خونخواهان رسول الله، شوهرش او را گرفته و به جایش بازگردانید.

راوی گوید: سپس زنان را برهنه سر، غارت شده، با پای برهنه و در كسوت اسارت درآمده از خیمه‌ها بیرون رانده آتش در خیمه‌ها زدند.

زنان می‌گفتند: به حق خدا ما را به قتلگاه برید، چون نظر زنان به كشتگان افتاد صیحه كشیده بر چهره‌ها تپانچه نواختند.

گوید: به خدا سوگند، فراموش نمی‌كنم زینب دخت علی علیه السلام را كه بر حسین علیه السلام نوحه می‌كرد و با آوایی حزین و دلی دردمند ندا كرده می‌گفت: وا محمّده! خدای

۱ - شرح حال دختر حبیب بن بدیل به دست نیامد. حبیب از راویان حدیث ولایت است، الفدییر

آسمان بر تو درود فرستاد، این حسین توست که عریان و خون‌آلود با اعضای قطعه‌قطعه بیفتاده، وای از این مصیبت، دختران تو اسیرند، شکایت‌ها را به نزد خدا و نزد محمد مصطفی و نزد علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء می‌برم. و ام‌محمداه! این حسین است که در این بیابان که باد صبا بر آن خاک باشد کشته زنازادگان است، امان از این همه حزن و اندوه، و این همه سختی و بلا بر تو ای اباعبدالله، گوئیا جدم رسول الله ﷺ امروز دنیا را ترک فرمود. ای اصحاب محمد، اینان ذریه مصطفی‌اند که چون اسیران برده شوند.

در روایات دیگر: و ام‌محمداه! دخترانت اسیر و ذریه تو کشته شدگانی هستند که باد صبا بر پیکرهایشان خاک فرو باشد، این حسین است که سر انورش از قفا بریده شده بی هیچ عمامه و ردا.

پدرم فدای عزیزی که سپاهش در روز دوشنبه تار و مار و خیامش طناب بریده بر باد رفت، پدرم فدای آن عزیز که به سفر نرفته تا امید بازگشتش باشد، و مجروح نیست تا مداوا گردد، پدرم به فدای آن که جانم فدای اوست، پدرم فدای غمزده‌ای که شهید شد، تشنه‌ای که تشنه لب رفت، پدرم به فدای عزیزی که از محاسن وی خون چکید، پدرم فدای آن که جدش رسول الله است، پدرم فدای آن که سبط پیامبر است. پدرم به فدای محمد مصطفی باد، پدرم به فدای علی مرتضی، پدرم به فدای خدیجه کبری، پدرم به فدای فاطمه زهرا سیده زنان، پدرم به فدای آن که آفتاب برایش بازگشت تا نماز گزارد.

راوی گوید: به خدا که زینب در این نوحه‌سرایی دوست و دشمن را گریانید. سپس سکنه^۱ جسد مطهر پدر را به آغوش کشید که عده‌ای از اعراب او را از جسد

۱- سکنه دخت حسین بن علی بن ابی طالب، زنی با کرامت و نبالت بوده، سیده زمان عصرش، وفاتش ۱۱۷ هـ. به شمار است، نسبت بعضی از مورخان به حضرتش را کذب محض می‌دانیم، که در این جا ذکر آن مناسب نیست.

پدر جدا کردند.

راوی گوید: بعد عمر بن سعد در لشکرش ندا در داد: کی داوطلب تازاندن اسب بر پیکر حسین است؟

ده نفر داوطلب شدند که عبارتند از: اسحاق بن حویه آن که پیراهن امام را بُرد، اخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل سیعی، عمر بن صبیح صیداوی، رجاء بن منقذ عبدی، سالم بن خیشمه جعفی، صالح بن وهب جعفی، واحظ بن غانم، هانی بن شیبث حضرمی، اسید بن مالک، لَعَنَهُمُ الله، این ده نفر در زیر سم اسبها پشت و سینه امام را توتیا کردند.^۱

راوی گوید: این ده نفر به نزد ابن زیاد علیه لعائن الله آمده و اسید بن مالک یکی از ده نفر گفت:

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بِغَدَالِ الظُّهْرِ بِكُلِّ يَعْقُوبَ شَدِيدِ الْأَسْرِ

مائیم که با تاختن اسبان جهنده و تندرو بر پیکر، سینه را بعد از پشت خُرد کردیم

ابن زیاد علیه اللعنة گفت: شما کیانید؟

گفتند: ما آنانیم که با اسبهایمان پشت و سینه حسین را درهم کوفته آسیاب کردیم. ابن زیاد به آنان جایزه‌ای ناچیز داد.

ابو عمر^۲ زاهد گوید: درباره این ده نفر نگریستیم و یافتیم که همگان زنازاده‌اند. و اینان هم آنند که گرفتار مختار شده که مختار دستها و پاهاى آنان را با میخهای آهنین به زمین کوفته و پشت آنان اسب تاخته تا هلاک گردیدند.

۱- بسیاری از علمای ما بر آنند که آنها آهنگ کوبیدن پشت و سینه حضرت کردند ولی خدا این

امکان را به آنها نداد. روایات زیادی در تأیید این سخن رسیده است، والله العالم.

۲- او محمّد بن عبدالواحد بن ابی هاشم مطرّز باوردی معروف به غلام ثعلب بود که یکی از پیشوایان لُغَت است که با ثعلب نحوی مصاحبت نموده و تصنیفات زیاد دارد و فات او در بغداد سال ۳۴۵ هـ بود.

ابن ریحاح^۱ روایت کرده: کوری را دیدم که در صحنة کربلا حاضر بود و از علت کوری از وی پرسیده شد؟

گفت: در روز عاشورا در کربلا حضور داشتم بدون این که از نیزه و شمشیر و تیر استفاده کنم، بعد از شهادت امام، به خانها بازگشتم و بعد از نماز عشاء خفتم. در رؤیا دیدم یکی گفت: دعوت پیامبر را اجابت کن.

گفتم: مرا با او چکار؟ گریبانم را گرفته و کشید و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در بیابانی نشسته، و آستینها را تا آرنج بالا زده و حر بهای در دست دارد، فرشته‌ای در نزدش ایستاده و شمشیری از آتش بدست دارد و یاران نه نفری مرا می‌کشند و بر هر کس که شمشیر آتشین فرود می‌آورد آتش می‌گیرد و شعله‌های آتش از وی بلند می‌شد.

جلو رفتم و نزدش بر زانو نشستم و گفتم: السلام عليك یا رسول الله، جوابم نفرمود و مكث طولانی نمود.

بعد سر را بالا کرد و فرمود: ای دشمن خدا انتهاک حرمت کرده عترت را کشته و رعایت حق را ننموده و کردی آنچه کردی.

گفتم: یا رسول الله، به خدا که شمشیری زده و نیزه‌ای را فرود نیاورده و نیزه‌ای نیانداختم.

فرمود: راست گفتی، و لیکن سیاهی لشکر بودی، نزدیکم بیا، نزدیکش شدم، طشتی پُر از خون دیدم، فرمود: این خون فرزندم حسین است، از آن خون در چشم کشید از خواب جستم از آن زمان تا کنون چیزی را نمی‌بینم.

از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: در روز قیامت برای فاطمه علیها السلام، قبه‌ای از نور برافراشته شود، و حسین علیه السلام در حالی که سر مطهر خود را در دست دارد

۱- او عطاء بن ابي ریحاح از تابعان و برده‌ای سیاه بود که در یمن زاده شد و در مکه رشد کرد. فتواهدنة کسان خود بود. به سال ۱۱۴ هجر مکه درگذشت.

می آید، فاطمه چون او را ببند بانگی سخت برآورده نعره ای زند كه در جمع حاضر فرشته ای مقرب و پیامبر مرسل نماوند جز آن كه بگرید، خدا تماشال حسین را در زیباترین صورت درآورد، و او بدون رأس با دشمنش مخاصمه فرماید، بعد خداوند كشدگان او و تجهیزگران و شركای در خون مقدس او را برایم جمع كند، و من تا نفر آخر آنان را بكشم، بار دیگر زنده شوند و امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را بكشد، باز هم زنده شوند، و حسن علیه السلام آنان را بكشد، باز هم زنده شوند و حسین علیه السلام آنان را بكشد، باز هم زنده شوند، هیچ يك از ذریه ما نماند جز آن كه آنان را بكشد، در این جا هست كه خشمها فرو نشسته اندوه فراموش گردد.

بعد امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت كند شیعیان ما را، به خدا كه آنان مؤمنانند، آنانند كه در مصیبت و حزن و اندوه ما در تمام پهنه غم شریك ما باشند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله است كه فرمود: در روز قیامت فاطمه علیه السلام در میان جمعی از زنان می آید.

خطاب آید: در بهشت داخل شو.

گوید: به بهشت نمی روم تا بدانم بعد از من با فرزندانم چه کرده اند.

خطاب رسد: در قلب قیامت نظری كن، نظر به حسین علیه السلام افكند و می بیند كه ایستاده و سر در بدن ندارد، فاطمه فریادی برآورد، و بانگ من برای فریادش بلند شود، فرشتگان نیز به فریاد آیند.

در روایت دیگر: فاطمه علیه السلام ندا می كند: وای پسر من! وای میوه دلم. گوید: این گاه خدا به خشم آید، آتشی را به نام هبهب فرمان دهد، آتشی كه هزار سال بر آن دمیده شده تا آن كه سیاه گردیده، هرگز راحتی در آن راه نیافته و غمی از آن خارج نشود.

فرمان رسد: كشدگان حسین علیه السلام را فرو گیر، آتش آنان را فرو می گیرد و چون در جوف آن قرار گرفتند، بانگی برآورد سخت، و بانگ سخت آنان نیز برآید و زفیر آتش و آنان به گوش رسد.

قَتَلَهُ حسین علیه السلام بازبانهای تیز و رسا و گویا می گویند: چرا پیش از بُت پرستان آتش

را بر ما واجب فرمودی؟

پاسخ گوید: آن کس که می داند با آن که نمی داند همانند نیست.

این دو روایت را ابن بابویه در کتاب عقاب الاعمال^۱ آورد.

۱- محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، محدث بزرگ، در جمع قمیین چون او نبود، در ری نزول کرد و در سال ۳۸۱ هجری وفات یافت و دفن شد. کتب زیادی را تألیف نمود، کتاب عقاب الاعمال که در آن کیفر اعمال منهیه را متعرض شده با ثواب الاعمال یکجا بارها طبع گردید.

ریاض العلماء ۱۱۹/۵؛ التکلی و الألقاب ۲۱۲/۱؛ تنقیح المقال ۱۵۴/۳؛ الأعلام ۲۷۴/۶.

در نسخه (ع) آمده:

در مجلد سی ام از پاورقی شیخ المحدثین بغداد محمد بن النجار در شرح حال فاطمه دخت ابی العباس ازدی دیدم که به اسنادش از طلحه، پیامبر فرمود: موسی بن عمران عرض کرد: پروردگارا! برادر من هارون وفات یافت، او را بیامرز، وحی آمد: ای موسی اگر آمرزش اولین و آخرین را از من می خواستی می پذیرفتم جز قاتل حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما را.

مسئله سوم
پیرامون امور پیر از
شهادت
حسین علیه السلام



مسلك سوم، بخش پايانی اين كتاب است.

گويد: عمر بن سعد لعنة الله عليه، عصر همان روز عاشوراء سرانوار امام حسين عليه السلام را به وسيله خولى بن يزيد اصبحى و حميد بن مسلم از دى^۱، لعنة الله عليهما به نزد عبیدالله بن زياد عليه لعائن الله فرستاد، و فرمان داد تا سرهاى مطهر بقیه شهداء را چه از ياران يا اهل بيتش قطع کرده با شمر بن ذى الجوشن و قيس بن اشعث و عمرو بن حجاج بفرستد و آنان با رؤوس مطهره حرکت کردند تا به کوفه رسيدند.

عمر بن سعد مانده آن روز و فردايش را تا وقت ظهر در کربلا توقف کرد، بعد با بازماندگان خاندان حسين عليه السلام از کربلا حرکت کرد، و اهل البيت را که سپرده هاى خير الانبياء بودند بر پلاس پالانهاى شتران در حالى که پوشش چهره هاى آنان مکشفه

۱- در تنقيح المقال ۳۸۰/۱ آمده است: آگاهى از وی نيافتم جز آن که رجال شيخ او را از اصحاب سجاد عليه السلام شمرده، که ظاهراً بايد امامى باشد ولى کاملاً مشخص نيست.

در مستدرکات علم الرجال ۲۸۹/۳ آمده است: حميد بن مسلم کوفى، از ناشناخته هاى اصحاب سجاد عليه السلام است و از ناقلان اخبار کربلا، آن گونه که بر مى آيد در کربلا بوده... و از لشکريان سليمان بن صرد از سوى مختار در واقعه عين الوردة در جنگ با شاميان براى خونخواهى امام بوده است.

مى گويم: احتمال مى رود که دو نفر به نام حميد بن مسلم باشند، يکى در لشکر عمر بن سعد بوده که بعضى از روايات کربلا را روايت کرده و همراه رأس مبارک امام نزد اين زياد با ديگران بوده بنابر اين او بايد از ياران عمر بن سعد باشد، و دوم امامى است از اصحاب امام سجاد عليه السلام و از لشکريان سليمان بن صرد.

بود بین دشمنان برنشانند، و آنان را آن چنان که اسرار ترک و روم رانده می شدند با آن همه رنج و مصائب همی رانندند.

و چه زیبا گفت آن که گفت:

يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَيُعْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا لَسَعَجِبُ

از شگفتیها این که بر پیامبر صلوات فرستاده با فرزندان او می جنگند

در روایت آمده: شمار سرهای اصحاب حسین علیه السلام هفتاد و هشت بوده که قبایل برای تقرب نزد ابن زیاد و یزید بن معاویه، علیهما لعائن الله سرها را بین خود تقسیم و حمل کردند.

۱-کنده به ریاست قیس بن اشعث با سیزده سر

۲-هوازن به ریاست شمر بن ذی الجوشن با دوازده سر

۳-بنی تمیم با هفده سر

۴-بنو اسد با شانزده سر

۵-قبیله مذحج با هفت سر

۶-سایر قبایل و مردم سیزده سر

راوی گوید: چون عمر بن سعد از کربلاء دور شد، گروهی از بنی اسد آمده بر آن پیکرهای پاک خون آلود نماز گزارده به همان صورت کنونی دفنشان کردند. چون ابن سعد با اسیران به کوفه نزدیک شدند مردم برای تماشای آنان آمدند.

راوی گوید: زنی از کوفیان بر اسیران اشراف یافته و گفت: شما از اسیران کجایید؟ گفتند: ما اسیران از آل محمدیم علیه السلام.

آن زن از بام فرود آمده و ملاحف و شلوارها و مقنعه‌هایی فراهم آورده به اسراء داد تا خود را بپوشانند.

راوی گوید: همراه زنان، علی بن الحسین علیه السلام نیز بود که بیماری لاغرش کرده

بود، و حسن^۱ بن حسن المثنی که در صحنه نبرد عاشورا با عمو و امامش در صبر بر سختیها و تیرها شکیب ورزیده بود و جراحات شدید داشت همراه بود.

و زید بن حسن^۲ و عمرو^۳ بن الحسن (ع) نیز همراه بودند. کوفیان نوحه سروده می‌گریستند.

زین العابدین (ع) فرمود: «برای ما نوحه کرده می‌گریید؟! مگر ما آنچه کسانی کشتند؟!»

بشیر بن خزیم اسدی گوید: زینب دخت علی (ع) در آن روز که به سخن پرداخت دیدم و ندیدم زنی با حیا و عفیفه‌ای را که سخنورتر از او باشد، گوینا از لسان

۱- حسن بن حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، معروف به مثنی و پسرش معروف به حسن مثلث بود او جلیل و فاضل و ورع بود، در زمانش متوکی صدقات امیرالمؤمنین (ع) بود، با دختر عمویش فاطمه دخت حسین ازدواج نمود، در واقعه کربلا همراه عمویش بود، و جنگید و مجروح گردید و خدا شفايش داد، مادرش خوله دخت منظور فرازی بود، وفات حسن در سال ۹۰ هـ در مدینه اتفاق افتاد. نه خود مدعی امامت بود و نه کسی قائل به امامت او بود برخلاف فرزندش حسن مثلث.

تسمية من قتل مع الحسين: ۱۵۷؛ تهذيب ابن عساکر ۴/۱۶۲؛ الاعلام ۲/۱۸۷؛ معجم رجال الحديث ۳۰۱/۴.

مصنف کتاب المصابيح آورده که: حسن بن حسن المثنی در عاشورا در رکاب عمویش هفده نفر را به قتل رسانید و خود او نیز هیجده زخم خورد، و افتاد، اسماء بن خارجه دانی او وی را به کوفه برد و مداوایش کرد تا بهبود یافت و بعد به مدینه‌اش فرستاد.

۲- زید بن الحسن، ابوالحسن هاشمی، از اصحاب امام سجاد (ع)، جلیل القدر، کریم الطبع، بزرگوار و بسیار نیکوکار و متوکی صدقات رسول الله (ص) بوده است. بعضی از مورخان آورده‌اند که او از عمویش حسین تخلف ورزید و به عراق نیامد. وفاتش در سال ۱۲۰ هـ بود، نه خود ادعای امامت کرد و نه دیگری از شیعه و غیر آن ادعای امامت را برای او نمود.

معجم رجال الحديث ۷/۳۳۹ به نقل از رجال الشيخ و ارشاد مفید و العملة سید مهنا، البحار ۴۶/۳۲۹.

۳- عمرو بن حسن، با عمویش حسین به عراق آمد و با علی بن الحسین به دمشق رفت، تنها یک پسر به نام محمد داشت، او مردی عابد و اهل صلاح و دین بود.

امیر المؤمنین علیه السلام است که سخن می گوید، آن زن اشارتی به مردم کرد و فرمود: خاموش باشید، نفّسهای مردم در سینه ها حبس و جَرَسها از صدا افتادند، بعد فرمود: حمد و ستایش مر خدای راست و درود بر جدّم محمّد و آل اخیار و طیبین او.

اما بعد. ای اهل کوفه! ای اهل نیرنگ و بیوفائی! آیا می گریید؟! هرگز اشک شما پایان نپذیرفته ناله تان فرو ننشیند، همانا مثَلِ شما مثَلِ آن زنی است که تافتۀ خود را و اتابیده، که همواره سوگندهایتان را وسیله در آمدِ بین خود قرار می دهید.

آیا در شما جز چاپلوسی و آلودگی به تباهی، و ارتجاع و کینه توزی، و تملّقی چون تملّق کنیزان، و رنج و درد دشمنان است؟! یا در میان شما چراگاهی به گسترۀ یک خرابه یا قطعه نقره ای که در لحد گوری نهفته می باشید؟ چه چیز بدی نفیس شما از پیش فرستاده که خشم خدا را بر شما فرو د آورده و جاودانه در عذاب خواهید بود. آیا می گریید و ناله از جگر بر می آورید؟! آری به خدا که باید بسیار بگریید و کم بخندید، حقا که همه عار و ننگها را با خود بردید (برای خود جمع کردید) که هرگز تکه های این عار و ننگ را شستشو نتوانید داد، چگونه می توانید خون زاده خاتم نبوّت و معدن رسالت و سیّد جوانان بهشت، و پناه نیکان، و فریاد رس محرومان، و منار حجت بر شما و جریان بخش سنت خود را بشوید.

چه گناه سنگینی را به دوش گرفتید، دوری و تباهی از آن شما باد، تلاش شما زیانبار، دستهایتان بریده، و کالایتان قرین خسران باد، به خشم خدا بازگشت نموده، و داغ ذلت و بیچارگی بر شما نهاده شد.

وای بر شما ای کوفیان، آیا می دانید که چه جگری از رسول الله را پاره پاره کردید؟ و چه زنان گرامی از پیامبر را از پرده بیرون کشیدید، و چه خونی از پیامبر را ریخته، و چه حرمت او را دیدید؟! حقا که چه بلاها و سختی سیاه و ناگواری را دامن زدید!

در روایتی آمده: به زشتی و حماقتی به پهنای برجستگیهای زمین و آسمان روی آوردید. آیا به شگفت آمدید از این که آسمان خون بارید، و هر آینه عذاب آخرت خوارکننده تر است و شما یاری نمی شوید، این مهلت (اندک) را خفیف می پندارید،

خونخواهی دستخوش از دست رفتن نشود و خدا و پروردگارتان در کمینگاه است. راوی گوید: به خدا سوگند، مردم را می‌دیدم که چون سرگشتگان می‌گریستند و دستها را بر دهانهایشان نهاده بودند.

پیرمردی را دیدم که در کنارم ایستاده می‌گریست و ریش وی از اشکش خیس شده بود و می‌گفت: پدر و مادرم فدایتان، پیران شما بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان و زنانان بهترین زنان، و نسل شما بهترین نسلهایند، و هرگز خوار نگردیده کسی را توان برابری با شما نیست.

زید بن موسی^۱ آورده از پدر و جدش علیه السلام که فرمود: فاطمة صغری علیه السلام بعد از آن که از کربلا وارد شد و فرمود:

حمد مر خدای راست به عدد ریگ و سنگریزه‌ها، و به وزن عرش تا خاک و فرش، او را می‌ستایم و بدو ایمان دارم و بر او توکل می‌نمایم، و شهادت می‌دهم که معبودی جز او نیست و این که محمد عبد و رسول اوست، و این که ذریه او در کنار شط فرات مذبح شدند بدون آن که کینه‌توز یا خواهان خاک باشند.

خداوند! به تو پناه می‌برم از این که با دروغی بر تو افتراء بندم، و چیزی بگویم که خلاف آنچه باشد که از گرفتن عهدها در امر وصایت علی بن ابی طالب نازل فرمودی، آن که حقش را ربودند و بدون گناهی به قتل رسید - آن گونه که فرزندش دیروز به شهادت رسید - و شهادت علی در خانه‌ای از خانه‌های خدا، که جمعی از مسلمانان (که تنها با زبان مسلمان بودند) حضور داشتند، سرهایشان نابود باد، آنان که در حیات و مماتش ستمی را از او نراندند، تا آن جا که او را به سوی خود بردی، او که ستوده سرشت و معروف المناقب، مشهور در هدایتگری بود، خداوند! هرگز در راه تو سرزنش سرزنشگری او را از هدف باز نداشته و نه نکوهش نکوهشگری، پروردگارا! او را در کودکی به اسلام هدایت فرموده، در بزرگی مناقب او را ستودی،

۱- زید بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علوی طالیی، خونخواه، با ابوالسریا خروج کرد. وفات او حدود سال ۲۵۰ ق. اتفاق افتاد.

او که همواره ناصح و دلسوز برای تو (دین تو) و پیامبرت بود - صلوات الله علیه و آله - تا آن که او را که زاهد در دنیا، بی اعتنا بر آن و راغب در آخرت، و مجاهد در راهت بود به سویت قبض جان فرمودی، او - علی - را پسندیدی و برگزیدی و به صراط مستقیمش هدایت کردی.

اما بعد، ای اهل کوفه، ای اهل نیرنگ و بیوفایی و تکبر، همانا ما اهل بیتی هستیم که خدا ما را به شما و شما را به ما مبتلا کرده، و آزمایش ما را نیکو قرار داده، و علم خود و فهم را نزد ما نهاده است، پس ما ظرف علم و فهم و حکمت و حجت او بر اهل زمین در بلاد او بر عباد اویم، چنان که ما را به کرامت خود مکرم داشته، و به پیامبرش محمد ﷺ بر بسیاری از بندگاناش تفضیلی آشکار داده است.

پس شما در پی تکذیب و تکفیر ما برآمده، جنگ با ما را حلال دانسته تاراج اموال ما را روا پنداشتید، که گوئیا ما از فرزندان ترک یا کابلیم، همان گونه که دیروز جد ما را کشتید، و از شمشیرهای شما خون جوانان ما اهل البیت می چکد، همه اینها از کینه پیشین شما باشد، که با این جنایت چشمهایتان روشن و دلهایتان شادمان گردید، عجب افترا بی است بر خدا و مکاری که بکار بردید، والله خیر العاکرین.

مبادا از عملکرد خود در ریختن خونهای ما و تاراج اموال ما شاد باشید، زیرا آنچه از مصائب سخت و رزایی بزرگ به ما رسیده، در کتابی است پیش از برخورد ما با آن مصائب و این برای خدا آسان است، تا مبادا بر آنچه از دست دادید متأسف، و بدانچه بدان دست یافتید شادمان باشید، و خدا متکبر فخر فروش را دوست ندارد.

هلاکت باد شما را، به انتظار لعنت و عذاب باشید، که بر شما وارد آید، و نعمات است که از آسمان بر شما پیاپی بیارد، و عذاب شما را فرو گرفته، و بعضی از شما را سختی بعضی دگر رسد، و آنگاه برای ستمهایی که در حق ما روا داشتید در عذاب دردناک جاودانه قرار گیرید، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.

وای بر شما، آیا می دانید چه دستهایی از شما ما را با نیزه خسته، یا چه جانهایی از شما به خنک با ما رغبت یافته، یا با کدام پای به سوی ما شتافته و خواستار جنگ با ما

شدید؟ به خدا که دل‌هایتان گرفتار قساوت و جگر هاتان ضمیمه‌ی یافته، و بر دل‌هایتان و گوش‌هایتان و چشم‌هایتان مهر خورده، و شیطان این (جنایتان) را برایتان آراسته و بر چشم‌هایتان پرده‌ی سیاه فرو افکنده، پس هرگز هدایت نخواهید یافت.

هلاک بادید، ای کوفیان، کدام میراث رسول‌الله (ص) پیش شما بوده یا براساس کدام کینه‌جویی که با برادرش علی بن ابی طالب (ع) جد من و دو فرزندش (حسن و حسین) عترتِ اخیار پیامبر صلوات‌الله و سلامه‌ی علیهم این همه عناد ورزیدید، که مباحاتگر شما بدان افتخار ورزیده و بگوید:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِيَّ عَلِيٍّ بِسُيُوفٍ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحٍ

ما با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها علی و فرزندان او را کشتیم

وَ سَيِّئَاتُ نِسَاءَهُمْ سَبِي تَرْكٍ وَ نَطَخْنَاهُمْ قَائِي نِطَاحٍ

و زناشویان را چون اسیران ترک اسیر کرده، با آنان جنگ کردیم چه جنگی!

به دهانت ای گوینده‌ی شن و سنگ و خاک بادا، به کشتن گروهی که خدا آنان را تزکیه فرموده و پلیدی را از آنان برده، چه زیبا پاکشان کرده افتخار می‌کنی، خویشتن بدار و بر سرگین خود چون سگی بنشین آن چنان که پدرت بود، همانا برای هر مرد همان چیزی خواهد بود که به دست آورده و دستهایش از پیش فرستاده است.

وای بر شما! آیا بر آنچه خدا از فضیلت به ما داده حسادت ورزیدید؟!

فَمَا ذَنْبُنَا إِنْ جَاشَ ذَهْرًا بُحُورُنَا وَبَخْرُكَ سَاجَ لَا يُؤَارِي الدُّغَامِصَا

گناه ما چیست اگر دریای (فضائل) ما به تلاطم درآمده، و دریای شما کوچکترین جنبنده ندارد

این فضل خداست که به هر کس بخواهد دهد و خدا صاحب فضل عظیم است، و آن کس که خدا برای او نوری قرار ندهد مر او را نوری نخواهد بود.

گوید: ناله‌ها به گریه بلند شد در حالی که می‌گفتند: ای دختر پاکان بس است، دل‌های ما را به آتش کشیده، و گردن‌های ما را داغ، و درون ما را سوزاندی، و او خاموش شد.

گوید: ام کلثوم دخت علی در همان روز از ورای پوشش جهاز محمل به سخن

پرداخته در حالی که صدایش به گریه بلند بود فرمود:

ای اهل کوفه! بدا به حالتان، چه شد شما را که از یاری حسین علیه السلام دست شستید و او را کشتید، و دست به تاراج اموالش گشوده آنها را به ارث بردید، و زنانش را اسیر کرده، به مصیبتش کشانیدید، نابود بادید.

وای بر شما، چه جنایاتی را مرتکب شده، چه گناهی را بر دوش خود بار کرده، چه خونهای ریخته، چه زنان مکرمه را خورد کرده (اسیر نموده) چه جامگانی را از دختران به یغما بردید و چه اموالی را به غارت بردید؟ بهترین مردان بعد از پیامبر را کشتید. رحمت از دلهايتان رخت بر بسته است، هان، حزب خدا غالب و حزب شیطان زیانکارند.

بعد فرمود:

قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْرًا قَوْلٌ لِأُمِّكُمْ سَسْتَجُزُونَ نَاراً حَرَّهَا يَتَوَقَّدُ

برادرم را گرفتید و کشتید وای بر مادران، زودا به آتشی کیفر داده شوید که حرارتش شعله گیرد

سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَّمَ اللَّهُ سَفَكَهَا وَحَرَّمَ الْقُرْآنَ ثُمَّ مُحَمَّدٌ

خونهای را ریختید که خدا و قرآن و محمد ریختن آن را حرام کردند

أَلَا فابْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ عَدَا لَفِي قَسْرِ نَارٍ حَرَّهَا يَتَصَعَّدُ

آه، در فردای قیامت در قعر جهنم به شعله‌های بالنده بشارتتان باد

وَأَنِّي لَا بُدَّ لِي فِي خِيَاتِي عَلَى أَخِي عَلَى خَيْرٍ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولَدُ

و من همواره در زندگیم بر برادرم می‌گویم، بر کسی که بهتر از همه بعد از پیامبر بود

يَدْمَعُ غَزِيرٍ مُسْتَهْلٌ مُكَفَّكِبٌ عَلَى الْخُدَمِيِّ دَائِبٌ لَيْسَ يَجْمَدُ

اشک جوشان چون باران که همواره بر گونه‌ای جاری است و خشکی نگیرد

راوی گوید: (فَضِجَ النَّاسُ بِالْبَكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَالنُّوحِ، وَنَشَرَ النِّسَاءُ شَعُورَهُنَّ، وَحَشِنَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ، وَخَمَشْنَ وَجُوهَهُنَّ، وَلَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ، وَدَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ، وَبَكَى الرِّجَالُ وَنَتَفَوْا لِحَاهِمُ، فَلَمْ يُرَ بِأَكْيَةِ وَبَاكِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ)؛

«ضجّة مردم با بانگ گریه بلند شد، زنان موی پریشان کرده، خاک بر سر ریخته، چهره‌ها را خراشیده، تپانچه بر گونه‌ها زده، و ناله‌ها را به واویلا برداشتند، مردان نیز سخت گریسته ریش خود را می‌کنند، و چنان آن روز جمعیتی گریان از زن و مرد دیده نشد».

و آنگاه زین العابدین علیه السلام فرمان سکوت داد. همگان سکوت کردند، امام بایستاد و بعد از حمد و ثنای خداوند و یاد از پیامبر و تجلیل از او آن گونه که سزاوار بود و پس از درود بر حضرتش فرمود:

مردم! آن کو که مرا شناخته شناخت، و آن کس که مرا نشناخت خود را معرّفی می‌کنم، من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم، من فرزند مذبح در کرانه شط فراتم بدون آن که خونی یا ارثی از وی طلبکار باشند، من فرزندی آنم که هتک حریم حرمت وی شده، مال و نعمت وی به یغما رفته، عیالش به اسارت گرفته شده، من فرزند کسی هستم که او را بگرفته کشتند و همین افتخار مرا بس.

مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که به پدرم نامه نگاشتید، و با وی نیرنگ باختید و بدو عهد و پیمان سپردید و بیعتش را به گردن گرفتید، و آنگاه رهایش کرده کمر به قتلش بستید؟! نابود بادید بدانچه برای خود از پیش فرستادید، و بدا به آرای شما، با کدام دیده می‌توانید به رسول الله صلی الله علیه و آله بنگرید آن گاه که این سخن را پیش کشد: عترتم را کشتید و حرمت مرا هتک کردید، شما از امت من نیستید؟! راوی گوید: از هر سو صداها بلند شد، در حالی که به یکدیگر می‌گفتند: هلاک شدید و نمی‌دانید؟

امام فرمود: خدا رحمت کند آن را که نصیحتم را پذیرفته وصیّتم را امر خدا و درباره پیامبر و اهل بیتش حفظ کند، چه او الگوی نیکوی ماست.

همگان گفتند: ای فرزند رسول الله! همه ما سامع و مطیع و حافظ ذمّه شمائیم. (در خطّ تسلیم و اطاعت فرمان توایم) و از شما روی بر نمی‌تابیم، فرمان ده رحمت خدا بر تو باد، ما با دشمن تو در جنگ و با هر که سازش کنی در خطّ سازشیم ما یزید را

دستگیر می‌کنیم، از ستمکاران به شما و ما برانت می‌جوئیم.

امام علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، ای نیرنگ‌بازان بی‌وفا، چه حیل‌ها که بین شما و شهواتان نیست! آیا می‌خواهید با من آن کنید که از پیش با پدرم کردید؟! نه سوگند به پروردگار را قصاص، زیرا آن جراحات هنوز التیام نیافته، این دیروز بود که پدرم صلوات‌الله علیه با اهل بیتش به شهادت رسیدند، و فراموش نمی‌شود مصیبت گم کردن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و مصیبت از دست دادن پدرم و فرزندانش، دردش در کامم، و تلخی آن بین حنجره و گلویم جا گرفته، غصه‌هایش سینه‌ام را می‌فشارد.

خواسته‌ام از شما این است که: به نفع ما و به زیان ما مباشید.

لَا غَرْوَ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشِيعُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَأَكْرَمًا

شکفتی نباشد اگر حسین شهید شد، پدرش از حسین بهتر و کرامت‌تر بود

فَلَا تَغْرَوْا يَا أَهْلَ كُوفَانِ بِأَلَذِي أَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ أَغْظَمًا

ای کوفیان بدانچه به حسین رسید شانمان مباشید که این مصیبت بسی بزرگتر باشد

قَتِيلُ بِسَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ أَلَذِي أَرَادَهُ نَارُ جَهَنَّمَ

شهید در کرانه نهر که جانم فدایش یابد، و کفیر آن کس که با او چنین کرد آتش جهنم است

بعد فرمود: از شما همین قدر بسنده کنیم که له و علیه ما مباشید.

راوی گوید: بعد ابن‌زیاد در کاخش جلوس کرده بارِ عام داد، رأس مبارک

حسین علیه السلام در پیشش نهاده شد، و زنان و کودکان او نیز وارد شدند.

زینب دخت گرامی علی علیه السلام به صورت ناشناخته و متنکرة بنشست، ابن‌زیاد لعین

پرسید که کیست؟ گفته شد: زینب دختر علی، ابن‌زیاد رو بدو کرد و گفت:

حمد مر خدای را که رسوایتان کرده بافته‌تان را باطل نمود.

زینب فرمود: همانا فاسق رسوا و فاجر مکذوب گردد و آن هم غیر ماست.

ابن‌زیاد: کارِ خدا را با برادر و اهل بیت چه دیدی؟

زینب علیه السلام فرمود: جز زیبا ندیدم، آنان (حسین و یارانش) گروهی بودند که خدا

بر آنان شهادت را مقرر داشته، و آنان به سوی قتلگاه خود شتافتند و زودا که خدا بین

تو و آنان جمع فرموده، بعد تو محاجّه و مخاصمه شوی، بنگر پیروزی از آن چه کسی خواهد بود، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.

راوی گوید: ابن زیاد به غضب درآمد و گویا قصد قتل زینب را کرد.

عمرو بن حریث^۱ گفت: ای امیر، او زن است و زن به گفته اش مؤاخذه نگردهد.

ابن زیاد: برآستی که خدا با قتل برادر طاغی تو و عاصیان از اهل بیت قلبم را شفا

بخشید !!!

زینب علیها السلام: بزرگ مرا کشتی، شاخه هایم را قطع کردی، و بنیادم را از بُن برآوردی،

اگر شفای تو این بود که بدان رسیدی.

ابن زیاد لعنة الله علیه: این زن سجع پرداز است (با آرایه سخن می گوید) سوگند به

جانم پدر تو نیز شاعر بود.

زینب علیها السلام: ای ابن زیاد، زن را با سجع چه کار؟

بعد ابن زیاد علیه اللعنة به علی بن الحسین توجّه کرد و گفت: این کیست؟

گفته شد: علی بن الحسین.

ابن زیاد: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟

زین العابدین علیها السلام: برادری به نام علی بن الحسین داشتم که مردم او را کشتند.

ابن زیاد لعنة الله علیه: بلکه خدا او را کشت.

سجّاد علیها السلام: «خداوند به گاه مرگ جانها را می گیرد»^۲.

ابن زیاد علیه لعائن الله: تو را آن جرأت است که جوابم را بگویی، بپریدش و

گردش را بزنی.

۱- عمرو بن حریث بن عمرو بن عثمان بن عبدالله المخزومی، از ابی بکر و ابن مسعود روایت کرده،

و ازو پسرش جعفر و حسن عرنی و مغیره بن سبیع و دیگران روایت کرده اند، خانه او پایگاه دشمنان اهل البیت بوده، از سوی زیاد بن ابیه و فرزندش عبیدالله ولایت کوفه یافت، هلاکتش

سال ۸۵ هجری بود. سیر اعلام النبلاء ۳/ ۴۱۷- ۴۱۹؛ الاعلام ۵/ ۷۶.

۲- زمزم ۳۹: ۴۲؛ الله يتوفى الانفس حين موتها.

زینب سلام الله علیها سخن آن پلید را بشنید و فرمود: ای ابن زیاد، کسی از ما را باقی نگذاردی اگر بر قتل او عزم کردی مرا نیز با وی بگش.

سجاد علیه السلام به عمه اش فرمود: «عمه، خاموش باش تا با وی سخن بگویم».

بعد امام رو به ابن زیاد کرد و فرمود: «آیا به کشته شدن تهدید می کنی، مگر ندانستی که کشته شدن عادت ما و شهادت کرامت ماست».

بعد ابن زیاد علیه لعائن الله فرمان داد تا علی بن الحسین علیه السلام و اهل البیت را در خانه ای کنار مسجد اعظم اسکان دهند.

زینب علیه السلام فرمود: نزد ما زن عربیه نیاید فقط امهات ولد یا کنیزان آیند چه آنان اسیر بودند آن گونه که ما اسیریم.

بعد ابن زیاد علیه لعائن الله فرمان داد تا رأس انور حسین علیه السلام را در بازار و کوی و برزن کوفه بگردانند.

چه زیبا و سزاوار است که اشعار یکی از دیده وران را که در سوگ شهیدی از آل رسول الله صلی الله علیه و آله سروده بیاورم و بدان تمثّل جویم:

رَأْسُ ابْنِ بِنْتٍ مُحَمَّدٍ وَوَصِيهِ لِسُلَاطِينٍ عَلَى قَنَازٍ يُزْفَعُ

رأس دخترزاده محمد و وصی او، برای تماشاگران بالای نیزه می رود

وَالْمُسْلِمُونَ يَمْتَنِّظُونَ بِمَنْظَرٍ لَيْسَ لَهُمْ لَأُمْنَكَ مِنْهُمْ وَلَا مُسْتَفْجِعُ

و مسلمانان می دیدند و می شنیدند، هیچ کس را حالت انکار یا دردی فاجعه نبود

كَحَلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَيْنَاً وَأَصَمَّ رَوْوُكَ كُلُّ أَذُنٍ تَسْمَعُ

منظر روی تو دیده هار اسرمه کوری کشید، و مصیبت تو هر گوش شنوا را کرد

أَيْقَظْتُ أَجْقَاناً وَكُنْتُ لَهَا كَرِي وَأَنْتَ عَيْناً لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجِعُ

دیدگانی که تو مایه آرامش آنها بودی اکنون بیدار، و آنها را که از ترس تو خواب نداشتند به خواب بردی

مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنَّهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَلِخَطِّ قَبْرِكَ مَضْجِعُ

روضه ای در روی زمین نیست جز آن که آرزوی مرقد تو شدن را دارد

راوی گوید: سپس ابن زیاد لعنة الله علیه، بر فراز منبر قرار گرفت حمد و ثنای خدا

را بگفت و در پاره‌ای از سخنانش گفت: حمد مر خدای را که حق را ظاهر کرده، و امیرالمؤمنین و پیروانش را پیروزی داد و یاری رساند، و کذاب فرزندان کذاب را بکشت !!!

هنوز این سخن را به پایان نبرده بود که عبدالله بن عقیف ازدی به پای خاست او از زهاد و نیکان شیعه بود، و چشم چپش را در جنگ جمل و راست را در جنگ صفین از دست داده بود و ملازمت مسجد اعظم کوفه را برگزیده و هر روز تا شب در آن به نماز و عبادت می‌پرداخت گفت: ای پسر مرجانه، کذاب فرزندان کذاب تو و پدر توست، و آن که تو را حکومت داد و پدر او (یزید و معاویه) ای دشمن خدا، فرزندان پیامبران را می‌کشید و بر منابر مسلمانان چنین سخن می‌گویند.

راوی گوید: ابن زیاد علیه‌اللعنة در خشم شد و گفت: این سخنگو کیست؟

عبدالله: ای دشمن خدا منم متکلم، آیا ذریه طاهره‌ای که خداوند رجس و پلیدی را از آنان برده می‌کشی و گمان داری که بر دین اسلام می‌باشی؟

واغوثه، فرزندان مهاجران و انصار کجایند که از توی سرکش، لعین فرزندان لعین (یزید و معاویه) که از زبان محمد رسول پروردگار چنین توصیف شده‌اید انتقام گیرند.

راوی گوید: بر خشم ابن زیاد پلید افزوده شد تا آن جا که رگهای گردنش باد کرده و گفت: نزدم آوریدش، جلادان و پیشمرگان و پاسبانان از هر سوی جنبیده تا دستگیرش کنند اشراف آزد و عموزادگانش برخاسته و او را از دست مأموران نجات داده و از باب مسجد خارج و به خانه‌اش روانه کردند.

ابن زیاد گفت: در پی این اعمی - اعمای آزد - که خدا دلش را چون چشمش کور کرده بروید و او را نزدم آورید.

نیرو به جانب او روانه شدند، و این خبر به قبیله آزد رسید، آنان با همکاری قبائل یمن اجتماع کردند تا عبدالله را حفظ کنند.

این خبر به ابن زیاد رسید، او هم قبائل مضرب را به اتفاق محمد بن اشعث جمع کرده

فرمان جنگ را بداد.

راوی گوید: جنگی سخت در گرفت و جمعی از عرب کشته شدند.

اصحاب ابن زیاد لعنه الله به در خانه عبدالله بن عقیف رسیده و در را شکسته و بر وی هجوم بردند.

دخترش گفت: همان کسانی آمدند که از آنها بر حذر بودی.

عبدالله گفت: به زیان تو نیست، شمشیرم را به من بده، شمشیر را گرفته و از خود دفاع می کرد در حالی که می گفت:

أَنَا بِنُ ذِي الْفَضْلِ عَقِيفِ الطَّاهِرِ عَقِيفِ شَيْخِي وَ ابْنِ أُمِّ عَامِرٍ

من فرزند عقیف طاهر صاحب فضل، پدرم عقیف و مادرم ام عامر است

كَمْ ذَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ خَاسِرٍ وَ يَسْطَلِي جَسَدُكُتْهُ مُسَاوِرٍ

چه بسیار قهرمانان زره پوش و بی زره شما را در میدان جدال در تنگنای مرگ فروافکنند

و دخترش همواره می گفت: پدرم کاش من مردی بودم و در پشت با این قوم تبه کار که کشندگان عترت ابرارند می جنگیدم.

دشمن دور عبدالله را از هر طرف بگرفته بود او از خویشتن دفاع می کرد، و هیچ کس را توان چیرگی بر وی نبود، از هر سوی که بدو حمله می شد، دختر جهت حمله را به پدر می گفت، تا آن جا که همگان یورش برده و احاطه اش نمودند.

دخترش می گفت: امان از خواری، پدرم محاصره شد و یآوری ندارد که یاریش رساند.

عبدالله شمشیرش را می چرخانید و می گفت:

أَقْسِمُ لَوْ يَفْطَحُ لِي عَنْ بَصْرَى ضَاقَ عَلَيْكُمُ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي

سوگند می خورم اگر چشم بینا بود، ورود و خروج کار را بر شما تنگ می کرد

راوی گوید: عبدالله در پرتو محاصره بود تا دستگیر شد و به نزد ابن زیادش بردند.

ابن زیاد چون بدیدش گفت: حمد مر خدای را که خواریت کرد.

عبدالله بن عفيف: ای دشمن خدا، به چه چیز خوارم کرد.
 به خدا که اگر چشمم بینا بود بدون تردید عرصه را بر شما تنگ می کردم.
 ابن زیاد: ای عبدالله، رأی تو درباره عثمان بن عفان چیست؟
 عبدالله: ای بنده بنی علاج، ای پسر مرجانه - ناسزایش گفت - تو را با عثمان چه کار
 بد کرد یا خوب، اصلاح نمود یا افساد، خدا ولی بندگان است، بین مردم و عثمان به
 حق و عدل داوری می کند، و لیکن از تو و پدرت و از یزید و پدرش بپرس.
 ابن زیاد: نه به خدا هیچ از تو نمی پرسم تا مرگ را جرعه، جرعه بنوشی.
 عبدالله بن عفيف: الحمد لله رب العالمين، پیش از آن که مادرت تو را بزاید، از خدا
 مسألت شهادت را نمودم، و خواسته بودم که شهادتم را به دست منفورترین و
 مبعوضترین خلقش قرار دهد، چون نابینا شدم، از شهادت نومید شدم، اما هم اکنون
 الحمد لله که بعد از نومیدی بدین سعادت دست یافتم، و دعای پیشین مرا به اجابت
 رسانید.

ابن زیاد پلید گفت: تا گردنش را زده در سبخته کوفه به دارش آویزند.
 راوی گوید: عبيدالله بن زیاد عليه اللعنة به یزید بن معاویه، عليهما اللعنة و عمرو بن
 سعید بن عاص^۱ والي مدینه داستان کربلا و شهادت حسين عليه السلام و یارانش و اسارت
 اهل البیت را گزارش داد.

اما عمرو بن سعید، با دریافت خبر به منبر رفت و خطبه خواند و خبر را به مردم
 اعلان داشت این خبر و مصیبت بر بنی هاشم سخت ناگوار آمد، و آنان آداب عزاداری

۱ - عمرو بن سعید والي مکه و مدینه از سوی معاویه و یزید بود، به شام رفت، با مروان بن حکم
 برای احراز خلافت همکاری نمود و مروان بعد از عبدالملک ولایتعهدی را برای او قرار داد، و
 در خلافت عبدالملک اراده خلع عمر از ولایتعهدی نمود، عمرو گریخت و عبدالملک در
 کمینش بود تا بر وی دست یافت و در سال ۷۰ ق. وی را بکشت.

را برپا داشتند و زینب دختری عقیل بن ابی طالب^۱ بر حسین علیه السلام نوح می سرود و می گفت:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأَمَمِ

چه خواهید گفت آنگاه که پیامبر از شما بپرسد: شما که آخر امتها هستید چه کردید؟

بِعِزَّتِي وَيَأْهْلِي بَعْدَ مُفْتَقَدِي مِنْهُمْ أَسَارِي وَمِنْهُمْ ضَرْجُوا بَدَمِ

با عترت و اهل من بعد از رحلت من، بعضی اسیر و برخی دیگر بخون نشان آغشته شدند

مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ إِنْ تَخْلُقُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي

و اگر به شما توصیه می کردم که با اهل بیتم بدی کنید هرگز بدین قدر که کردید نمی رسید

گوید: چون شب فرار رسید مردم مدینه شنیدند که هاتمی ندا در داد و می گفت:

أَيُّهَا الْغَائِلُونَ ظُلُمًا حُسَيْنًا أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالْتَنَكِبِ

ای آنانی که حسین را از سر ستم کشتید، شما را به عذاب و کیفر بشارت باد

كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاءِ يَبْكِي عَلَيْهِ مِنْ نَبِيٍّ وَشَهِيدٍ وَرَسُولٍ

هر آن که در آسمان است و هر پیامبر و رسول و شاهی بر او بگریست

قَدْ لَعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ بْنِ دَاوُدَ وَمُوسَى وَصَاحِبِ الْإِنجِيلِ

شما بر زبان سلیمان و موسی و عیسی لعنت شده اید

چون نامه ابن زیاد به یزید بن معاویه، رسید و بر داستان وقوف یافت. پاسخی

نوشت و فرمان داد تا سرهای حسین علیه السلام و شهداء و زنان و عیال و بار و بینه امام را به نزدش فرستند.

ابن زیاد محقر بن ثعلبه عاتذی را فراخواند، و سرها و اسیران و زنان را بدو تسلیم کرد.

محقر پلید، اسیران را چون اسرای کفار به سوی شام برد که مردم چهره های آنان را

۱- در انساب الاشراف، ص ۲۲۱ آمده است: زینب نزد علی بن یزید از بنی مطلب بن عبد مناف بود که برایش فرزندان آورده از جمله عبده بود که والده وهب بن وهب ابوالبختری قاضی است.

می‌نگریستند. ابن لهیعه^۱ حدیثی را آورده که ما به قدر ضرورت از آن گرفتیم، گوید: به طواف کعبه بودم که به مردی برخوردی که می‌گفت: خداوند مرا بیمارز و نمی‌بینم که بیمارزیم.

بدو گفتم: ای بنده خدا از خدا بترس و چنین مگو، چه اگر گناهانت چون قطرات باران یا برگ بر درختان زیاد باشد، و از خدا آمرزش بخواهی خدا می‌آمرزیدت، زیرا او غفور و رحیم است.

به من گفتم: نزدیک بیا تا قصه‌ام را به تو بگویم، نزدش رفتم، گفتم: بدان که ما پنجاه نفر بودیم که با رأس مبارک حسین به شام رفتیم، شب که می‌شد سر را در میان تابوتی می‌نهادیم، و در پیرامون آن به میگساری می‌پرداختیم، شبی یارانم میگساری کرده مست شدند و من آن شب نخوردم، چون پرده سیاهی شب فرو افتاد رعد و برقی برخاست که دیدم درهای آسمان گشوده گشت، و آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین به همراه جبرئیل و جمعی از فرشتگان فرود آمدند.

جبرئیل به تابوت نزدیک شد و سرانور را از تابوت بدر آورده و به سینه گرفته و بوسیدش، و تمام انبیاء نیز چنان کردند، و پیامبر بر سر حسین گریست و انبیاء وی را تعزیت و تسلیت گفتند.

جبرئیل عرضه داشت: ای محمد، خدای متعال فرمانم داد که درباره امتت از تو پیروی کنم، اگر امر کنی زمین را به لرزه درآورده و بالایش را به پایین فرو برم آن گونه که با قوم لوط کردم.

پیامبر ﷺ فرمود: نه ای جبرئیل، چه مرا با اینان موقوفی است در نزد خدا^۲.

۱- ابن لهیعه: عبدالله بن لهیعه بن مرغان الحضرمی مصری، ابو عبد الرحمن، محدث مصر و قاضی آن، و از نویسندگان و جمع‌کنندگان علم و از کوچندگان در راه علم بود وفات سال ۱۷۴ ه. ق.

الوالة والقضات: ۳۶۸.

۲- در نسخه «ب» آمده: بعد بر سر مطهر نماز گزارند، بعد گروهی از فرشتگان آمدند و گفتند:

راوی گوید: چون کاروان اسیران به دمشق نزدیک شد، امّ کلثوم به شمر نزدیک شد و فرمود: مرا با تو حاجتی است.

گفت: حاجت چیست؟

فرمود: وقتی که می‌خواهی ما را وارد شهر کنی از دروازه‌ای وارد کن که تماشاگران کمی دارند، و دستورده تا سرهای شهداء را از بین محملها بیرون برده و از ما دور کنند، چه ما از نگاههای بسیار خوار شده‌ایم.

شمر - بر مبنای تَحْبِثِ باطنی خود - در قبال خواسته امّ کلثوم، فرمان داد تا سرهای بر روی نیزه‌ها را در میانه محملها قرار داده با همین وضع آنان را تا دروازه دمشق و دم در مسجد جامع در جایگاه اسیران بازداشت.

در روایت آمده: یکی از تابعین چون رأس حسین (علیه السلام) را مشاهده کرد، یک ماه در شام از جمیع مردم خود را پنهان کرد، بعد از آن که پیدایش کردند و از علت اختفایش پرسیدند، گفت: مگر نمی‌بینید که بر ما چه فرود آمده، بعد اشعار زیر را سرود:

جَاؤَا بِرَأْسِكَ يَا بَنِي مُحَمَّدٍ مُتَزَمِّلًا بِسِدْمَائِهِ تَزْمِيلًا

ای فرزندان دخت محمد سر آغشته به خونت را آوردند

وَكَاثِمًا بِكَ يَا بَنِي مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جَهَارًا غَامِظِينَ رَسُولًا

گوشتی با قتل ای دخترزاده محمد آشکارا و به عمد پیامبر را کشتند

خدا ما را مأمور کشتن این پنجاه نفر کرده است، پیامبر فرمود: مأموریت خود را انجام دهید، با حربه به پنجاه نفر زدند، یکی از آنان قصد من کرد تا حربه‌ای بر من بنوازد، گفتم: یا رسول الله الأمان، فرمود: برو خدایت نیامرزد، صبح که شد دیدم همه همراهیانم خاکستر گشته‌اند. و در نسخه «ع» بعد از این قصه آمده:

در باورقی محمد بن النجار شیخ المحدثین بغداد در شرح حال علی بن نصر شبوکی زیادتیی دیدم که به اسنادش در این حدیث آورده: چون سر حسین (علیه السلام) را می‌بردند، به میگساری نشستند و یکی سر را آورد که ناگاه، دستی نمایان شد و با قلم آهنین بر دیوار نوشت:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شِفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِجَابِ

قوم چون این را شنیدند سر را گذاشتند و به هزیمت رفتند.

قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَلَمَّا يَرْقُبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلِ وَالتَّوْبِلَا

تو را تشنه کشتند و در قتل تو رعایت تنزیل و تأویل قرآن را ننمودند

وَ يَكْبِرُونَ بِأَن قُتِلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلَا

با کشتنت الله اکبر گفتند. همانا با کشتنت تکبیر و تهلیل را کشتند

راوی گوید: پیری آمد و خود را به زنان و عیال حسین (علیه السلام) نزدیک کرد. در حالی که در همان مکان بودند. و گفت: حمد مر خدای را که شما را کشت و به هلاکت رسانید و شهرها را از مردان شما راحت کرد، و امیرالمؤمنین را بر شما تسلط داد!!!
علی بن الحسین (علیه السلام) بدو فرمود: «ای شیخ آیا قرآن خواندی؟»
گفت: آری.

فرمود: این را دانستی: «بگو از شما مزدی جز دوستی ذوی القربی را نمی خواهیم؟»
گفت: این آیه را خوانده ام.

فرمود: «مائیم قُربی (خویشاوندان پیامبر)، ای شیخ، آیا در بنی اسرائیل خوانده ای: «حَقَّ ذَوِ الْقَرْبَىٰ رَا بَدَهٗ»؟
گفت: خواندمش.

فرمود: «مائیم قُربی ای شیخ، آیا این آیه را خواندی: «و بَدَانِیدَ أَنْجَهِ غَنِیمَتِ کَرَفِیدَ از هر چیز، پس برآستی خمیس آن برای خدا و رسول و ذی القربی است؟»
گفت: آری.

فرمود: مائیم قُربی ای شیخ، آیا این آیه را خواندی: «همانا خدا اراده فرمود که

۱- شوری ۲۳/۴۲: قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقَرْبَىٰ.

۲- اسراء ۱۷/۲۶: وَاتَّ ذَا الْقَرْبَىٰ حَقُّهُ.

۳- انفال ۸/۴۱: اَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقَرْبَىٰ.

رجس و پلیدی را از شما اهل البیت ببرد، و تطهیرتان کند در کمال تطهیر؟»^۱
گفت: خواندمش.

فرمود: ای شیخ، ما یم اهل البیت که خدا ما را به آیه تطهیر مخصوص داشت.
راوی گوید: شیخ ساکت باقی ماند در حالی که نادم بود از آنچه گفته و گفت: شما
را به خدا شما آنانید؟!

سجّاد علیه السلام فرمود: سوگند به خدا که ما هم ایشان هستیم، سوگند به حقّ جدّمان
رسول الله صلی الله علیه و آله که بی هیچ تردیدی ما همانانیم.

راوی گوید: شیخ گریست و عمامه بر زمین زد، بعد سر را به آسمان برداشت و
گفت: خداوندان من از دشمنان آل محمّد از جنّ گرفته تا انس بیزارم.

بعد عرض کرد: آیا برایم جای توبه هست؟

فرمود: «آری، اگر توبه کنی خدا توبهات را می پذیرد و تو با ما خواهی بود».
عرض کرد: من تائیم.

داستان پیرمرد به اطلاع یزید رسید، دستور داد تا او را کُشتند.

راوی گوید: پس از آن خانواده و زنان حسین علیه السلام و بازماندگانش را طناب بسته بر
یزید وارد کردند.

چون آنها با این وضع نزد یزید ایستادند، علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «ای یزید! تو را به خدا سوگند می دهم، گمانت به پیامبر چیست اگر ما را بدین حال ببیند».
یزید دستور داد تا طنابها و ریسمانها را قطع کردند.

بعد سر انور را پیش رویش نهاد و زنان را پشت سرش نشانید تا وی را ننگرند،
زین العابدین سر را بدید و دیگر هرگز از کله ای نخورد.

اما زینب، چون سر برادر را بدید، دست بُرد و گریانش درید و با صدایی حزین
که دلها را جریحه دار می کرد فرمود: یا حسینا، ای حبیب رسول الله، ای فرزند مکه و

منی ای فرزند فاطمة الزهراء سيّدة زنان، ای فرزند دختری مصطفی.
راوی گوید: به خدا قسم هر کس که در مجلس حضور داشت بگریست، و یزید ساکت بود.

زنی از بنی هاشم که در کاخ یزید بود شروع به نوحه نمود و می گفت:
- یا حسینه، یا حبیباه، یا سيّده، یا سيّد اهل بیتاه، یا بن محمداه.
ای بهار و امید زنان بی سرپرست و اطفال یتیم، ای کشته زنازادگان.
گریه از همگان به بانگ برخاست.

راوی گوید: بعد یزید تازیانه خیزران را بخواست، و با آن به دندانهای پیشین حسین عليه السلام می زد.

ابوبرزة الأسلمی^۱ رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو ای یزید، آیا بر لب و دندان حسین بن فاطمه عليه السلام تازیانه می زنی؟! گواهی می دهم پیامبر عليه السلام لب و دندان حسین عليه السلام و برادرش حسن عليه السلام را می لیسید و می بوسید در حالی که می فرمود: شما دو سيّد جوانان بهشتیانید، خدا قاتل شما را بکشد و لعنت فرماید، و جهنم را برایشان مهیا کند و چه بد فرجامی است!

راوی گوید: یزید پلید به خشم آمد و امر کرد او را کشان کشان بیرون برند.

راوی می گوید: بعد یزید خواندن اشعار ابن الزبیری^۲ را آغازید.

لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْذُرُ شَهْدُوا جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

۱- نام ابوبرزة فضلة بن عییدین حارث اسلمی است که کنیه اش بر نامش غلبه دارد. در اسمش اختلاف است. صحابی است ساکن مدینه و سپس بصره، در نهروان با علی عليه السلام بود، در خراسان سال ۶۵ هـ درگذشت.

تهذیب التهذیب ۱۰/۴۴۶؛ الاصابه ترجمه ش ۸۷۱۸؛ الاعلام ۸/۳۳.

۲- عبدالله بن الزبیری بن قیس سهمی قریشی، ابوسعده، شاعر قریش در جاهلیت بود. او بسیار بدخواه مسلمانان بود تا آن که هنگام گشودن مکه به نجران گریخت. در سال ۱۵ هـ مرد. الاعلام ۴

کاش اشیاخ (اجداد) من که در بدر کشته شدند، ناله خزرج را از درد نیزه شاهد بودند

فَاهَلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ

پس برخیزند و پایکوبی کنند و بگویند: ای یزید دست مریزاد

قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَا بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ

ارباب و سادات آنان را کشتیم و انتقام بدر را گرفتیم

لَعَبْتُ هَاشِمٍ بِأَمْلُكٍ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

هاشم با سلطنت بازی کرد، زیرا نه خبری آمده است و نه وحی نازل شده است

لَسْتُ مِنْ خُنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِم مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ

من از خندف نیستم اگر از فرزندان احمد در برابر آنچه کرده انتقام نگیرم

راوی گوید: زینب دخت علی علیه السلام برخاست و فرمود:

(الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله أجمعين، صدق الله كذلك يقول:

«ثم كان عاقبة الَّذِينَ أساؤا السَّوْىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»); «حمد

مرخدای پروردگار جهانیان را سزااست، و درود خدا بر محمد و بر همه آل او باد،

خدا را هست فرموده که فرمود: «سپس پایان کار آنان که بد کردند این است که آیاتِ

خدا را تکذیب کرده و بدانها استهزا کنند».

ای یزید، آیا گمان برده‌ای حال که جای جای زمین و آفاق آسمان را بر ما گرفتی و

بستی و ما چونان کنیزان رانده شدیم، مایه خواری ما و موجب کرامت توست و

حکایت از عظمت مکانت تو دارد که این چنین باد دربینی انداخته‌ای، و برقی شادی و

سرور از دیدگانت می‌جهد، حال که دنیا را برای خود مرتب و امور را برایت منظم

می‌بینی، و ملک و سلطنت ما برایت صافی گردیده لختی آرام گیر، مگر سخن خدای

را فراموش کرده‌ای که فرمود: «گمان مبرند آنان که کافر شدند و ما آنان را مهلت دادیم

(این مهلت) برای آنان خیر است، ما همانا مهلت دادیم آنان را که بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوارکننده خواهد بود^۱.

آیا این از عدل است ای فرزندی آزاد شده‌ها که زنان و کنیزان تو در پس پرده باشند و دختران رسول الله اسیر؟! پرده‌هایشان را دریدی، و چهره‌هایشان را آشکار کردی، آنان را چونان دشمنان از شهری به شهری کوچانیده، ساکنان منازل و مناهل بر آنان اشراف یافتند، و مردم دور و نزدیک و پست و فرومایه و شریف چهره‌هایشان را نگریستند، در حالی که از مردان آنان حامی و سرپرستی همراهشان نبود.

چگونه امید می‌رود از فرزند کسی که جگرهای پاکان را به دهان گرفته و گوشت وی از خون شهداء پرورش یافته است؟!

و چه سان در عداوت ما اهل البیت کندی ورزد آن که نظرش به ما نظر دشمنی و کینه‌توزی است؟! آن گاه بدون احساس چنین گناه بزرگی بگویی: (اجداد تو) برخیزند و پایکوبی کنند و به تو بگویند: ای یزید دست مریزاد، در حالی که با تازیانه و عصایت بر دندانهای پیشین ابی عبدالله علیه السلام بزنی.

چرا چنین نگویی، و حال آن که از قرحه و جراحت پوست برداشتی و با ریختن خون ذریه محمد صلی الله علیه و آله که ستارگان زمین از آل عبدالمطلب‌اند خاندان او را مستأصل کردی و نیاکان خود را می‌خوانی، و به گمان خود آنها را ندا در می‌دهی.

(ای یزید) زودا که به آنان پیوندی و در آن روز آرزو می‌کردی که ای کاش شل بودی و لال و نمی‌گفتی آنچه را که گفתי و نمی‌کردی آنچه را که کردی.

خداوندا حق ما را بگیر، و از آن که به ما ستم کرد انتقام ستان، و غضب خود را بر آن که خونهای ما را ریخته، حامیان ما را کشته فرو فرست.

(ای یزید) به خدا سوگند جز پوست خود را ندریدی و جز گوشتت را نبریدی، بی‌تردید هر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شوی در حالی که خون ذریه‌اش را ریختی و پرده

۱- آل عمران ۱۷۸/۳؛ وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلُ لَهُمْ خَيْرَ لَانَفْسِهِمْ إِنَّمَا نَعْمَلُ لَهُمْ لَيْزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.

حرمت فرزندان را دریدی و این جایی است که خدا پراکندگی هایشان را جمع و پریشانیهایشان را دفع، و حقوق آنان را بگیرد «آنان را که در راه خدا به شهادت رسیدند مرده مپندار، بل زندگانی هستند که در نزد پروردگارشان مرزوق اند»^۱.

(ای یزید) همین قدر تو را بس است که خدای داور، و محمد ﷺ دشمنت و صاحب خون، و جبرئیل پشت و پشتوان باشد، و زودا بداند آن کس که فریبت داد و تو را بر گرده مسلمانان سوار کرد، چه بد جانشینی برگزیده، و کدام یک مکانتی بدتر داشته نیرویی اندکتر دارد.

یزید، گرچه دواهی و بلاهای زیاد از تو بر من فرود آمده ولی همواره قدر تو را ناچیز دانسته فاجعه‌ات را بزرگ، و نکوهشت را بزرگ می‌شمرم، چه کنم که دیدگان، اشکبار و سینه‌ها سوزان است.

شگفتا و بس شگفتا کشته شدن حزب الله نجیبان به دست حزب شیطان طلقاء است، از دستهای پلیدشان خونهای ما می‌چکد، و دهانهای ناپاکشان از گوشت ما می‌خورد، و آن جسدهای پاک و پاکیزه با یورش گرگهای درنده روبروست، و آثارشان را گفتارها محو می‌کند، و اگر ما را غنیمت گرفتی، زودا دریایی غنیمت نه که غرامت بوده است، آن روز که جز آنچه دستهایت از پیش فرستاده نیابی، و پروردگارت ستمگر بر بندگانش نیست، و شکایتها به سوی خداست.

هر کید و مکر، و هر سعی و تلاش که داری به کار بند، سوگند به خدای که هرگز نمی‌توانی، یاد و نام ما را محو و وحی ما را بمیرانی، چه دوران ما را درک نکرده، این عار و ننگ از تو زدوده نگردد. آیا جز این است که رأی توست و باطل، و روزگارت محدود و اندک، و جمعیت تو پراکنده گردد، آری، آن روز که ندا رسد: **الا لعنة الله على الظالمين**.

پس حمد مر خدای راست که برای اوّل ما سعادت و مغفرت، و برای آخر ما

۱- آل عمران / ۱۵۷؛ وَلَا تَحْسِبِ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

شهادت و رحمت مقرر فرمود.

از خدا مسألت می‌کنیم ثواب آنان را تکمیل فرموده و موجبات فزونی آن را فراهم آورد، و خلافت را بر ما نیکو گرداند، چه او رحیم و ودود است، خدای ما را بس است چه نیکو و کیلی است.
یزید لعنة الله عليه گفت:

يَا صَبِيحَةَ تَحْمَدٍ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى النَّوَائِحِ

صبحه از زنان صبحه‌کننده زیبا، و مرگ بر زنان نوحه‌گر چه ناچیز است

راوی گوید: یزید با شامیان در امر اهل بیت مشورت کرد که چه کند. شامیان (علیهم لعائن الله) گفتند: از سگ بد بچه نخواه.

نعمان بن بشیر گفت: آن گونه که پیامبر با آنان رفتار می‌کرد عمل کن.
مردی از شامیان به فاطمه دخت حسین علیه السلام نظری افکند و گفت:
ای امیر این دختر را به من ببخش.

فاطمه به عمه‌اش گفت: عمه جان! یتیم گشتم و اکنون کنیزی؟
فرمود: نه و کرامتی مر این فاسق را نیست.

شامی گفت: این، دخترک کیست؟

یزید علیه اللعنة گفت: این فاطمه دختر حسین، و آن هم زینب دختر علی است.

شامی: حسین فرزند فاطمه و علی بن ابی طالب!!
یزید: آری.

شامی: خدا لعنت کند ای یزید، عترت پیامبر را می‌کشی و ذریه‌اش را به اسارت می‌گیری، به خدا که جز این گمانم نبود که اینان از اسیران روم‌اند.

یزید: به خدا تو را به آنان ملحق می‌کنم، فرمان داد تا گردنش زده شد.

راوی گوید: بعد یزید خطیب را فراخواندن و دستور داد تا بر فراز منبر رود و از حسین و پدرش صلوات الله علیهما به بدی یاد کند، خطیب به منبر رفت، و در مذمت امیر المؤمنین و حسین الشهید علیه السلام، و مدح معاویه و یزید یاوه‌سرایی را به نهایت برد.

علی بن الحسین علیه السلام بانگ زد و فرمود: «ای خطیب! رضایت مخلوق را به سخط و خشم خالق خریدی، حقا که جایگاهت در آتش خواهد بود.»
 حقا که ابن سنان خفاجی^۱ در وصف امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام و فرزندانش زیبا سروده و می گوید:

أَعْلَى الْقَنَابِرِ تُغْلِثُونَ بِسَبِّهِ وَيَسِفُهُ نُصَيْبَتْ لَكُمْ أَعْوَادُهَا

آیا بر فزاد منبرها علی را بد می گوئید با آن که با شمشیر او ستون همین منبرها برافراشته شد
 راوی گوید: در آن روز بود که یزید لعنة الله علیه به علی بن الحسین علیه السلام وعده داد که سه حاجتش را بر آورد.

بعد یزید فرمان داد تا اهل البیت را در منزل و جایگاهی که آنان را از سرما و گرما حفظ نمی کرد منزل دهند. ایشان آن قدر در آن جا ماندند که پوست چهره های مبارکه آنان ترکیده، و همچنان در طول مدت اقامت در دمشق بر حسین علیه السلام نوحه و عزاداری می کردند.

سکینه گوید: روز چهارم توقّف ما بود که در رؤیا دیدم: - رؤیایی طولانی را بیان می کند و در آخرش می گوید - زنی در هودجی دستش را بر سر نهاده بود، از وضعش پرسیدم، گفته شد: فاطمه دخت محمد مادر پدرت، صلوات الله علیهم. با خود گفتم، نزدش می روم، و آنچه بر ما گذشت گزارشش می دهم، به سؤیش دویدم تا بدو پیوستم و در نزدش ایستادم و گریستم و گفتم:

- مادرم به خدا حقّ ما را انکار کردند و جمع ما را از هم پاشیدند، مادرم، حریم ما را بر خود مباح دانستند، مادرم به خدا پدرم حسین را کُشتند.

فرمود: سکینه، دم فروبند، بند دلم را گسستی، جگرم را جریحه دار کردی (سوزاندی)، این پیراهن پدر تو حسین است که از من جدا نشود تا خدای را ملاقات

۱ - عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان، ابو محمد خفاجی حلبی، شاعر، ادبیات را از ابی العلاء و دیگران فرا گرفته، در سال ۴۶۶ هـ با زهر کشته شد.

کنم.

ابن لهيعة از ابی الاسود^۱ محمدين عبدالرحمن روايت کرد که می گفت: به رأس الجالوت برخوردیم، به من گفت: من به هفتاد پشت به داود عليه السلام می رسم، لذا يهود مرا بزرگ می داند و احترام می کنند. بین شما و پیامبران جز یک پدر فاصله نیست و شما فرزندان او را کشتید.

از زين العابدين عليه السلام روايت شده که فرمود: هنگامی که رأس انور حسين عليه السلام را نزد يزيد لعنه الله عليه آوردند، او بساط شراب می گسترده و سر مبارک را می آورد و پیش رویش می نهاد و میگساری می کرد.

روزی سفیر روم که از اشراف و بزرگان روم بود، به يزيد گفت: ای پادشاه عرب، این سر کیست؟

يزيد گفت: تو را با آن چه کار؟

سفیر گفت: چون به نزد پادشاه بازگشتم، او از همه چیز پرسش می کند، دوست دارم قصه این سر و صاحبش را گزارش دهم تا در شادمانی تو شریک باشد.

يزيد: این سر حسين بن علی بن ابی طالب است.

سفیر: مادرش کیست؟

يزيد: فاطمه دخت رسول الله.

سفیر: تفو بر تو و دین تو، دین من از دین تو نیکوتر است، چه پدرم از احفاد و نسل داود عليه السلام است، و بین من و داود پدران زیادی فاصله است، و لذا نصاری بزرگم داشته برای تبرک از خاک قدمم برمی دارند چرا که فقط از احفاد داودم، و شما فرزندان دختر پیامبران را می کشید در حالی که فاصله بین او و پیامبران فقط یک مادر است،

۱- او ابوالاسود محمدين عبدالرحمن بن نوفل بن الاسود بن نوفل القرشي الاسدي است، در مصر بود و کتاب مغازی عروة بن زبیر را حدیث می کرد، از امام سجاده و النعمان بن عیاش و گروهی دیگر روایت کرده و گروهی چون حبة بن شریح و... از او روایت کرده اند وفات او در سال سیصد و سی و چند بود. سیر اعلام النبلاء ۱۵۰/۶، ش ۶۲.

این دین شما چه دینی است؟!

بعد به یزید گفت: ماجرای کلیسای حافر را شنیده‌ای؟

یزید: بگوی تا بشنوم.

سفیر: همانا بین عمان و چین دریایی است که مسافتش شش ماه راه است، در آن هیچ آبادی نیست مگر شهری در وسط دریا که طولش هشتاد فرسخ در عرض هشتاد فرسخ بوده که هر گستره زمین شهری بدین بزرگی نیست از آن جا که کافور و یاقوت صادر می‌گردد، درختانش عود و عنبر است، و آن شهر در دست مسیحیان است و پادشاهش هم مسیحی است. در آن شهر کلیساهای فراوانی هست، و بزرگترین کلیسا، کلیسای حافر می‌باشد. در محراب آن حقه‌ای طلایی آویزان است و در آن جای شمی می‌باشد که می‌گویند: آن جای شمِ خر عیسی است که بر آن سوار می‌شد، و اطراف حقه را به طلا و دیبا آراسته‌اند، در هر سال جمعیت انبوه نصاری به زیارتش رفته و طوافش نموده و آن را بوسیده در بارگاهش حوائج خود را از خدای تعالی می‌طلبند، این شأن و رسم آنها به شمِ خر عیسی است که به زعم آنان جای شمِ خری است که پیامبرشان عیسی بر آن سوار می‌شد، و شما فرزندی دختِ پیامبران را می‌کشید، خدا برکت را در شما و در دین شما قرار ندهاد.

یزید عنید گفت: این نصرانی را بکشید تا در کشورش ما را رسوا نکند.

نصرانی چون این را احساس کرد گفت: آیا اراده کشتنم را داری؟

یزید: آری.

نصرانی: بدان که دیشب پیامبران را در خواب دیدم که فرمود: ای نصرانی تو اهل بهشتی، از سخنش به شگفت درآمدم، و اکنون: اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمداً رسول الله. و آن‌گه به سوی رأس حسین جهید و به سینه چسبانید و شروع ببوسیدن آن کرد و همی ببوسیدش تا به شهادت رسید.

گوید: زین العابدین علیه السلام در دمشق روزی در بازار دمشق می‌رفت که منهل‌بن

عمرو^۱ به استقبالش شتافت و عرض کرد: یابن رسول الله چگونه شب کردی؟
فرمود: چون بنی اسرائیل در دست فرعونیان که پسران آنان را کشته، دختران را
زنده می داشتند.

ای منهل، عرب همواره بر عجم فخر می کرد که محمد از عرب است، و قریش
مباهات بر دیگر عرب می کرد که محمد از ماست، و اما ما اهل البیت پیامبر مغضوب و
مقتول و آواره ایم؛ پس انا لله و انا الیه راجعون از آنچه بر ما وارد آمد ای منهل.
مهیاری چه زیبا سرود و گفت:

يُعْظَمُونَ لَهُ أَغْوَادَ مَسْبِرَةٍ وَ تَحْتَ أَقْدَامِهِمْ أَوْلَادُهُ وَضِعُوا

چوبهای منبر پیامبر را تکریم می کردند در حالی که فرزندانش زیر گلهای ایشان نهاده شده بودند

بِأَيِّ حَكَمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَفَخَرَكُمُ أَنْتُمْ صَخْبُ لَهُ تَبِعَ

به چه حکمی باید فرزندان پیامبر از شما پیروی کنند، با آن که افتخارتان این است که از اصحاب و پیرو او بید
روزی یزید زین العابدین علیه السلام و عمرو بن حسن^۲ را که کودکی حدوداً یازده ساله
بود فراخواند و به عمرو گفت: با فرزندم خالد گشتی می گیری؟
عمرو گفت: نه، و لیکن کاردی به من و کاردی بدو ده تا بجنگم:
یزید پلید گفت:

۱- او منهل بن عمرو الاسدی است، شیخ او را با همین عنوان گاهی در اصحاب حسین علیه السلام و گاهی
از اصحاب علی بن الحسین به شمار آورده، و باز یادش «مولا هم» در اصحاب باقر و صادق علیه السلام
آورده با بیان «منهل بن عمرو اسدی مولا هم کوفی»، از سجاده و باقر و صادق علیه السلام روایت کرده،
برقی او را از اصحاب سجاده می داند و از اصبح روایت است که علی بن عباس از او روایت کرده
است. معجم رجال الحديث ۸/۱۹.

۲- مهیار ابن مرزویه، ابوالحسن یا ابوالحسین دیلمی، شاعری بزرگ است. او را در معانی
اشعارش نوآوری و در اسلوب قوتی است. مهیار ایرانی الاصل، و اهل بغداد بوده است، به
دست شریف رضی اسلام آورد، و او شیخ و استادش بود، وفات او به سال ۴۲۸ هـ در بغداد بوده
است.

شَشِينَةُ أَغْرَفَهَا مِنْ أَخْزَمِ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةَ إِلَّا الْحَيَّةَ

این خوی و سرشت را از اخزم می شناسم آیا از مار جز مار زائیده شود

یزید به علی بن الحسین علیه السلام گفت: حاجات سه گانه ات را بگو که وعده بر آوردنش را داده بودم.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

اول آن که چهره مبارک پدرم را نشانم دهی تا با زیارتش توشه برگرفته و وداعش کنم.

دوم: آنچه از ما به غارت رفته به ما برگردانی.

سوم آن که: اگر اراده کشتنم را داری، کسی را با این زنان گسیل دار که آنان را به حَرَمِ جدشان علیهم السلام برساند.

یزید عنید گفت: اما روی پدرت را هرگز نخواهی دید، و اما از کشتن درگذشتم و اما زنان را جز تو کسی به مدینه نمی برد، و اما به جای اموال به یغما رفته، چند برابر آن را تاوان دهم.

امام علیه السلام فرمود: اما مال تو را نمی خواهم، آن برای تو مهم است، از تو آنچه از ما به تاراج رفته می خواهم زیرا در آن بافته های فاطمه دختر محمد و مقنعه و پیراهن و دست بند تافته اوست.

یزید دستور داد اموال به یغما رفته اهل البیت را به اضافه دویست دینار به امام سجاد برگردانند. امام آن را بستند و بین فقراء و مساکین پخش کرد.

بعد یزید فرمان داد اسیران از شام به مدینه الرسول، وطن خود بازگردند.

روایت شده که رأس انور حسین علیه السلام به کربلا عودت داده شد و با جسد شریف امام دفن گردید، و عمل طائفة امامیه براساس همین روایت است.

روایات دیگری نیز جز آنچه ذکر کردیم آمده که از آنها چشم می پوشیم، زیرا شرط کرده ایم این کتاب را به اختصار بنگاریم.

راوی گوید: چون زنان و عیال حسین علیه السلام از شام بازگشته به عراق رسیدند به

رهنما گفتند: ما را از راه کربلا ببر.

چون اهل البيت به مرقد مطهر حسين عليه السلام رسيدند جابر بن عبدالله انصاری^۱ و جمعی از بنی هاشم و مردانی از آنها را يافتند که برای زیارت قبر حسين عليه السلام فرا رسیده بودند، (فوافوا فی وقت واحد، وتلاقوا بالبكاء والحزن واللطم، وأقاموا المآتم المقرحة للأکباد، واجتمعت إليهم نساء ذلك السواد، وأقاموا على ذلك أياماً)؛ «همگان در یک زمان به عزاداری و نوحه سرایی پرداختند و سوگواری جگرسوزی برپا نمودند، و زنان آن آبادی نیز با ایشان به عزاداری پرداختند و چند روز در کربلا اقامت کردند».

از ابی جناب کلبي^۲ روایت شده که گجکاران بدو حدیث کردند و گفتند: ماشبها به جَبَانَة^۳ نزد قتلگاه حسين عليه السلام می رفتیم و نوحه جَنّیان را می شنیدیم که نوحه می کردند و می گفتند:

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ

پیامبر به جبینش دست می کشد، مر او را چهره‌ای درخشان بود

أَبَوَاهُ مِنْ عُلْيَا قَرِيشَ جَدَّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ

والدینش از طبقه بالای قریش بودند، و جدش بهترین اجداد بود

راوی گوید: و آن گاه اهل البيت از کربلا به سوی مدینه کوچیدند.

۱- جابر بن عبدالله بن عمرو بن حزام الخزرجی الأنصاری السلمي متوفی سال ۷۸، صحابی، از پیامبر عليه السلام احادیث زیادی روایت کرده و جمعی از صحابه ازو روایت کردند، در ۱۹ غزوه جنگید، در اواخر عمر حلقه‌ای در مسجد پیامبر داشت که از علمش بهره گرفته می شد. رجال الشيخ: ۷۲؛ الاعلام: ۲۱۳/۱؛ الاصابه: ۲۱۳/۱؛ تهذیب الاسماء: ۱۴۲/۱.

۲- یحیی بن ابی دحیة الكلبي کوفی از پدرش و شعبی و ابی اسحاق سبعی و... روایت کرده، و عبدالرحمن محاربی ازو روایت کرده است. الاکمال: ۱۳۴/۲.

۳- جَبَانَة (به کسر و تشدید) نام محلاتی در کوفه است مانند: جَبَانَة کَنْدَة مشهور، جَبَانَة السبیع، که مختار را در آن جا روزی بود، جَبَانَة میمون... جَبَانَة عرزم... و جَبَانَة سالم و غیر آن همه در کوفه است. معجم البلدان: ۹۹/۲-۱۰۰.

بشیر بن جذلم^۱ گوید: نزدیکی مدینه علی بن الحسین علیه السلام فرود آمد و زنان را فرود آورد و خیمه‌ها را برپا داشت، و فرمود: «ای بشر (بشیر) پدرت که خدایش رحمت کند شاعر بود، آیا تو را نیز توان سرودن شعر هست؟»
گفتم: آری یابن رسول الله، من شاعرم.

فرمود: «وارد مدینه شو و شهادت اباعبدالله علیه السلام را اعلان نما».
بشر می‌گوید: بر اسبم برنشسته آن را بر جهانده تا داخل مدینه شدم، چون به مسجد پیامبر رسیدم، صدایم را به گریه بلند کرده چنین سرودم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمَعِي مَدْرَأُ

ای اهل مدینه دیگر جای اقامت شما نیست، حسین کشته شد که من همواره می‌گریم

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجُ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ

جسم مطهرش در کربلا خون آلوده، و سر انورش بر روی نیزه‌ها گردانده شد

سپس گفتم: این علی بن الحسین علیه السلام است که با عمه‌ها و خواهران به ساحب شما در مدینه نزدیک شده است و من پیک اویم که جای آنان را به شما بگویم و نشانتان دهم.

راوی گوید: در مدینه مخدّره و محجّبه‌ای نمازد جز آن که از پرده بدر آمده، با سر برهنه چهره‌ها را می‌خراشیدند و بر گونه‌ها تپانچه می‌نواختند، و ناله را به واویلا بلند می‌کردند. هرگز چون آن روز مرد و زن گریان، و چونان روزی تلختر بر مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ندیدم.

دخترکی را دیدم که بر حسین علیه السلام نوحه می‌کرد و می‌سرود:

نَعْنَى سَيِّدَى نَاعٍ نَغَاهُ تَاوَجَعَا قَامَرَضْنِي نَاعٍ نَعَاهُ قَاثَجَعَا

۱- بشیر بن خدیج و بشیر بن جذلم نیز گفته‌اند، ولی من شرح حال یا ضبط نام او را نیافتم و آنها که نام از او برده‌اند به کتاب ملهوف تکیه داشته‌اند.

ناعی^۱ مرگ سیدم را خبر داد که درد آور بود و این خبر فجیع ناعی بیمارم کرد

أَعْسَيْنِي جُودًا بِالدَّمَاعِ وَأَشْكُبْنَا وَجُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا

ای چشمهایم اشکهایتان را جاری کنید و این اشک پیاپی ببارد

عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشِ الْجَلِيلِ قَرْعَرَا وَأَضْبَحَ أَنْفَ الدِّينِ وَالْمَجْدِ أَجْدَعَا

گریه بر عزیزی که داعیه اش عرش را جنبانده، و بینی دین و مجد قطع گردید

عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيَّهِ وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطِ الدَّارِ أَشْغَا

گریه کنید بر فرزند پیامبر و فرزند وصی او، گرچه از ما به غایت دور بود

بعد به من گفت: ای ناعی، حزن ما را با خبر شهادت ابی عبدالله علیه السلام تجدید کردی و بر جراحاتی که هنوز درمان نشده بود نمک پاشیدی، تو که هستی خدایت رحمت کند؟

گفتمش: من بشیرین حذلَم هستم، مولایم علی بن الحسین مرا فرستاده، و او با اهل البیت در فلان جایند.

گوید: مردم مرا رها کرده به سوی بیرون مدینه شتافتند، من اسبم را رانده تا به آنان رسیدم و دیدم که مردم راهها و مواضع را پُر کرده و گرفته اند، از اسبم فرود آمده پیاده جمعیت را شکافته تا به درِ خیمه ها رسیدم. هنوز امام سجاد در درون خیمه بود، بعد بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت و بدان اشک خود را پاک می کرد، و خادمی هم پشت سرش با کرسی بود، کرسی را بر زمین نهاد و امام بر آن نشست و نمی توانست از اشک خودداری کند، صدای گریه مردم و ناله دختران و زنان بلند شد، و مردم از هر سوی امام را تعزیت می گفتند، گوئیا آن قطعه زمین یک پارچه صدای ضججه شده بود.

امام سجاد با دست فرمان سکوت داد، همگان از ناله باز ایستادند.

امام سجاد علیه السلام فرمود: حمد مر خدای رب العالمین راست، خدای رحمان و رحیم

مالک روز جزا، آفریننده همه آفریدگان، او که دور می‌گردد و او جش از آسمانهای بالا در می‌گذرد، و نزدیک می‌گردد تا جایی که زمزمه از او پنهان نماند، او را بر عظام امور و بر فجائع دهر، و درد فاجعه‌ها، و تلخیهای سرزنشها، و مصائب بزرگ و فراگیر و دشوار و درهم کوبنده می‌ستاییم.

ای مردم! همانا خدا که حمد مر او را باد ما را به مصائبی گران، و شکافی بزرگ در اسلام مبتلا فرمود. ابو عبدالله علیه السلام و عترت و یارانش به شهادت رسیدند، و زنان و دخترانش به اسارت رفتند، رأس مبارک او را بر نیزه‌ها در شهرها گردانیدند، و این آن رزیه و مصیبتی است که مانند ندارد.

ایها الناس! کدام مرد از شماست که بعد از این شادمانی کند، یا کدام چشم است که از ریزش اشک خویشتن بدارد و از گریه بخل ورزد.

به تحقیق که برای شهادت او هفت آسمان گریست، دریاها با خروش امواج بر او گریسته آسمانها با ارکان خود، و زمین با نواحی خود، و اشجار با شاخه‌هایشان، ماهیان در اعماق بحار و همه فرشتگان مقرب و سماواتیان برای او آب در دیده گرداندند.

ایها الناس! کدام قلب است که در قتل او شکافته نشده، یا کدام دل که به سویش مایل نگردیده یا کدام گوش که این ثلعه وارده بر اسلام را بشنود و کر نگردد؟

ایها الناس! صبح کردیم در حالی که مطرود و پراکنده و رانده و دور افتاده از شهر و دیار گردیدیم، گونیا از فرزندان ترک یا کابلیم، آن هم بی هیچ گناهی یا ناروایی که مرتکب شده باشیم یا رخنه‌ای به اسلام وارد کرده باشیم، چنین چیزی را در پیشینیان نشنیده‌ایم. این چیزی جز دروغ‌بافی نیست.

به خدا که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش درباره ما دستور جنگ می‌داد، افزون از این جنایتها که به ما شد نمی‌گردید، انا لله و انا الیه راجعون، از مصیبتی چنین عظیم، و اوجع و افجع و امر، نزد خدا شکوه می‌بریم، حقا که او قدرتمند صاحب انتقام است.

راوی گوید: صوحان^۱ به صعصعة بن صوحان که مفلوج و زمین گیر بود از امام به دلیل بیماری فلج از عدم حضور در کربلا پوزش خواست، امام عذرش را پذیرفته از حسن نیت او سپاس گزارد و برای پدرش طلب رحمت فرمود.

مؤلف و جامع این کتاب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس می گوید: پس از آن امام سجاد صلوات الله علیه با اهل و عیال به مدینه کوچید، و به خانه های قوم و رجال خود نظر افکند، دریافت که آن منازل با زبان حال نوحه می کنند، و راز درون خود را با جاری کردن قطرات اشک برای از دست دادن مردان و حامیان خود آشکار می سازند، و چون زنان بچه مرده ناله سر می دهند، و بر مصارع شهداء خویش اندوهشان را دامن می زنند و برای عزیزانش ناله و اویلا و واثکلاه سر داده و می گویند:

ای قوم! مرا بر نوحه سرایی یاری رسانید و بر این مصیبت های گران یاوریم کنید چه، آن گروه که من برای فراق آنان ندبه کرده دلم در گرو مکارم اخلاق آنان قرار گرفته، افسانه شبانه روز منند، و انوار تاریکی هایم و سحرگاهان من و ریسمان شرف و افتخارم، و مایه نیرو و کامیابیم، و جانشین آفتابها و ماهتابهای منند.

چه بسا (آن بزرگواران) با اکرام خود سایه وحشت را از من رهانیده، چه قدر با انعام خود بنیان حرمت را سخت پی ریخته، و چه شبهای فراموش ناشدنی در سحرگاهان گوشهایم مناجات آنان را شنیده، و با نهادن اسرارشان در نزد من بهره ورم کرده اند.

چه روزهای زیبا که با آراستن محافل سرایم را معمور و آباد داشته، با فضائل خود سرشتم را خوشبو، چوب خشک مرا با آب عهد و پیمانهایشان سرسبز کرده، نحوست را از من با جمال سعد خود زدودند. چه نهالهای مناقبی برایم نشانند، و جایگاهم را از حادثه ها حراست فرمودند.

۱ - پدرش صعصعة بن صوحان است. اکثر تواریخ او را از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده اند، و اما فرزندش صوحان را در شرح حالهای معتبر نیافتم، و هر که از او چیزی آورده به همین قسمت از کتاب ملهوف تکیه داشته است.

چقدر در خدمت آنان شب را به صبح رساندم در حالی که بر کوشکها فخر می کردم، جامه سرور و شادمانی بر تن می کشیدم؟

چه بسیار روزگارهای گذشته ای را که در وجود من زنده کردند، و چه انسانهایی را که ریزه خوار سفره من گردانند!

پس تیرهای قضا و قدر قصه من نموده و گردش روزگار بر من رشک برد، آن عزیزان در لباس غرباء در میان دشمنان درآمده هدف تیرهای عداوت قرار گرفته اند، و با قطع انگشتان آن عزیزان مکارم قطعه قطعه شده، و مناقب برای فقدان چهره های تابان آنان شکوه ها سر داده، محاسن با زوال اعضاء آنان زوال پذیر گردیده، و از ترس لرزه احکام به ناله درآمدند.

پس از ترس خدا بهره یزید از خون او که در آن جنگها ریخته شده، و از آن کمال که با آن حوادث پرچمش سرنگون گردید.

اگر من مساعدت خردمندان را از کف داده، نابخردی خردها در برخورد با مصیبت زده ترک و رهایم کردند، پس مرا راه سعادت است از سَنَن فرسوده و اعلام فرو افتاده، که چون من ندبه کنند، و درد و رنج آنها چون درد و رنج من باشد.

پس اگر می شنیدید که چه سان زبان حال نمازها بر آنان نوحه می کند، و چگونه انسان گوشه گیر بر آنان ناله دارد و رازها و نیات مکارم مشتاق آنان، و باد زمین کرامتها بر آنان وزیده محرابهای مساجد بر آنان گریسته، ناودانها بر آنان ندبه کرده اند، هر آینه شنیدن آن داعیه ناله شما را دردمند کرده، و تقصیرتان را در این مصیبت فراگیر می دانستید.

بلکه اگر درد و درهم شکستم و خالی بودن مجالس و آثارم را می دیدید، می دیدید آنچه را که قلب صبور را به درد آورده، اندوهها را در سینه ها به هیجان درآورده است. آن که بر من رشک برده شما تم کرده و پنجه های خطر را بر من چیره گردید.

و اشوقا به سوی منزلی که آنان مسکن گزیده، و اقامتگاهی که در آن اقامت کرده و

وطن خود ساختند، ایکاش من انسانی بودم که آنان را از شمشیرها حفظ کرده از آنان حرارت نیزه‌ها و تیرها را دور می‌کردم، و میان آن عزیزان و فرومایگان مانع می‌شدم، و تیرهای دشمنان را از آنان دفع می‌کردم.

و هلا اکنون که شرف این همیازی واجب از دستم رفت، جایگاه این اجسام خون چکانم، و سزاوار حفظ شمائل آن عزیزان از بلایایم، و مصون از وحشت هجران دشمنان.

پس آه و آه، اگر من جایگاه آن اجساد این جوانمردان و بخشنندگان شوم، تمام توان خود را برای حفظ آنان به کار می‌گیرم، و به پیمانهای دیرین وفا می‌نمایم، و بعضی از حقوق اولیه آنان را ادا کرده، با توانم آنان را از وقایع، و قایه باشم، و چون بنده فرمانبر در خدمت آنان بوده، چون مستطیع و توانمند جهدم را به کار می‌گیرم، و برای آن چهره‌ها و حلقه‌های پیوند فرشی اکرام و اِجلال می‌گستریم، دیگر به آرزویم که معانقه با آنان است رسیده، و تاریکی خود را با اشراقشان منور می‌سازم.

شوق دستیابی بدین آرزوها از وجودم زبانه کشیده، اضطراب و قلق برای غیبت اهل و ساکنانم روحم را رنج می‌دهد، پس هیچ ناله‌ای آن گونه که می‌خواهم رسانیمت، و هر دوایی جز آنان شفایم نخواهد داد، و این منم که برای فقدان آن عزیزان لباس حزن به تن کرده و بعد از آنان اُنیس من به جلیبب اندوه است، و نومیدم از این که شکیب و صبر بتواند وضعم را به اصلاح آورد و از این روست که می‌گویم: ای امید و تسلیت روزگار و ایام وعده‌گاه با تو روز رستخیز.

و چه زیبا سرود ابن قتّه^۱ علیه الرحمة آن گاه که بر آن منازل مشرفه گذشت.

مَرَرْتُ عَلَىٰ أٰبِيَ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا يَوْمَ خَلَّتْ

بر منازل آل محمد گذشتم و آن را چون دیگر منازل ندیدم

فَلَا يَبْقَدُ اللَّهُ الدِّيَارَ وَأَهْلَهَا وَإِنْ أَصْبَحَتْ مِنْهُمْ بِرَغْمِي تَخَلَّتْ

۱- او سلیمان بن قتّه العدوی تیمی وابسته بنی تیم بن مژه است که به سال ۱۲۶ هجری در دمشق وفات کرد و در خدمت بنی هاشم بود.

خدا خانه ها و ساکنان آن را دور مدارد، گرچه خلاف خواسته ام هم اکنون خالی ماند
 أَلَا إِنَّ قَتْلَى الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَذَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ
 همانا شهدای کربلا از آل هاشم، گردنها را فرود آورده بودند، ولی خود خوار شدند
 وَكَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ أَضْحَوْا رِزْيَةً لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَا وَجَلَّتْ
 و آن بزرگان پناه دیگران بودند و اکنون صاحب مصیبت و آن مصیبتها بزرگ و جلیل اند
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشَّمْسَ أَضْحَتْ مَرِيضَةً لِقَدْ حُسِنَ وَالْيَلَادُ أَفْشَعَتْ
 مگر ندیدی که آفتاب بیمار است برای فقدان حسین و شهرها می لرزند

و تو ای شنونده راه پیشوایان حاملان کتاب را در این مصیبت در پیش گیر.
 از مولانا زین العابدین (علیه السلام) - او که صاحب حلمی است که توصیف به کُنه اش راه
 ندارد - رسیده که او برای این مصیبت، بسیار می گریست و شکوا بسیار می کرد.
 از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: براستی که زین العابدین (علیه السلام) چهل سال بر
 پدر گریست، روزها صائم و شبها را به عبادت قیام فرمود، چون خادم افطاری وی را
 از آب و غذا می آورد و نزدش می نهاد و عرض می کرد: مولایم تناول فرمایید.
 می فرمود: فرزند رسول را گرسنه کشتند، فرزند رسول الله را لب تشنه کشتند، و
 مرتباً تکرار می کرد و می گریست تا غذایش از اشک چشم تر می شد، و با آب امتزاج
 می یافت. این برنامه همیشگی امام بود تا به رفیق اعلی پیوست.

خادمی به نقل از امام می گفت: روزی امام به صحرا رفت و من در پی وی بودم،
 دریافتمش که بر بستر سنگی خشن به سجده رفت، من ایستادم و بانگ گریه اش را
 می شنیدم و شمردم که هزار بار در سجده گفت:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُّدًا وَرِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا».

بعد سر از سجده برداشت در حالی که چهره و محاسن وی غرقه در اشک بود.
 گفتمش: مولای من، آیا زمان آن نرسیده که اندوهت پایان گرفته اشکت رو به
 نقصان نهاد!

به من فرمود: وای بر تو، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم (علیه السلام) پیامبر بود و پیامبرزاده

و نوۀ پیامبر و دارای دوازده پسر، خدای سبحان یک پسر را از دید او پنهان کرد، موی سرش از اندوه سپید و پشتش از غم و هم خمیده و از گریه نایبنا گردید، با آن که پسرش زنده بود، و من با چشم خود دیدم که پدر و برادرم و هفده نفر از اهل بیت به شهادت رسیدند، پس چگونه اندوهم پایان پذیرفته و اشکم رو به کاهش نهاد!

من با اشارت به آنان صلوات الله عليهم تمثّل به اشعار زیر جُسته و می گویم:

مَنْ مُخْبِرِ الْمَلْبَسِينَا بِإِتِّزَاحِهِمْ ثَوْباً مِنَ الْحُزْنِ لَا يُبْلَى وَيُبْلِينَا

آن که از ما خواست تا لباس حزن و اندوه که هرگز کهنه نمی گردد از تن دور کنیم

إِنَّ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يَضْحَكُنَا بِقُرْبِهِمْ ضَارَ بِالتَّقْرِيقِ يُبْكِينَا

آن زمان که قرب آنان ما را می خندانید، اکنون جدایی آنان ما را می گریاند

خَالَتْ لِفَقْدَانِهِمْ أَيَّامُنَا فَعَدَّتْ سَوْدًا وَكَانَتْ بِهِمْ بَعْضًا لَنَا بِنَا

آنان که فقدانشان روزهای ما را سیاه کرده، روزی هم شبهای ما به وجودشان روز روشن بود

این پایان هر آن چیزی بود که آهنگ تألیفش را کردیم، و هر کس که بر ترتیب و سامان آن آگاه گردد درمی یابد که این کتاب با همه اختصار و کوچکی حجم بر کتب مشابه امتیاز دارد والحمد لله رب العالمین و صلاته و سلامه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

خدای را بر این توفیق سپاس که تحت توجّهات خاصّه حضرت ولی الله الاعظم مولانا صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف ترجمۀ کتاب الملهوف ساعت پنج (به نام پنج تن آل عبا صلوات الله عليهم اجمعین) بعد از ظهر روز سه شنبه چهارم ربیع الثانی ۱۴۱۷ قمری صورت اختتام پذیرفت، و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

فهرستها

- ۱- فهرست کسان
- ۲- فهرست جاینامها
- ۳- فهرست سرودها
- ۴- فهرست منابع مستقیم
- ۵- فهرست منابع غیرمستقیم

فهرست کسان

ابا هِرَّة اَزْدی ۱۱۷	ابی عمرة ۱۶۲
ابن الزبیری ۱۹۲	اخنس بن مرثد ۱۶۱، ۱۶۴
ابن بابویه، ۱۶۷	اسحاق بن حویه ۱۶۱، ۱۶۴
ابن سعد ۹۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱،	اسماء بن خارجه ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۷۳
۱۴۴، ۱۶۲، ۱۷۲	اسود بن حنظله ۱۶۲
ابن سنان خفاجی ۱۹۶	اسود بن خالد ۱۶۱
ابن فضیل ۱۵۲	اسید بن مالک ۱۶۴
ابن فضیل اَزْدی ۱۵۲	اعمش ۱۱۰
ابن قته ۲۰۹	ام الفضل ۸۲
ابن لهیعه ۱۸۷	امام زین العابدین ۷
ابو برزه ۱۹۲	ام کلثوم ۱۲۵، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹
ابو برزه الأسلمی ۱۹۲	أبی عمر الزاهد ۴۹
ابو محمد خفاجی حلبی ۱۹۶	بجدل بن سلیم ۱۶۱
ابو محمد واقدی ۱۱۰	بحر بن کعب ۱۵۸، ۱۶۱
ابی جناب کلبی ۲۰۲	بحریه دخت منذر ۱۰۰
ابی ریاح ۱۶۵	بحیر بن ريسان ۱۱۶

- بریر بن حصین ۱۲۳، ۱۴۱
 بشر بن غالب ۱۱۶
 بشیر بن حدلم ۲۰۴
 بکیر - بکر - بن حمران ۱۰۸
 جابر بن عبدالله انصاری ۲۰۲
 جابر بن یزید اودی ۱۶۱
 جعفر بن محمد ۳۶، ۷۸، ۸۸، ۱۷۵، ۲۰۶
 جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن طاووس ۴۵
 جمیع بن خلق اودی ۱۶۲
 جون ۱۴۷
 حبیب بن بدیل ۱۶۲
 حبیب بن مظاهر ۹۱، ۱۴۶
 حجار بن ابجر ۹۴
 حر بن یزید ۱۲۱، ۱۴۴
 حرمله بن کاهل ۱۵۳، ۱۵۷
 حسان بن اسماء ۱۰۴
 حسان بن اسماء بن خارج ۱۰۲
 حسن بن حسن المثنی ۱۷۳
 حصین بن نمیر ۱۲۰
 حکیم بن طفیل ۱۶۴
 حمید بن مسلم ۱۷۱
 حنظله بن سعد شامی ۱۴۸
 خالد بن یزید ۸۶
 دیلم دخت عمرو ۱۱۸
 رأس الجالوت ۱۹۷
 رباب دخت امرئ القیس بن عدی ۱۲۶
 رجاء بن منقذ عبدی ۱۶۴
 رشید ۱۷، ۳۰
 رشید غلام ابن زیاد ۱۰۸
 رفاعه بن شداد ۹۱
 رقیه ۱۲۵
 رویحه دخت عمرو ۱۰۵
 زراره بن خلج ۱۱۱
 زهیر بن قین ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۴۹
 زیاد بن عید ۱۰۷
 زید بن حسن ۱۷۳
 زید بن موسی ۱۷۵
 زینب دخت عقیل بن ابی طالب ۱۸۶
 سالم بن خیشمه ۱۶۴
 سعید بن عبدالله الحنفی ۹۳
 سفیان بن وکیع ۱۱۰
 سکیه دخت حسین ۱۶۴
 سلیمان ۲۱، ۴۲، ۵۱، ۹۱، ۹۷، ۱۱۰
 ۱۲۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۰۹
 سنان بن انس ۱۵۹
 سوید بن عمر بن ابی المطاع ۱۵۰

- سيّد بن طاووس ٥، ١٠، ٣٥، ٣٦، ٤٧،
 ٤٨، ٥٢، ٥٥، ٦١، ٦٢، ١١٠
 شبيب بن ربعي ١٣٨
 شريح قاضي ١٠٢، ١٠٥
 شمربن ذى الجوشن ١٥٧، ١٧١
 صالح بن وهب المزني ١٥٨
 صالح بن وهب جعفي ١٦٤
 صخر بن قيس ٩٩
 صعصعة بن صوحان ٢٠٦
 طويع ١٠٥، ١٠٦
 عباس بن عبد المطلب ٨١
 عبد الرحمن بن عبد ربه انصاري ١٤٠
 عبد الرحمن بن عبد ربه - الانصاري
 خزر جي ١٤٠
 عبد الله بن الزبير بن قيس سهمي
 قريشي ١٩٢
 عبد الله بن جرير بجلي ١٥٦
 عبد الله بن جعفر ١٣٧
 عبد الله بن حباب كلبى ١٤٦
 عبد الله بن حسن ١٥٦
 عبد الله بن زبير ٨٥، ٨٩، ١٠٩
 عبد الله بن شريك ١١٦
 عبد الله بن عباس ٨٩
 عبد الله بن عفيف ١٨٤، ١٨٥
 عبد الله بن عفيف ازدي ١١، ١٨٣
 عبد الله بن عمر ٩٠، ٩٦، ١٢٥، ٢٠٢
 عبد الله بن لهيعة بن مرغان الحضرمي
 مصري ١٨٧
 عبد الله بن محمد بن سعيد بن سنان ١٩٦
 عبد الله بن مسلم الباهلي ٩٦
 عبد الله بن وائل ٩١
 عبد الله بن وال تميمي ٩١
 عبيد الله بن زياد ٩٧
 عثمان بن زياد ١٠١
 عثمان بن عفان ١٨٥
 عثمان بن علي بن ابي طالب ١٣٥
 عروة بن قيس ٩٤
 علي بن الحسين الاكبر ١٣٤
 علي بن موسى بن جعفر بن طاووس ٣،
 ٤٢
 عمارة بن وليد ٩٦
 عمر بن سعد ٩٦، ١١٢، ١٢٣، ١٣١،
 ١٣٤، ١٣٦، ١٤٣، ١٤٤، ١٥٤
 ١٦٠، ١٦٢، ١٦٤، ١٧١، ١٧٢
 عمر بن صبيح صيداوى ١٦٤
 عمرو بن حجاج ١٣٦، ١٧١
 عمرو بن حريث ١٨١
 عمرو بن حسن ١٧٣، ٢٠٠

- عمرو بن خالد صیداوی ۱۴۸
 عمرو بن سعید بن عاص ۱۸۶
 عمرو بن قرظۃ الانصاری ۱۴۷
 عمرو بن معدی کرب زبیدی ۱۰۲
 فاطمه دخت حسین ۲۰، ۱۷۳، ۱۹۶
 فرزדق ۱۰۹، ۱۱۹
 فرو بن مسیک مرادی ۱۴۲
 فلافس نهشلی ۱۶۲
 قیس بن اشعث ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲
 قیس بن مسهر صیداوی ۱۲۰
 مالک بن نسر ۱۵۶
 محفر بن ثعلبه ۱۸۷
 محمد بن اشعث ۱۰۱، ۱۸۴
 محمد بن بشیر حضرمی ۱۳۹
 محمد بن جریر طبری ۱۱۰
 محمد بن حسین برسی ۱۶۰
 محمد بن داود قمی ۱۱۳
 محمد بن زکریا ۱۶۲
 محمد بن عبدالرحمن ۱۹۷
 محمد بن عمیر بن عطار د ۹۵
 محمد حنفیه ۱۱۳، ۱۱۴
 مختار بن ابی عیبده ثقفی ۹۶
 مرتضی علم الهدی ۷۴
 مروان بن حکم ۸۶، ۱۸۶
 مرز بن منقذ بن نعمان عبدی ۱۳۴
 مسلم بن عقیل ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱
 ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۳۸
 مسلم بن عمرو باهلی ۱۰۳
 مسلم بن عوسجه ۱۳۸، ۱۴۶
 مسیب بن نجبه ۱۲۰
 معاویه ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۱۰۲
 ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۶
 معاویه بن ابی سفیان ۸۵
 معقل ۱۰۳
 منذر بن جارود ۹۷
 منقذ بن مرز عبدی ۱۵۱
 منهال بن عمرو ۱۹۹
 مهاجر بن اوس ۱۴۴
 مهیار ابن مرزوی ۲۰۰
 نعمان بن بشیر ۹۳، ۹۶
 واحظ بن غانم ۱۶۴
 وکیع ۱۱۰
 ولید بن عتبه ۸۵
 هانی بن عروه ۱۰۸
 هانی بن هانی السبعی ۹۳
 یزید بن حارث ۹۴
 یزید بن حصین ۹۱
 یزید بن رویم ۹۴

يزيد بن مسعود بنى تميم ٩٧

١٨٧، ١٨٦، ١٧٢، ١٣٦

يزيد بن مسعود نهشلى ٩٧

يزيد بن معقل ١٢٥

يزيد بن معاوية ٨٥، ١٠٧، ١١٣، ١١٤،

فهرست جاینامها

کوفه، ۲۴، ۳۶، ۴۰، ۸۲، ۹۱، ۹۳، ۹۵،	دمشق، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۴،
۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵،	۲۶، ۲۷، ۲۸، ۵۷، ۸۵، ۹۳، ۱۰۱،
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸،	ذات عرق، ۱۰۱،
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳،	روم، ۱۸، ۲۴، ۸۸، ۱۰۱،
۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰،	زیباله، ۱۰۱،
۱۴۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،	سبخه، ۱۰۱،
۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳،	شام، ۱۹، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱،
۱۸۶، ۲۰۲،	عذیب الهجانان، ۱۰۱،
بصره، ۳۹، ۸۶، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱،	عراق، ۴۸، ۸۹، ۹۶، ۱۰۱،
تنعیم، ۱۰۱،	عمان، ۱۰۱،
نعلیه، ۱۰۱،	کربلا، ۷، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۴۷،
جبانه، ۱۰۱،	۶۲، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۹۷،
چین، ۱۰۱،	۱۰۱،
حاجز، ۱۰۱،	کوفه، ۱۰۱،
حجاز، ۸۹، ۱۰۱،	

مدينة، ٢٠، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٨٩، ٩٣، ٩٦، نواويس، ١٠١
 ١٠١ يمن، ٨٩، ٩٣، ١٠٠، ١٠١
 مكة، ٨٥، ٨٦، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٥، ١٠١

فهرست سروده‌ها

قافیه	شاعر	شمار بیتها	صفحه
الأسر	أسیدبن مالک	۱	۱۶۴، ۵۱
الأسل	ابن الزبیری	۵	۱۹۲
الأصیل	امام حسین <small>علیه السلام</small>	۴	۱۲۴
الأمم	زینب دختر عقیل	۳	۱۸۶
التنزیل	—	۳	۱۸۹، ۷۶
التنکیل	—	۳	۱۸۶، ۲۰
الحیة	یزید	۱	۲۰۱
الحدود	—	۲	۲۰۲، ۲۱
الدعامصا	—	۱	۱۷۷
النار	امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱	۱۵۵
النوائح	یزید	۱	۱۹۵
أکرما	امام سجاد <small>علیه السلام</small>	۳	۱۸۰
أنبل	امام حسین <small>علیه السلام</small>	۴	۱۱۹
بکربلا	—	۳	۲۰۲، ۱۵۴

١٨٩	٤	—	تزميلا
٢٠٢	٥	ابن قتته	حلت
١٥٩	١	—	سنان
١٨٤	٢	عبدالله بن عفيف	عامر
١٠٩	٨	عبدالله بن زبير	عقيل
٢٠٢	٤	—	فافجعا
١٩٢	١	ابن الزبير	لاتشل
٢٠٢	٢	بشر بن حذلم	مدرار
١٨٥	١	عبدالله بن عفيف	و مصدري
١٥٠	٢	—	مكر دس
١٠٦	٣	حمران بن مالك	نكرا
١٧٧	٢	—	ورماح
٢٠٠	٢	مهيار	وضعوا
٢٠٢	٣	ابن طاووس	يبلينا
١٧٨	٥	أم كلثوم	يتوقد
١٨٢	٥	—	يرفع
٧٤	٢	سيد مرتضى	يقريها

فهرست منابع مستقیم

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ایصار العین فی أنصار الحسین، شیخ محمد سماوی، کتابخانه بصیرتی، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ۳- احقاق الحق، قاضی نورالله مرعشی شوشتری، همراه با حواشی سید شهاب‌الدین مرعشی، کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی، قم.
- ۴- ادب الطف، سید جواد شبّر، دارالمرتضی، بیروت.
- ۵- الارشاد، شیخ مفید، کنگره هزاره شیخ مفید، قم.
- ۶- اسد الغابة، علی بن محمد جزری، مصر.
- ۷- الاعلام، خیرالدین زرکلی، دارالعلم للملایین، بیروت.
- ۸- اعلام النساء المؤمنات، محمد حسن و أم علی مشکور، انتشارات اسوه، ۱۴۱۱ ق.
- ۹- الإكمال، ابن ماکولا، چاپخانه محمد امین، بیروت.
- ۱۰- الأمان، سید بن طاووس، مؤسسة آل البيت، قم.
- ۱۱- أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، دارالتعارف، بیروت.
- ۱۲- انصار الحسین، شیخ محمد مهدی شمس‌الدین، الدار الاسلامیه، ۱۴۰۱ ق.
- ۱۳- ایضاح الاشتباه، علامه حلی، مؤسسه نشر اسلامی، قم.

- ١٤- بحار الأنوار، علامه مجلسي، دار الكتب الاسلاميه، قم.
- ١٥- تراث كريلا، سلمان هادي طمعه، مؤسسة اعلمي، بيروت.
- ١٦- شرح حال امام حسين و مقتل او از كتاب طبقات ابن سعد، مجلة تراثنا، مؤسسة آل البيت، قم، ش ١٠.
- ١٧- تسمية من قتل مع الحسين، فضل بن زبير كوفي، از اصحاب امام باقر و صادق عليهما السلام، مجلة تراثنا، ش ٢.
- ١٨- تقريب المعارف، أبوصلاح حلبى، نسخة خطى موجود در كتابخانه عمومى آيت الله مرعشى، قم.
- ١٩- تنقيح المقال، شيخ عبدالله مامقانى، چاپ سنگى.
- ٢٠- تهذيب التهذيب، احمد بن على بن حجر عسقلانى، چاپخانه دايرة المعارف نظاميه، هند.
- ٢١- جمهرة اللغة، محمد بن حسن بن دريد، دار العلم للملايين، بيروت.
- ٢٢- حكاية المختار فى أخذ الثار، سيد بن طاووس، انتشارات شريف رضى، قم.
- ٢٣- خلاصة الأقوال = الرجال، علامه حلى، انتشارات شريف رضى، قم.
- ٢٤- الذريعة إلى تصانيف الشيعة، شيخ آقا بزرگ طهرانى، دارالأضواء، بيروت.
- ٢٥- الرجال، ابن داود حسين بن على، انتشارات شريف رضى، قم.
- ٢٦- الرجال، شيخ طوسى، انتشارات شريف رضى، قم.
- ٢٧- الرجال، نجاشى، مؤسسة نشر اسلامى، قم.
- ٢٨- الرجال فى تاج العروس، چاپخانه مجلس دائرة المعارف عثمانى، حيدرآباد، ١٤٠١ ق.
- ٢٩- رياض العلماء، شيخ عبدالله افندى، كتابخانه عمومى آية الله مرعشى، قم.
- ٣٠- زينب كبرى، شيخ جعفر نقدى، مؤسسة امام حسين عليه السلام، قم.
- ٣١- سفينة البحار، شيخ عباس قمى، مؤسسة انتشارات فرهاني.
- ٣٢- سير أعلام النبلاء، محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسة الرساله، بيروت.

- ۳۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلی، دار احیاء الكتب العربیة.
- ۳۴- الصحاح، اسماعیل بن حماد جوهری، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۰ م.
- ۳۵- ضیاء العینین، فی تذکرة أصحاب الحسین، محمد حسن بقراط سبزواری، چاپخانه ایران، مشهد.
- ۳۶- طبقات أعلام الشیعه، قرن چهارم، شیخ آقابزرگ طهرانی، دارالکتاب العربی، بیروت.
- ۳۷- الطرائف، سیدبن طاووس، چاپخانه خیام، قم.
- ۳۸- الغدير، شیخ عبدالحسین امینی، دارالکتاب الاسلامیه، تهران.
- ۳۹- فهرست الفبایی نسخه‌های خطی در کتابخانه آستان قدس رضوی، محمد آصف فکرت، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۴۰- فهرست نسخ خطی کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی، سید احمد حسینی، قم.
- ۴۱- فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس، عبدالحسین حائری، انتشارات کتابخانه مجلس، تهران.
- ۴۲- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک (تهران)، انتشارات هنر، تهران.
- ۴۳- فهرست شیخ طوسی، انتشارات شریف رضی، قم.
- ۴۴- فهرست نام و آثار دانشمندان شیعه، منتجب الدین علی بن عبیدالله، کتابخانه مرتضوی، تهران.
- ۴۵- فهرست کتابهای چاپی عربی، خان بابا مشار، چاپخانه رنگین.
- ۴۶- قاموس الرجال، شیخ محمد تقی شوشتری، مؤسسه انتشارات اسلامی، قم.
- ۴۷- کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، اتان کلبرگ، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی، قم.
- ۴۸- کشف المحجّة، سیدبن طاووس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۴۹- الکنی والالقب، شیخ عباس قمی، انتشارات بیدار قم.
- ۵۰- لسان العرب، محمدبن مکرم، ابن منظور، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

١٤٠٨ق.

٥١- الملهوف، سيد بن طاووس، انتشارات شريف رضى، قم.

٥٢- المجازر الطائفية في عهد الشيخ المفيد، فارس تبريزيان، كنگره هزاره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.

٥٣- مجمع البحرين، شيخ فخر الدين طريحي، دارالكتب العلمية، نجف.

٥٤- مختصر تاريخ دمشق، محمد بن مكرم ابن منظور، دارالفكر، بيروت.

٥٥- المدونات التاريخية لواقعة الطف، سيد عبدالعزيز طباطبائي، مجلة الموسوم، ش ١٢، جلد سوم، ١٤١٢ق.

٥٦- مستدركات علم رجال الحديث، شيخ علي نمازي، چاپخانه حيدري، تهران، ١٤١٤ق.

٥٧- معالم العلماء، ابن شهر آشوب، چاپخانه حيدريه، نجف.

٥٨- معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله، دار إحياء التراث عربي، بيروت، ١٣٩٩ق.

٥٩- معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم خوئي، چاپ چهارم، بيروت، ١٤٠٩ق.

٦٠- مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، دارالمعرفة، بيروت.

٦١- مقتل الحسين، لوط بن يحيى ابو مخنف، چاپخانه علميه، قم.

٦٢- مقتل الحسين و مصرع أهل بيته و أصحابه في كربلاء، لوط بن يحيى ابو مخنف، انتشارات شريف رضى، قم.

٦٣- مقتل الحسين، مؤفق بن احمد خوارزمي، انتشارات كتابخانه مفيد، قم.

٦٤- مقتل الحسين، سيد عبدالرزاق موسى مكرم، دارالكتاب الإسلامى، بيروت، ١٣٩٩ق.

٦٥- مناقب، ابن شهر آشوب، انتشارات مصطفىوى.

٦٦- وقعة الطف، لوط بن يحيى ابو مخنف، انتشارات اسلامى، قم.

فهرست منابع غیر مستقیم

- ۱- آكام المرجان، شبلنجی، چاپ صبیح، قاهره.
- ۲- الإتحاف بحبّ الأشراف، شبراوی زبیدی، چاپ مصر.
- ۳- الأخبار الطوال، قرمانی، چاپ بغداد.
- ۴- الأخبار الطوال، دینوری، چاپ قاهره، ۱۳۳۰ ق.
- ۵- اسدالغابة، ابن اثیر، چاپ مصر، ۱۲۸۰ ق.
- ۶- إسعاف الراغبین، محمّد بن صبان، با حاشیة نورالابصار، چاپ مصر.
- ۷- أسماء الرجال، ذهبی، خطی.
- ۸- الإصابة، ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر.
- ۹- أعلام النساء، کحّاله، چاپ دمشق، ۱۳۵۹ ق.
- ۱۰- الأغانی، ابوالفرج اصفهانی، چاپ مصر.
- ۱۱- الأنس الجلیل، مجیدالدین حنبلی، چاپ قاهره.
- ۱۲- ایضاح المکنون، بغدادی.
- ۱۳- البدء والتاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، چاپ شالون، ۱۹۱۶ م.
- ۱۴- البداية و النهاية، ابن کثیر دمشقی، چاپ السعادة، مصر.
- ۱۵- البیان و التبيين، جاحظ، چاپ مصر.
- ۱۶- تاج التراجم، قاسم حنفی، چاپ لایپزیگ، ۱۸۶۲ م.
- ۱۷- تاج العروس، محمّد مرتضی زبیدی، چاپ قاهره.
- ۱۸- تاریخ الاسلام، محمّد بن احمد دمشقی، چاپ مصر.

- ١٩- تاريخ اسلام، ذهبى، چاپ مصر.
- ٢٠- تاريخ اسلام و رجال، عثمان دده حنفى.
- ٢١- تاريخ الأمم و الملوك، محمد بن جرير طبرى، چاپ الاستقامة، مصر.
- ٢٢- تاريخ بغداد، خطيب، چاپ مصر، ١٣٤٩ ق.
- ٢٣- تاريخ الخلفاء، سيوطى، چاپ ميمنى، مصر.
- ٢٤- تاريخ الخميس، حسين بن محمد ديار بكرى، چاپ وهى، مصر.
- ٢٥- تاريخ دمشق، (باگزیده های آن)، ابن عساكر دمشقى، چاپ روضة الشام.
- ٢٦- تاريخ كوفه، براقى، چاپ نجف، ١٣٥٦ ق.
- ٢٧- التحبير، سمعانى.
- ٢٨- التحفة العلية والآداب العلمية، على بن حسين ياكثير، خطى.
- ٢٩- تذكرة الحفاظ، ذهبى، چاپ حيدرآباد.
- ٣٠- تذكرة الخواص، سبط ابن جوزى، چاپ غرى.
- ٣١- تفسير القرآن، ابن كثير دمشقى، با حاشية فتح البيان، چاپ بولاق، مصر.
- ٣٢- تهذيب الأسماء واللغات، ابى زركيا نووى، چاپ مصر.
- ٣٣- تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، چاپ حيدرآباد، ١٣٢٥ ق.
- ٣٤- جالية الكدر فى شرح منظومه البرزنجي، عبدالهاده ابيارى مصرى، چاپ مصر.
- ٣٥- جامع الاصول، ابن اثير جزرى، چاپ مصر.
- ٣٦- جمع الفوائد من جامع الأصول، محمد بن محمد بن سليمان، چاپ هند.
- ٣٧- جمهرة أشعار العرب، ابن ابى الخطاب، چاپ مصر، ١٣٠٨ ق.
- ٣٨- جمهرة الأنساب، ابن حزم، چاپ مصر، ١٩٤٨ م.
- ٣٩- حلية الأولياء، ابو نعيم اصفهانى، چاپ مصر، ١٣٥١ ق.
- ٤٠- خزنة الادب، عبدالقادر بن عمر بغدادى، چاپ مصر، ١٢٩٩ ق.
- ٤١- الخصائص الكبرى، سيوطى، چاپ حيدرآباد.
- ٤٢- الدر المنثور فى طبقات ربات الخدور، زينب فواز، چاپ مصر، ١٣١٢ ق.
- ٤٣- ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، چاپ قدسى، قاهره.
- ٤٤- ذيل المذيل، ابن جرير طبرى، چاپ مصر، ١٣٢٦ ق.
- ٤٥- ربيع الأبرار، زمخشري.

- ۴۶- رشفة الصادی، ابوبکر علوی، چاپ غری.
- ۴۷- رغبة الآمل من کتاب الکامل، سیدبن علی المرصفی، چاپ مصر.
- ۴۸- الرياض النضرة فی مناقب العشرة، معجب طبری، چاپ مصر، ۱۳۲۷ ق.
- ۴۹- سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب، محمد امین بغدادی السویدی، چاپ بغداد، ۱۲۸۰ ق.
- ۵۰- سمط اللثالی، عبدالعزيز میمنی، چاپ مصر، ۱۳۵۴ ق.
- ۵۱- سیر أعلام النبلاء، ذهبی، چاپ مصر.
- ۵۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، چاپ بیروت، ۱۳۷۴ ق.
- ۵۳- الشرف المؤید لآل محمد، نبهانی، چاپ مصر.
- ۵۴- صحیح الترمذی، چاپ صادی، مصر.
- ۵۵- صفة الصفوة، ابوالفرج ابن الجوزی، چاپ حیدرآباد، ۱۳۵۵ ق.
- ۵۶- الصواعق المحرقة، احمدبن حجر هیتمی، چاپ عبداللطیف، مصر.
- ۵۷- الطبقات الکبری، عبد الوهاب شعرانی، چاپ قاهره.
- ۵۸- العرائس الواضحة، ابیاری مصری.
- ۵۹- العقد الفريد، ابن عبد ربه، چاپ مصر.
- ۶۰- عمدة القاری، محمودبن احمد عینی، چاپ قاهره.
- ۶۱- غرر الخصائص، برهان الدین محمدبن ابراهیم، چاپ مصر.
- ۶۲- الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی، چاپ غری.
- ۶۳- الفهرست، ابن ندیم.
- ۶۴- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، چاپ مصر.
- ۶۵- کشف الظنون، حاجی خلیفه.
- ۶۶- کفاية الطالب، کنجی شافعی، چاپ غری.
- ۶۷- الکنی والأسماء، دولابی، چاپ حیدرآباد، ۱۳۲۲ ق.
- ۶۸- الکواکب الدریة، عبدالرؤوف مناوی، چاپ الازهر، مصر.
- ۶۹- اللباب فی تهذیب الأنساب، ابن اثیر، چاپ مصر، ۱۳۵۶ ق.
- ۷۰- لسان المیزان، عسقلانی، چاپ حیدرآباد، ۱۳۳۱ ق.
- ۷۱- مآثر الإنابة، قلقشندی، چاپ کویت.

- ٧٢- مجابى الدعوة، عبدالله بن محمد بن عبيدالله بن ابي الدنيا، چاپ بمبئی.
- ٧٣- مجمع الزوائد، هيثمى، چاپ قدسى، قاهره.
- ٧٤- المحاسن و المساوى، بيهقى، چاپ بيروت.
- ٧٥- محاضر الأبرار، محبى الدين بن عربى، چاپ مصر.
- ٧٦- المعبر، محمد بن حبيب، چاپ حيدرآباد، ١٣٦١ ق.
- ٧٧- المختار، ابن اثير، خطى.
- ٧٨- مختصر تذكرة القرطبي، شعرانى، چاپ مصر.
- ٧٩- مرآة الجنان، يافعى، چاپ حيدرآباد.
- ٨٠- المعجم الكبير، طبرانى، خطى.
- ٨١- مفتاح النجافى مناقب آل العبا، محمد خان بن رستم بدخشى، خطى.
- ٨٢- مقتل الحسين، خوارزمى، چاپ غرى.
- ٨٣- الملل و النحل، شهرستانى، چاپ مصر.
- ٨٤- المناقب، احمد بن حنبل، خطى.
- ٨٥- منتخب كنز العمال، مولى على هندى، با حاشية مسند، چاپ مصر.
- ٨٦- المنتظم، ابو الفرج ابن جوزى، چاپ حيدرآباد، ١٣٥٧ ق.
- ٨٧- ميزان الاعتدال، ذهبى، چاپ مصر، ١٣٢٥ ق.
- ٨٨- النجوم الزاهرة، ابن تغرى بردى، چاپ دار الكتب المصرية.
- ٨٩- نسب قریش، مصعب بن عبدالله زبيرى، چاپ مصر، ١٩٥٣ م.
- ٩٠- نظم درر السمطين، زرندى، چاپ چاپخانه القضاء.
- ٩١- النقااض بين جرير و الفرزدق، معمر بن مثنى، چاپ ليدن.
- ٩٢- نور الأبصار، شبلنجى، چاپ مصر.
- ٩٣- نورالقبس المختصر من المقتبس، يوسف بن احمد يغمورى، چاپ قسياران.
- ٩٤- النهاية، قلقشندى.
- ٩٥- الوافى بالوفيات، صفدى.
- ٩٦- وسيلة المآل، حضر مى باكثير، خطى.
- ٩٧- الولاة و القضاة، حمد بن يوسف كندى، چاپ بيروت، ١٩٠٨ م.
- ٩٨- ينابيع المودة، قندوزى، چاپ استامبول.